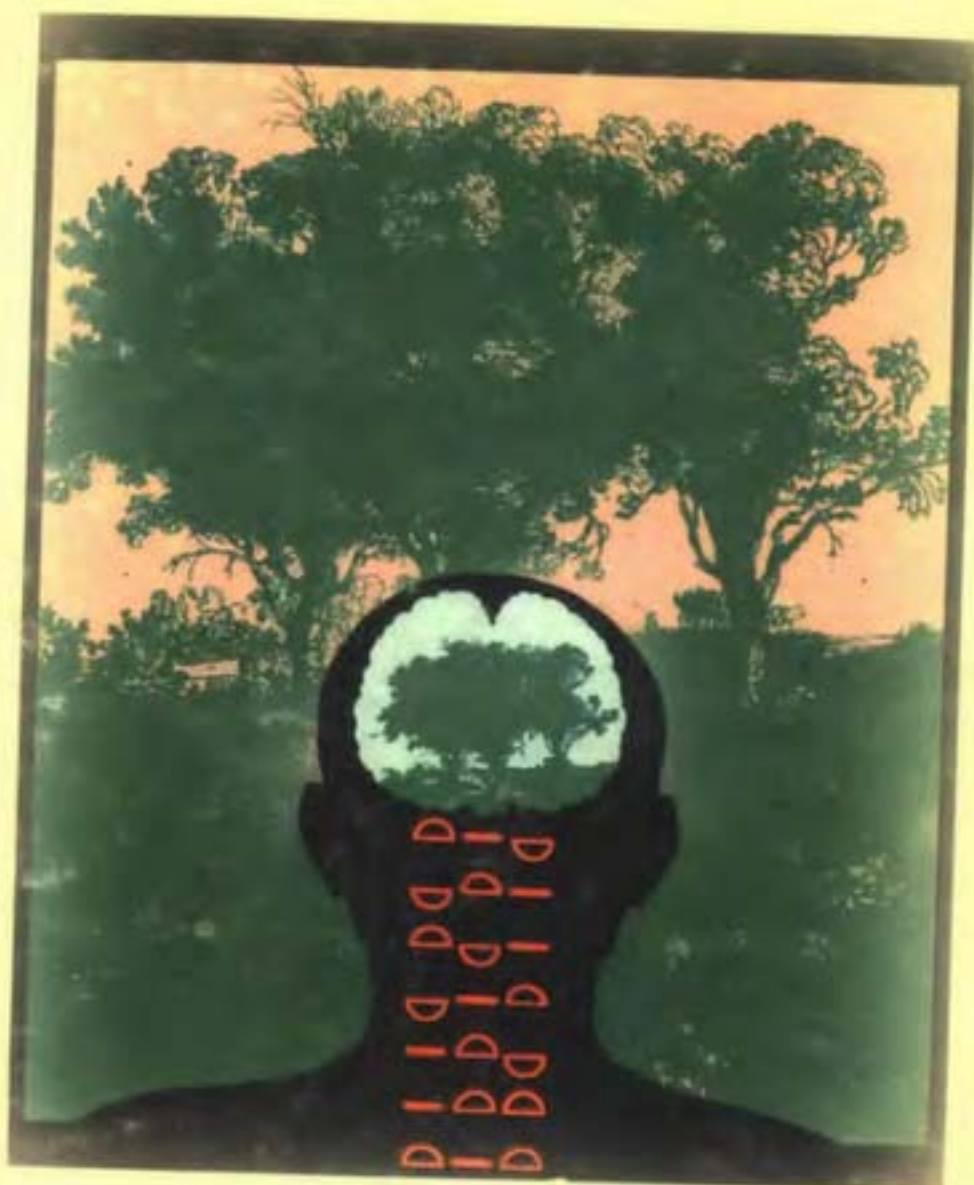




کورش صفوی

درآمدی بر زبان‌شناسی



انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۵۵۱

مجموعه معارف عمومی

۱۴۰



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعه معارف عمومی

شماره ۱۴۰

درآمدی بر زبان‌شناسی

تألیف

گورش صفوی



نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران، ۱۳۶۰

چاپ اول: ۱۳۶۰

از این کتاب سه هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانه رامین به طبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

بسمه تعالی

زبان‌شناسی همگانی، به منزله علم به معنای اخص آن، یعنی به عنوان دستگاه منتظم توصیف و توضیح پدیده‌های زبانی، از معارف جوان بشری و از دستاوردهای قرن بیستم شمرده می‌شود. لیکن عناصر و بسیاری از مبانی و مفاهیم آن در گنجینه دانش بشری وجود داشته‌اند.

درباره ساخت زبانها و اجزای آوایی و قواعد صرفی و نحوی آنها از دیرباز تحقیقاتی صورت گرفته و نتایج درخشانی نیز از این تحقیقات حاصل شده و به میراث مسانده است. مثلاً آشتاد هیایی (هشت فصل)، دستور زبان سنسکریت، اثر پانینی، که شاید قدیمترین کتاب موجود در صرف باشد، به بیست و چهار قرن پیش تعلق دارد و وسعت دامنه مطالب و مواد و نحوه گفتگو از آنها از سابقه متعادی رشد و تکامل فن خبر می‌دهند. در حقیقت، از آنجا که زبان تکیه‌گاه فکر است، فیلسوفان، منطقیون، اصولیون، لغویون و نحویون، هر يك به اعتباری و در حدی و با برداشتی، به آن پرداخته‌اند. در جهان اسلام نیز به برکت توجه خاص به قرآن مجید و زبان آن، علمای بلاد، از جمله چهره‌های شاخصی از ایران‌زمین، به بررسی پدیده‌های زبان عربی و ساختمان آن توجه خاص نموده‌اند.

از میان استادان نحو و فقه اللغة اسلامی خلیل بن احمد فراهیدی آزدی، واضع علم عروض، صاحب کتاب العین و نحوی قرن دوم هجری را باید نام برد که عنوان اثرش قرینه‌ای بر نظر و عنایت ویژه او به آواشناسی تلقی شده، به این اعتبار که عین از حروف حلقی است و استاد، در گزینش آن، نخستین مخرج در مجرای صوتی را مقصود داشته است.

همچنین از سیبویه، شاگرد خلیل و نحوی مشهور، از بیضای فارس، باید یاد کرد که الکتاب، نخستین و معتبرترین کتاب در نحو عربی، اثر اوست، و باز نام اثر برارزش آن گواهی می‌دهد.

اهمیت علم نحو و لغت در آن اوان به اندازه‌ای بود که اختلاف آراء نحویون و لغویون در حضور اعیان دولت مطرح می‌شد. در این باره مناظره معروف سیبویه، پیشوای مکتب بصری، با کسائی، پیشوای مکتب کوفی، در مسئله معروف به زُبُورِیه، در حضور یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، را که با قضاوت عربی بدوی به پیروزی کسائی منجر گردید می‌توان شاهد

آورد. هرچند گواهی عرب بدوی را مسبوق به‌تبانی و تطمیع دانسته‌اند، خود ماجرا نشان می‌دهد که لغویون و نحویون، زبان‌گفتار و کاربرد و شم اهل زبان را ملاک می‌گرفتند و تلقی آنان از مفاهیم «درست و نادرست» در زبان با آنچه در زبان‌شناسی جدید مقبول است قرابت نظرگیری دارد. همچنین شواهد فراوانی در دست است که لغویون سالها در میان قبایل و بدویان عرب به‌گردآوری و ثبت مواد می‌پرداختند. از این‌رو، می‌توان این جویندگان پر همت و سختکوش را پیشگامان تحقیق و مطالعه در محل (Field Study) دانست.

فن تجویز نیز، که ثمره تقید به تلاوت صحیح قرآن است، به آواشناسی خدمات گرانبهایی کرده است. در واقع، در تجوید، توصیف دقیق آوایی (فونتیکی) آواهای گفتار زبان عربی به‌دست داده‌شده که از آن، مشخصات واجی (فونولوژیکی)، یعنی مشخصه‌های معتبر، به‌حاصل می‌آید.

ابن مالک، نحوی اسپانیایی قرن هفتم هجری، صاحب‌الفیه، نیز اساساً بر معیارهای صوری تکیه می‌کند و از این راه در توصیف پدیده‌های زبانی و گاهی در توضیح آنها به زبان‌شناسی نوین بس نزدیک می‌شود.

متفکران و دانشمندان اسلامی بزرگ چون بیرونی، ابن‌سینا، فخر-رازی، خواجه‌نصیر طوسی نیز به جنبه‌های عام و همچنین به خصوصیات زبانی و تطبیق و مقایسهٔ زبانها اعتنا کرده‌اند، و ابن‌سینا حتی اثری مستقل به‌نام مفادج‌الحروف دارد.

بدین‌سان دانشمندان و استادان فن مسلمان در تدوین و تنظیم قواعد ساختمان زبان‌سهم مهمی دارند که سزاوار است در مطالعهٔ تاریخ زبان‌شناسی ارزش آن با دقت و انصاف سنجیده شود و چه بسا از این بررسی برای پیشبرد علم زبان‌شناسی نیز فواید قابل ملاحظه‌ای حاصل گردد.

پیشرفتهای جدید زبان‌شناسی، در رشتهٔ نحو و معناشناسی، ما را به توضیح رابطهٔ فکر و زبان تواناتر می‌سازد. درحقیقت، زبان‌شناسی نوین نه تنها در میان علوم، مقام و منزلت شایستهٔ خود را احراز کرده، بلکه علاوه بر آن توانسته است به رشته‌هایی از معارف انسانی، بویژه به روان‌شناسی و فلسفه خدمات گرانبهایی عرضه دارد، تا آنجا که گرایشهای معینی (فلسفهٔ تحلیلی و پست‌گشتاین) افراط گرایانه مدعی شده‌اند که فلسفه باید از دعوی تخصیص حوزهٔ مستقلی به‌خود صرف‌نظر کند و به نقد عادات و کاربرد-

های زبانی اکتفا نماید. بدین سان، دانشی نوپا یکشبه ره یکساله پیموده است. این رشته جوان در محیط دانشگاهی ایران بازهم جوانتر است و از عمر واقعی آن دو دهه‌ای بیش نمی‌گذرد. خوشبختانه گروه زبانشناسی دانشگاه تهران هم فعال بوده است و هم خلاق. استادان و طلاب این گروه در رشته‌های متعدد زبانشناسی همگانی (آواشناسی، واج‌شناسی و واج‌آرایی، مورفولوژی، نحو، عروض، و در حد محدودتری معناشناسی) تحقیقات جالبی کرده و راههای تازه‌ای گشوده‌اند، و کوشش علمی آنان در تلقی اهل فن از زبان و دستور زبان تحولی پدید آورده است.

با اینهمه ادبیات زبانشناسی همگانی در زبان فارسی هنوز بغایت فقیر و کم‌مایه است و از حد مقالاتی چند و تعداد انگشت‌شماری ترجمه و تألیف فراتر نرفته است. ناشران غالباً به مصلحت حرفه‌ای مشوق و حتی پذیرای مؤلفان و مترجمان نشده‌اند. دانشگاه نیز نقش محرك و برنامه‌ریز نداشته و حداکثر موضعی انفعالی اختیار کرده است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب خوشوقت است که به نوبه خویش نخستین گام را در راه خدمت به زبانشناسی نوین و ترویج آن برمی‌دارد و در عین حال خود را برای ادای سهم بیشتر، بویژه از طریق نشر دستاوردهای اصیل زبان‌شناسان ایرانی، آماده می‌سازد.

به هر حال همت استادان و پژوهشگران ایرانی ستودنی است و در پرتو آن سنگ بنا نهاده شده است. نشر کتاب حاضر نیز دنباله کوششهایی است که برای معرفی زبانشناسی همگانی به جامعه علمی کشور ما انجام می‌گیرد.

کتاب درآمدی بر زبانشناسی کوشیده است تا کنج‌کاوی علاقه‌مندان را تا حدی ارضا کند و از مبانی و مفاهیم و معیارها و روشهای زبانشناسی نوین تصویری اجمالی و نسبتاً جامع به دست دهد.

جهان زبان انسانی، همچون دنیای فکر بشری، پهنه‌ای کران‌ناپیدا و اقیانوسی ژرف است، لیکن می‌توان امیدوار بود که آثاری از این قبیل، جویندگان را لااقل با حواشی و دامن‌های این پهنه و آبهای ساحلی کم‌عمق این اقیانوس آشنا سازد.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

فهرست

یادداشت مؤلف (۷)

۱ زبانشناسی، مطالعه علمی زبان (۹)

۱-۱ زبانشناسی چیست (۹) ۱-۲ مطالعه علمی یعنی چه (۹) ۱-۳ زبان چیست (۱۱)

۱-۴ وظایف زبان (۱۲)

۲ تاریخچه زبانشناسی (۱۴)

۲-۱ دستور سنتی (۱۵) ۲-۱-۱ مغرب زمین و مطالعه زبان در دوران قدیم (۱۵)

۲-۱-۲ مشرق زمین و مطالعه زبان (۲۱) ۲-۱-۳ دستور نویسی فارسی (۲۱)

۲-۱-۴ دستور نویسی هندی (۲۳) ۲-۱-۵ مطالعه زبان در قرون وسطی (۲۴)

۲-۲ قرن نوزدهم و علم زبانشناسی (۲۶) ۲-۳ نو دستوریان (۲۷)

۳ زبانشناسی جدید (۲۸)

۳-۱ فردینان دو سوسور (۲۸) ۳-۲ زبان گفتاری مقدم بر زبان نوشتاری (۲۸)

۳-۳ زبانشناسی علم توصیف زبان است (۳۰) ۳-۴ زبانشناسی در زمانی و زبانشناسی

همزمانی (۳۰) ۳-۵ تجزیه دوگانه (۳۱) ۳-۶ روابط جانشینی و همنشینی (۳۳)

۳-۷ زبان و گفتار (۳۴) ۳-۸ دال و مدلول (۳۵) ۳-۹ صورت و ماده (۳۶)

۴ تجزیه (۳۷)

۴-۱ سطوح تجزیه (۳۷) ۴-۲ ساخت سلسه مراتبی (۳۸)

۵ آواشناسی (۳۹)

۵-۱ نگارش آواها (۳۹) ۵-۲ آواشناسی و واجنویسی (۴۰) ۵-۳ اندامهای گفتار (۴۳)

۵-۳-۱ اندامهای تنفس (۴۳) ۵-۳-۲ اندامهای الوکساز (۴۳) ۵-۳-۳ اندامهای

گویایی (۴۴) ۵-۴ شیوه تولید (۴۵) ۵-۵ مشخصات معتبر (۴۶) ۵-۶ گونه‌های

واج (۴۸) ۵-۶-۱ گونه وابسته (۵۰) ۵-۶-۲ گونه آزاد (۵۰) ۵-۷ خشی شدن

و واج شامل (۵۰) ۵-۸ هجا (۵۱) ۵-۸-۱ ساختمان هجا در زمان فارسی (۵۲)

۵-۹ واحدهای زیرزنجیری (۵۴) ۵-۹-۱ تکیه (۵۴) ۵-۹-۲ نواخت و آهنگ (۵۵)

۶ واحدهای دستوری (۵۷)

۶-۱ تکواژ (۵۷) ۶-۱-۱ انواع تکواژ (۵۸) ۶-۱-۲ گونه‌های تکواژ (۶۰) ۶-۲

واژه (۶۱) ۶-۲-۱ اقسام واژه (۶۲) ۶-۳ گروه (۶۳) ۶-۴ بند (۶۳) ۶-۵ جمله

(۶۴)

۷ مکتب ساختگرایی (۶۷)

۱-۷ مکتب کپنهاک (۶۷) ۱-۱-۷ حوزه لفظ و حوزه معنی (۶۸) ۲-۱-۷ زبان به عنوان شبکه‌ای از روابط (۶۹) ۳-۱-۷ مشخصه‌های معنایی (۷۰) ۲-۷ مکتب پراگ (۷۱) ۱-۲-۷ مشخصه‌های واجی (۷۲) ۲-۲-۷ ساخت واژ- واجی (۷۴) ۳-۷ مکتب آمریکایی (۷۵) ۱-۳-۷ سیر تحول زبان‌شناسی در آمریکا (۷۵) ۴-۷ ویژگی‌های دستور ساختگرایی آمریکایی (۷۷) ۱-۴-۷ مطالعه جنبه عینی و ملموس زبان (۷۸) ۲-۴-۷ کنار گذاشتن معنا (۷۸) ۳-۴-۷ عدم توجه به ششم زبانی (۷۹) ۴-۴-۷ زبان‌شناسی همچون دانشی مستقل (۸۰) ۵-۴-۷ روشهای حوزه کار (۸۰)

۸ دستورگشتاری - زایشی (۸۱)

۱-۸ دستور زبان مرحله‌ای (۸۲) ۲-۸ دستور گروه‌ساختی (۸۳) ۳-۸ دستورگشتاری (۸۶) ۱-۳-۸ ژرف ساخت در زبان فارسی (۸۷) ۲-۳-۸ گشتار و قواعدگشتاری (۹۰) ۴-۸ توانش و کنش (۹۲) ۵-۸ ساختمان دستورگشتاری - زایشی (۹۳) ۱-۵-۸ بخش نحوی (۹۴) ۲-۵-۸ بخش آوایی (۹۵) ۳-۵-۸ بخش معنایی (۹۵) ۶-۸ نحو زایا: نظریه معیار (۹۷)

۹ نظریه‌های جدید زبان‌شناسی (۹۸)

۱۰ معنی‌شناسی (۱۰۲)

۱-۱۰ نظریه نامگذاری (۱۰۲) ۲-۱۰ نظریه مفاهیم (۱۰۳) ۳-۱۰ نظریه معنی و مصداق (۱۰۵) ۴-۱۰ تجزیه و تحلیل معنایی (۱۰۷) ۵-۱۰ مترادف و تضاد (۱۱۳) ۶-۱۰ معنی مجازی (۱۱۶) ۷-۱۰ معنی عام و معنی خاص (۱۱۷) ۸-۱۰ هم‌آوا و هم‌نویسه (۱۱۷)

۱۱ زبان و خط (۱۱۹)

۱۲ روانشناسی زبان (۱۲۳)

۱-۱۲ فراگیری زبان در کودک (۱۲۵) ۲-۱۲ زبان و حیوانات (۱۲۸)

۱۳ جامعه‌شناسی زبان (۱۳۱)

۱-۱۳ قلمرو زبان و محدوده کشور (۱۳۱) ۲-۱۳ گوناگونیهای زبانی (۱۳۲) ۳-۱۳ زبان میانجی (۱۳۵)

۱۴ نسبت در زبان (۱۳۷)

واژه‌نامه (۱۴۱)

کتابنامه (۱۷۳)

یادداشت مؤلف

از زمانی که در دانشگاه تهران شروع به تحصیل زبانشناسی کردم، مسئله کمبود کتابهای تخصصی این رشته به زبان فارسی برایم کاملاً محسوس بود. با وجود اینکه عده‌ای از استادان به ترجمه و تألیف کتابهایی در این زمینه دست زده‌اند. متأسفانه هیچک از آنها را نمی‌توان، به منظور ارائه تصویری کلی از زبانشناسی به يك فرد غیرحرفه‌ای و یا حتی به دانشجوی این رشته، مورد استفاده قرار داد.

شاید این کمبود با پیشرفت سریع علم زبانشناسی بی‌رابطه نباشد، زیرا تمامی سعی و کوشش اکثر زبانشناسان کشور ما به همپایی باتحولات جدید حرفه خویش معطوف گردیده، لذا از انتقال حاصل تحقیقات و مطالعات خود از راه ترجمه و نگارش بازمانده‌اند.

منظور اصلی نگارنده از تألیف کتاب حاضر ارائه تصویری نسبتاً کلی و جامع از زبانشناسی در مرحله کنونی است. هرچند این کتاب در درجه اول برای دانشجویان زبانشناسی نگارش یافته، امید است که برای دانشجویان دیگر رشته‌ها، که به صورتی وقت خود را صرف مطالعه زبان انسانی می‌کنند، مفید واقع گردد.

در بخشهای مختلف این کتاب، مسائل گوناگون زبانشناسی به زبانی ساده و با ارائه مثالها مطرح شده است تا درك مطلب برای افراد غیر حرفه‌ای امکان‌پذیر باشد.

هنگام تحصیل زبانشناسی، از محضر اساتید محترم آقایان دکتر هرمز میلانیان، دکتر محمدرضا باطنی و دکتر علی محمد حق شناس، کسب فیض بسیار کردم. هرچند بسیاری از مباحث کتاب حاضر، نخست بار از طرف این استادان عنوان شده است، معذک شاید در نکاتی چند، شاگردشان به خود

اجازه اختیار موضعی مستقل داده باشد. به هرحال از یکایک استادان و همکارانم تقاضا دارم به مطالب این کتاب با نظر مساعد رو برو شوند و نقایص و کوتاهیها را به دیده اغماض بنگرند. از استاد ارجمند آقای دکتر محمدرضا باطنی که با صمیمیت فراوان بخشهایی از این نوشته را تصحیح فرمودند، از اساتید و همکاران گرامی، آقایان دکتر حسین قمشده‌ای و دکتر ملک‌اسماعیل بازجو، که راهنماییهای بیدریغ ایشان در نگارش این کتاب بسیار مؤثر واقع گردید، از دانشجوی عزیزم خانم مرضیه فاضل‌نیا که تحریر این نوشته را به عهده گرفتند، و در خاتمه از همسر من که با صبر و بردباری در نگارش بسیاری از نکات این اوراق مرا یاری دادند، سپاسگزارم.

ك. صفوی

۱ زبانشناسی، مطالعه علمی زبان

۱-۱ زبانشناسی چیست؟

در اکثر کتابهایی که با عنوان «درآمدی بر زبانشناسی» تدوین گردیده‌اند، به تعریف زبانشناسی نیز کم و بیش توجه شده است. تمامی این نوشته‌ها، زبانشناسی را مطالعه علمی زبان تعریف کرده‌اند؛ برای توضیح این تعریف، در درجه اول باید دید که مراد از علمی بودن يك مطالعه چیست.

۱-۲ مطالعه علمی یعنی چه؟

منظور از مطالعه علمی زبان، بررسی آن بر اساس نظریه‌ای همگانی است به گونه‌ای که بتوان درستی پژوهش را از طریق تجربی به محك آزمایش زد. توضیح اینکه تحقیق علمی در جریان بسط و رشد خود بناچار مراحل چند را طی می‌کند: نخست مرحله جرقه فکری اتفاق می‌افتد که بر اثر مواجهه با پدیده خاصی، اندیشه‌ای به ذهن راه می‌یابد که آدمی را به مطالعات عمیقتر در پیرامون آن سوق می‌دهد. مثلاً گالیله هنگامی که از بالای برجی به ظهور کشتیها در افق نظر می‌افکند، این اندیشه به ذهنش راه یافت که زمین باید کروی باشد؛ یا چنانکه مشهور است فکر جاذبه زمین با مشاهده افتادن سیب از درخت در ذهن نیوتن جوانه زد. دوم مرحله مشاهده و طبقه‌بندی: در این مرحله واقعیات مشاهده می‌شوند و براساس این مشاهده، داده‌ها گردآوری و به فهرست در می‌آیند. پژوهشگر در این

مرحله در مورد هیچ مسئله‌ای نباید پیش‌انگاری کند و گرنه به دنبال عواملی کشیده خواهد شد که نظرش را تأیید کنند، و این امر مغایر با تفکر علمی خواهد بود. برخلاف مرحله نخست که مسائل بیشتر جنبه ذهنی داشتند، در این مرحله با واقعیات ملموس در رابطه خواهیم بود.

گردآوری و به‌فهرست درآوردن داده‌ها بتنهایی کافی نیست و تنظیم فرضیه که مرحله سوم مطالعه علمی را در برمی‌گیرد، الزام‌آور است.

به‌عنوان مثال می‌توان محقق را در نظر گرفت که برای زبان انسان و حیوان مبدأ واحدی تصور می‌کند. با این اندیشه، پژوهشگر مرحله نخست مطالعه علمی را می‌گذراند. در مرحله دوم وی داده‌های خود را طبقه‌بندی می‌کند، کلیه وجوه اشتراك و تمایز میان این دو گونه زبان را بدون کوچکترین تعصب و پیشداوری مشخص می‌سازد و در مرحله سوم فرضیه‌ای مبنی بر وجود یا عدم خصوصیات مشترك میان این دو سنخ زبان ارائه می‌دهد.

در مرحله نهایی، فرضیه پس از ارائه به محك آزمایش زده می‌شود و در صورت تأیید، درستی آن به عنوان يك نظریه پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت مردود می‌گردد.

چگونگی دستیابی به يك فرضیه به هیچ وجه حایز اهمیت نیست؛ آنچه اهمیت دارد آزمایش دقیق فرضیه‌ها در برابر داده‌هاست. يك فرضیه باید جامع، دارای پیوستگی منطقی و ساده باشد.

يك فرضیه جامع تمامی حقایق را در بر می‌گیرد و هنگامی دارای پیوستگی منطقی است که در آن هیچ‌گونه تضادی به چشم نخورد و زمانی ساده است که کاربرد دامن‌دار آن هر چه آسانتر باشد.

بدین ترتیب می‌توان برای زبان‌شناسی ویژگی علمی بودن را قابل شد، زیرا زبان‌شناس بدون تعصب شخصی پدیده‌های زبانی را توصیف و فرضیه‌های خود را به روش علمی تنظیم می‌کند و با آزمونهای لازم به تأیید می‌رساند.

باید افزود که علم به توصیف پدیده‌ها و تدوین قوانین حاکم بر آنها اکتفا نمی‌کند؛ علم علاوه بر این به جستجوی علل و به توضیح پدیده‌ها نیز می‌پردازد و این همان چیزی است که زبان‌شناسی جدید بدان توجه شایسته‌ای دارد.

۳-۱ زبان چیست؟

در بخش گذشته زبان‌شناسی را به عنوان مطالعه علمی زبان تعریف کردیم و ویژگیهای اساسی مطالعه علمی را شناختیم؛ اینک ببینیم اصولاً «زبان چیست؟». می‌توان همان‌طور که در اکثر کتابهای زبان‌شناسی آمده است، زبان انسانی را با شیوه ارتباط حیوانات مقایسه کرد و با یافتن وجوه اشتراك و با تشخیص تفاوت‌های میان این دو نظام ارتباطی، زبان را تعریف کرد. ولی به این ترتیب به تعریفی دقیق از زبان نخواهیم رسید. شکی نیست که زبان وسیله ایجاد ارتباط میان انسانهاست، ولی این نقش زبان را نباید با تعریف آن اشتباه کرد.

برای تعریف زبان باید ابتدا واحدی برای زبان در نظر گرفته شود. مسئله مهم برای ما این است که افراد بشر برای ایجاد ارتباط از چه واحد زبانی استفاده می‌کنند. بدون شك این واحد «جمله» (← ۵-۶§) است. بدین معنی که انسانها با جملاتی که ادا می‌کنند با یکدیگر پیامهایی مبادله می‌کنند.

جمله‌ها خود دارای واحدهای کوچکتری هستند که به آنها «کلمه» می‌گوییم. تعداد این کلمات در هر زبان محدود است زیرا می‌توان آنها را در يك لغت‌نامه جمع‌آوری کرد.

کلمات يك زبان بر طبق قواعدی در کنار هم قرار می‌گیرند و جمله‌های نامحدودی تولید می‌کنند. بنابراین با در کنار هم قرار گرفتن کلمات محدود، جملات نامحدود ساخته می‌شوند ولی همان‌طور که متذکر شدیم، کلمات طبق قواعد خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند. تعداد این قواعد نیز باید محدود باشد، در غیر این صورت نمی‌توان تمامی آنها را به خاطر سپرد و از آنها استفاده کرد. به مجموعه این قواعد «دستور زبان» می‌گوییم. حال می‌توان تعریفی دقیق از زبان ارائه کرد:

به مجموعه نامحدودی جملات که با اعمال تعدادی محدود قاعده پردوی مجموعه محدودی واژه تولید می‌شوند، زبان می‌گوییم.

۴-۱ وظایف زبان

زبان را می‌توان دستگاهی دانست که در اختیار هر اجتماع بشری قرار می‌گیرد تا به کمک آن بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این دستگاه دارای نقشهای متفاوتی است که به يك يك آنها اشاره خواهیم کرد:

ایجاد ارتباط: اولین و مهمترین وظیفه‌ای که می‌توان برای زبان قایل شد، کاربرد آن به منظور ایجاد ارتباط میان افراد يك اجتماع است، مثلاً زبان فارسی به عنوان ابزاری جهت ایجاد ارتباط میان فارسی زبانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. تکیه‌گاه اندیشه: زبان حامل فکر است. بدین ترتیب که فعالیت فکری بشر در قالب زبان انجام می‌پذیرد. این مسئله در میان فلاسفه یونان باستان بارها مطرح گردیده است که آیا می‌توان بدون زبان فکر کرد؟ قدر مسلم این است که برای تمامی فعالیت‌های ذهنی بشر، زبان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

به عنوان مثال اگر شخص بخواهد کتابش را از روی میز بردارد و یا طبق معمول دستهایش را بشوید در پدیده‌های ذهنیش چه بسا زبان دخالتی نداشته باشد؛ ولی از این گونه رویدادهای روزمره که فراتر رویم، از زبان استفاده خواهد شد. از این رو مثلاً می‌توان در حین شستن دستها به مسئله‌ای دیگر فکر کرد.

نقش عاطفی: انسان در بسیاری از موارد از زبان به عنوان وسیله‌ای جهت تعدیل احساسات و عواطف استفاده می‌کند. در اینجا وظیفه «ایجاد ارتباط» مطرح نیست زیرا منظور از به کارگرفتن زبان ایجاد ارتباط یا تفهیم و تفهم نیست.

برای نمونه می‌توان شخصی را در نظر گرفت که در دخمه‌ای افتاده و برای اینکه برترس غلبه کند با خود حرف می‌زند. حرف زدن این فرد تنها به خاطر تعدیل عواطف است. همین مسئله را می‌توان برای فردی که از شدت عصبانیت در دل

ناسزا می‌گوید مثال زد. می‌بینیم که در اینجا ناسزا گویی باز همان استفاده از زبان است به منظور فرونشاندن خشم.

زیبایی‌آفرینی: در بعضی مواقع که صرفاً مسئله ایجاد ارتباط مورد نظر نیست، می‌توان از زبان به صورتی استفاده کرد که دارای ظاهری زیبا باشد. این نقش که بخصوص در آثار ادبی آشکار می‌گردد آنچنان با دیگر نقشهای زبان در هم می‌آمیزد که نمی‌توان مرز مشخصی برایش ارائه کرد.

در نوشته‌های منظوم می‌توان این نوع کاربرد از زبان را بخوبی دریافت.

۲ تاریخچه زبانشناسی

به نظر می‌رسد که نگاهی اجمالی به تاریخچه زبانشناسی برای فرد غیر متخصص یا دانشجویانی که برای اولین بار با این علم آشنا می‌شوند، بسیار مؤثر و مفید باشد. اکثر مطالبی که متأسفانه هنوز در مدارس درباره زبان تدریس می‌شود آنچنان در ذهن ما ریشه دوانیده است و آنقدر واضح و بدیهی به نظر می‌رسد که به کنار نهادن و به دست فراموشی سپردن آنها اگر محال نباشد در هر حال بسیار مشکل است. آشنایی به تاریخچه زبانشناسی برای خنثی کردن بسیاری از پیشداوریها ممکن است مفید واقع گردد.

در طول تاریخ، این علم بارها شاهد مجادلات زبانشناسان بوده است. از عهد یونان باستان تاکنون مسائل مطروحه در زبان بارها مورد مطالعه قرار گرفته و هر دانشمندی سعی بر این داشته است که برای حل مشکلات پیچیده آن راهی پیدا کند. متأسفانه هر زبانشناسی که نظریه جدیدتری ارائه کرده، کوشیده است تا نظریه‌های قبلی را بشدت تخطئه کند و تا آنجا که ممکن است مسیر پژوهشهای قبلی را مردود بداند و راهی تازه برای خود برگزیند. به عنوان مثال دستوری که بر آن برجسب «دستور سنتی» زده‌اند، در نظریه‌های متأخر زبانشناسی آنچنان از روی انکار ارائه می‌شود که انگار دستورنویسان آن دوره تمام کوشش خود را صرف پیچیده ساختن دستور زبان کرده‌اند. در حالی که مسائل مطروحه در دستورمندی بسیار پربار و متنوع‌اند، و در هر حال اگر هم معتقد باشیم که زبانشناسی نوین برای

کشف ناشناخته‌ها گامی مؤثر به جلو نهاده باز باید کوششهای دانشمندانی چون افلاطون، رواقیون و اساتید قرون وسطی را ارج نهیم. در این کتاب سعی بر این است تا بدون هیچ گونه تعصبی مسائل مختلف زبان‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد تا بدین ترتیب بتوان به خوانندگان، دید صحیحی از مسائل زبان‌شناسی ارائه کرد.

۱-۲ دستور سنتی

۱-۱-۲ مغرب زمین و مطالعه زبان در دوران قدیم

(مبدأ دستور سنتی به یونان قرن پنجم قبل از میلاد باز می‌گردد. برای یونانیان دستور، بخشی از فلسفه به‌شمار می‌آمده، و قسمتی از پژوهشهای کلی در مورد طبیعت جهان و نهادهای اجتماعی را در بر می‌گرفته است.)

(قدیمیترین نوشته موجود یونانی که مسئلهٔ زبان را پیش می‌کشد، یکی از مکالمات افلاطون به نام کراتیلوس^۱ است که در آن مسئلهٔ «طبیعی» یا «قراردادی» بودن زبان مطرح می‌گردد.) این سؤال که آیا زبان به «طبیعت» باز می‌گردد یا «قرار-دادی» است، همواره موضوع بحث و مجادلهٔ دانشمندان آن دوره بوده است. این مباحثات همیشه به این سؤال ختم می‌گردید که آیا میان لفظ و معنی يك واژه، ارتباطی الزامی وجود دارد یا خیر؟ (مکالمهٔ کراتیلوس متضمن این نظر است که رابطه‌ای طبیعی و ضروری میان هر پدیده و نام آن وجود دارد.)

فلاسفهٔ «طبیعت‌گرا» معتقد بودند که تشخیص این رابطه تنها توسط فیلسوفی میسر است که قادر باشد «حقیقت» را از ظاهر پدیده‌ها باز شناسد.

(به اعتقاد افلاطون، حقایقی می‌توانند همیشگی و تغییر ناپذیر باشند که در دنیای «مثل»^۲ باشند. بر مبنای این عقیده، دانشمندان به يك رشته مطالعات دست زدند که به نام «ریشه‌شناسی»^۲ معروف شد.) (در مکالمهٔ کراتیلوس به مجموعه‌ای از ریشه-

۱- Cratylus ۲- etymology که از یونانی etumos ساخته شده است.

سازیمهای خنده‌آور برمی‌خوریم که تنها به خاطر اثبات این نظر ارائه گردیده‌اند. البته نمی‌توان منکر وجود نمونه‌هایی بود که نوعی ارتباط «طبیعی» میان لفظ و معنی را نشان می‌دهند. این نمونه‌ها عبارتند از: دسته اول، گروهی کوچک از واژگان مانند ترقه، غرش و غیره هستند که تلفظ آنها تا حدی با معنی واژه مرتبط است.

دسته دوم، مانند عرعر، وغوغ، قوقولی‌قوقو مقوله دیگری از واژگان را تشکیل می‌دهد که براساس کیفیت خاص آوایی با معنی خود در رابطه می‌باشند. در هر دو مورد بالا نوعی رابطه «طبیعی» میان لفظ واژه و پدیده‌ای که واژه به آن اطلاق می‌گردد وجود دارد. اصطلاح فنی مورد استفاده برای این دو مقوله «نام‌آوا»^۱ است. چون از لفظ «نام‌آوا»ها می‌توان معنی آنها را حدس زد، این گروه از واژگان برای طبیعت‌گرایان هسته مرکزی کلمات به‌شمار آمده‌اند.

البته تعداد نام‌آواها بسیار کم است. لذا برای توجیه نظر در مورد مابقی واژگان، از این امر استفاده شد که منشأ «طبیعی» يك واژه معین از طریق يك یا چند آوای موجود در آن واژه مشخص می‌گردد. منظور از آواهای معین، گروهی از اصوات است که خصوصیات یا اعمال فیزیکی معینی را یادآوری می‌کنند و از این رو می‌بایست براساس ویژگیهای مشخصی طبقه‌بندی شوند. به‌عنوان مثال «ل» دارای ویژگی «همیشه روان» است (و کلماتی مانند ملاحه، خیال، لطافت و غیره به دلیل دارا بودن این آوا، به‌صورت طبیعی در ارتباط با معنی خود پدید آمده‌اند. اصطلاحی که برای این نوع ارتباط میان آواها و معنی يك واژه مورد استفاده قرار می‌گیرد، «آوانمادی»^۲ است.)

ولی هنوز تعداد بسیار زیادی واژه باقی می‌مانند که نه نام‌آوا شمرده می‌شوند و نه آوانماد در آنها وجود دارد. در مورد این گونه واژه‌ها به این تدبیر متوسل شدند که لفظ يك واژه می‌تواند با عواملی مانند حذف، تعویض، جابجایی و

اضافه کردن آوا تغییر یابد، بدین سان در صورت اولیه آنها می‌توان ردپایی از آوانماد به دست آورد.

(افلاطون در رساله سوفسطایی خود، اسم (onoma) و فعل (rhema) را از یکدیگر متمایز ساخت؛ برجسته‌ترین شاگرد وی، ارسطو، مقوله حرف (syndesmoi) را نیز به دو مقوله بالا افزود و در رساله اندر عبارات^۱ مخالفت خود را با «طبیعی» بودن زبان عنوان کرد)

وی با استاد خویش در باب طبیعت و منشأ زبان اختلاف نظر دارد و زبان را زاده قرارداد یا مواضعه می‌داند. ارسطو برای هر شیء «صورت» و «ماده» قابل است. در زبان هم «لفظ» به‌طور قراردادی به عنوان برجستگی برای «معنی» اختیار شده است.)

به مسئله قراردادی بودن زبان تقریباً تمامی زبان‌شناسان معاصر معتقدند. استدلال آنها در این مورد این است که مثلاً اگر فارسی زبانان به انسان مذکر «مرد» می‌گویند نه به خاطر آن است که در لفظ «مرد» چیزی وجود دارد که معرف انسان مذکر است زیرا اگر چنین بود، می‌بایست زبان برای تمامی جماعات انسانی صورتی یکسان می‌داشت. حتی لفظ واژه‌هایی که نام آوا عنوان گرفته‌اند از زبانی به زبان دیگر متغیر است، (در صورتی که اگر زبان انسانی «طبیعی» می‌بود، کلیه زبانها نام آواهای یکسانی می‌داشتند.)

باری، مجادله میان طرفداران «طبیعی» بودن زبان انسانی و مخالفان آنها قرن‌ها طول کشید و براساس بحثهای مختلفی که در گرفت، به منشأ زبان و رابطه میان لفظ و معنی نیز توجه فراوان شد.

پس از مدتی، تحرکی در پژوهشهای «ریشه‌شناسی» به وجود آمد و این شوق در دانشمندان بیدار شد که روابط واژه‌ها را طبقه‌بندی کنند.

اختلاف میان قایلان به طبیعی بودن و قراردادی بودن زبان انسانی، در

حدود قرن دوم قبل از میلاد، در این مسیر افتاد که تا چه اندازه زبان دارای «قاعده» است. در تمامی زبانها، عناصر «بسا قاعده» زیادند ولی در کنار آنها استثناهای زیادی نیز به چشم می‌خورند.

(گروهی که ادعا می‌کردند زبان در اصل دارای نوعی آراستگی و قاعده است، «قیاسیون»^۱ خوانده می‌شدند و در مقابل آنها منکران وجود قاعده یا «بیقاعده‌گرایان»^۲ قرار داشتند که معتقد به نظم و آراستگی زبان نبودند.)

به این نکته باید توجه داشت که اصطلاح «قیاس» در اینجا نه به معنای قیاس منطقی بلکه بهتر بگوییم به معنای تمثیل منطقی به کار رفته است و نوعی تناسب^۳ ریاضی را در نظر دارد. یعنی همچنانکه میان ۶ و ۳ از سویی و ۴ و ۲ یا ۱ و ۲ از سوی دیگر تناسب برقرار است، فی‌المثل میان «پسر» و «پسران» از سویی و «دختر» و «دختران» و مانند آن نیز تناسب وجود دارد، به طوری که می‌توان معادلات زیر را برقرار ساخت:

$$X / \text{دختران} = \text{پسر} / \text{پسران} \quad (۱)$$

$$\text{دختر} / X = \text{پسر} / \text{پسران} \quad (۲)$$

و مجهول را پیدا کرد که در (۱) «دختر» و در (۲) «دختران» خواهد بود. این عمل قیاس، برای بازسازی واژه‌های زبانهای مرده هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. (قیاسیون کوشش می‌کردند تا با قالبهای مختلف، واژه‌های با قاعده زبان را طبقه‌بندی کنند. از طرف دیگر «بیقاعده‌گرایان» تأکید بر واژه‌هایی داشتند که در ساخت آنها چنین نظامی وجود نداشت و قیاس در توجیه آنها عاجز می‌ماند. گروه اخیر با توسل به نمونه‌های بیقاعده‌گی در زبان، که تعدادشان اندک هم نیست، ادعای کردند که زبان دست‌پرورده «طبیعت» است زیرا اگر زبان واقعاً ساخته «قرار داد»‌های انسانی می‌بود، نمی‌بایست چنین بینظمی‌هایی می‌داشت.

۱- analogists ۲- anomalists

۳- اصطلاح «تناسب» از ترجمه لاتینی واژه یونانی analogia گرفته شده است.

مجادله میان دو گروه مذکور، مجادلهٔ سطحی و بی‌نتیجه‌ای نبود. تاریخچهٔ مجادلات این دو گروه برای ما کاملاً روشن نیست ولی مسئلهٔ مهمی که باید به آن اشاره کنیم وجه اشتراك این دو دسته در اعتقاد به وجود نسوعی نظم در زبان است و در این مورد هر دو گروه برای تنظیم دستوری هرچه کاملتر با یکدیگر همکاری می‌کردند.

(یکی از گروه‌های معتقد به «بیقاعدگی» در زبان، رواقیون بودند. آنها در رابطه با پژوهشهای «ریشه‌شناسی»، پایهٔ اصلی دستور سنتی را بنا نهادند. زنون مؤسس مکتب رواقی، بخش بزرگی از دستور سنتی را تدوین کرد. وی چهار حالت فاعلی (nominative)، مفعولی بیواسطه (accusative)، مفعولی با واسطه (dative) و اضافی (genitive) را مشخص کرد.

رواقیون توجه خود را به منشأ زبان بر مبنای فلسفه، منطق و معانی بیان معطوف کرده بودند و در مقابل آنها قیاسیون اسکندرانی قرار داشتند که نقد ادبی را مهم می‌شمردند و هر جا که هیچ‌گونه سندی از چگونگی «کاربرد زبان» در دوران قدیم در دست نبود به کمک اصول «قیاس» به بازسازی متوسل می‌شدند.

فلاسفه اسکندرانی با ایجاد کتابخانه‌ای بزرگ در شهر اسکندریه، فعالترین عصر پژوهشهای ادبی و زبان‌شناسی را پدید آوردند.)

(نوشته‌های نویسندگان بزرگ توسط این دانشمندان بازسازی شدند: اریستارخوس^۱ منتقد و دستورشناس اسکندرانی، اشعار هومر را بازسازی کرد و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت. توضیحاتی دستوری دربارهٔ متون ارائه شد، تا نکاتی که امکان سر درگمی برای خواننده به وجود می‌آوردند، روشن شوند. این مسئله کم‌کم مردم را متقاعد ساخت که زبان مورد استفاده در نوشته‌های نویسندگان قدیم دارای نظم و آراستگی خاصی است و این آراستگی در زبان معاصر کمتر دیده می‌شود.)

بدین ترتیب دستورهایی که توسط این گروه از اساتید تدوین می‌گردید، بتدریج

دو وظیفه متفاوت را برعهده گرفت: نخست اینکه بتوان زبان نویسندگان گذشته را بازسازی کرد و دیگر آنکه این زبان اصیل را از تباهی مصون داشت.

(چون هدف اصلی، توصیف و بازسازی نوشته‌های نویسندگان قدیم بود، بتدریج مسئله زبان گفتاری و توصیف آن به کناری نهاده شد، زیرا اساتید آن دوران زبان گفتاری معاصر خود را به دلیل کاربرد افراد بیسواد و آموزش نیافته دارای اصالت و خالصی از لغزش و خطا نمی‌دانستند. از طرف دیگر معتقد بودند که برای ابقای «زبان اصیل» نه «آنچه گفته می‌شود» بلکه «آنچه باید گفته شود» باید اساس مطالعات باشد.

همان‌طور که قبلاً^۱ نیز اشاره کردیم پژوهشگران اسکندرانسی مطالعات دستور نویسان رواقی را دنبال کردند.

(دستور دیونوسیوس تراکیائی^۱، تا آنجا که می‌دانیم، انسجام یافته‌ترین توصیفی است که در آن دوره از دستور زبان به عمل آمده است. رساله مختصر وی برای تمامی دستورهای تدوین یافته بعدی سرمشق قرار گرفت. وی نخست بار کلام را به هشت جزء تقسیم کرد: اسم، صفت، فعل، ضمیر، حرف تعریف، حرف ربط، حرف اضافه و قید؛ ولی به هیچ‌وجه به مسئله «نحو» توجهی نشان نداد.)

مطالعات رومیان در زمینه‌های علمی، هنری و ادبی همواره تحت تأثیر آرای یونانیان بوده است. (نخستین دستور زبانی که برای زبان لاتین نوشته شد و مورد توجه قرار گرفت به وسیله وارو^۲ تدوین گردید.)

(بغیر از وارو، دستورنویسان رومی دیگری نیز مانند ایلوس دوناتوس^۳ وجود داشتند. کتاب فن‌صغیر^۴ این نویسنده حتی در قرون وسطی نیز در مدارس تدریس

۱- Dionysius Thrax دستور نویس نامور یونانی (اواخر سده دوم و اوایل سده اول پیش از میلاد) شاگرد اریستارخوس. ۲- Varro شاعر و دستور نویس لاتینی زبان (سده دوم پیش از میلاد). ۳- Aelius Donatus ۴- Ars minor

می‌شد. پریسکیان^۱ دستور نویس دیگر رومی که پس از زوال امپراطوری روم به قسطنطنیه پناه برده بود، کتاب مقولات دستوری^۲ مفصل و حجیم خود را در آن شهر به پایان رسانید.

(عصر دوناتوس و پریسکیان را باید دوره بازگشت به ادبیات کلاسیک دانست.) تا اواسط قرن هفدهم میلادی پیروان این دودستور نویس وظیفه خود می‌دانستند که به بررسی زبان مورد استفاده «بهترین نویسندگان» پردازند و زبان عصر خود را به کناری نهند.

۲-۱-۲ مشرق زمین و مطالعه زبان

(در نتیجه نفوذ اسلام، زبان عربی به عنوان پدیده‌ای ناآشنا برای اقوام غیر عرب مورد توجه قرار گرفت و تدریجاً برای آنان همان ارزشی را پیدا کرد که زبان لاتین در غرب داشت.

مجادله میان طرفداران «طبیعی» بودن زبان و مخالفان آنها، که بر جنبه «قراردادی» بودن زبان تأکید داشتند، به حوزه اسلام نیز کشیده شد.

مکتب کوفه به طبیعی بودن زبان معتقد بود و مخالفان آنها، که مکتب بصره را تشکیل می‌دادند، زبان را قراردادی تلقی می‌کردند. مکتب بغداد، سومین پایگاه دانشمندان زبانشناس اسلامی، آمیزه‌ای از دو مکتب فوق به شمار می‌آمد.)

۳-۱-۲ دستور نویسی فارسی

(زبان عربی در ایران، به خاطر در برگرفتن فرهنگ اسلامی و برخورداری از پشتوانه مذهبی فراوان، آنچنان ارزشی پیدا کرد که ایرانیان کمتر به مطالعه زبان خود رغبت نشان دادند و امروز وقتی به اولین آثاری که اطلاعاتی از ساختمان زبان فارسی به دست داده‌اند برمی‌خوریم، می‌بینیم که اغلب آنها به زبان عربی است. البته نمی‌توان در اینجا از زبانشناسان ایرانی مانند سیبویه، فارابی، زمخشری

و ابن‌سینا، که قدمهای مؤثری در تحقیقات زبان‌شناسی برداشته‌اند، یاد نکرد، ولی باید متذکر شد که در واقع مسئله لزوم تدوین قواعد زبان فارسی، مستقل از عربی، تنها حدود صد سال پیش به اذهان دستور نویسندگان فارسی خطور کرد. کتابهایی که تا قرن سیزدهم هجری در این باره تألیف شده‌اند هیچکدام رنگ و بوی فارسی ندارند و غالباً تقلید و ترجمه قواعد عربی‌اند.)

در اوایل قرن چهاردهم هجری میرزا حسن‌خان طالقانی کتاب *لحان‌المعجم* خود را، به‌عنوان دستوری برای زبان فارسی، تألیف کرد. این کتاب تنها تقلیدی است از کتب صرف و نحو عربی که به خاطر قرض‌گیریهای فراوان نویسنده از زبان عربی، مورد توجه قرار نگرفت.

میرزا حبیب اصفهانی در سال ۱۲۸۹ هجری قمری در اسلامبول کتاب دستور سخن خود را تألیف کرد و در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در همان شهر تلخیصی از کتاب اول خود به نام *دبستان سخن منتشر ساخت*. وی نخستین کسی است که نام «دستور» را برای کتاب قواعد زبان فارسی اختیار کرد و به‌دلیل آشنایی به زبانهای ترکی، عربی و فرانسه، نخست‌بار پاره‌ای از شیوه‌های دستور نویسی اروپایی را در کتابهای دستور خود وارد ساخت.

(*عبدالعظیم‌خان قریب کاری را که میرزا حبیب اصفهانی آغازیده بود دنبال کرد. وی با تقلید آگاهانه از دستورهای غربی به تألیف سه‌دوره دستور زبان فارسی همت گماشت.*)

(پس از آن، باید از دستور زبان فارسی معروف به «دستور پنج استاد» (قریب، همایی، بهار، فروزانفر، رشید یاسمی) نام برد که می‌توان آن را به‌صورت پرورده‌تری از دستور قریب دانست.)

تمامی این دستورها و دستورهای دیگری که بعد از آنها تألیف گشته‌اند در همان طبقه‌ای قرار می‌گیرند که زبان‌شناسان اصطلاح «دستور سنتی»^۱ را بر آن

۱- فقط در سالهای اخیر، برای دوره‌های دبیرستانی، دستور زبانهایی به همت دکتر پرویز

نهاده‌اند.^۱

۲-۱-۴ دستورنویسی هندی

(مسئلهٔ بسیار مهمی که باید در اینجا مطرح گردد تحقیقاتی است که دستور نویسان هندی مستقل از دستور نویسان یونانی و رومی انجام داده‌اند.

دستور نویسان هندی سعی داشتند زبان سنسکریت را، که زبان آثار ادبی هند بود و جنبهٔ دینی داشت، توصیف کنند. دانشمندان هندی معتقد بودند که تأثیر مناسب دینی نه تنها بستگی به حفظ زبان اصلی سرودها دارد بلکه باید سرودها را به صورت صحیح و کامل تلفظ کرد. پانینی^۲ معروفترین دستور نویس هندی حدود قرن چهارم قبل از میلاد در کتاب خود توصیف دقیقی از زبان سنسکریت ارائه کرد و این کتاب تنها نوشته‌ای است که از آن دوران باقی مانده و شامل مسائلی در مورد معنی شناسی، نحو و آواشناسی است. پانینی معتقد بود که باید روبنا و ظاهر زبان را رها کرد و در زیربنای آن به دنبال واقعیات گشت) این مسئله برای دیگر دستور نویسان هندی نیز حایز اهمیت فراوان بود، زیرا برای پی بردن به تلفظ دقیق کلمات، که از صورت ظاهری آنها نمایان نمی‌شد، می‌بایست زیر بنای آنها مورد مطالعه قرار گیرد. موضوعاتی که پانینی در مورد زبان مطرح ساخت هنوز هم، پس از گذشت حدود ۲۴ قرن، مورد استفادهٔ زبان‌شناسان است و هنوز می‌تواند سرچشمهٔ مطالعات دقیقی بر روی زبان باشد.

→

ناتل خانلری و همچنین به اهتمام دکتر علی اشرف صادقی و غلامرضا آذرنگ تدوین شده که در آنها، بویژه در این آخری، به مبانی زبان‌شناسی جدید توجه شده است.

۱- برای آشنایی بیشتر به تاریخچهٔ دستور نویسی در زبان فارسی مراجعه به مقالهٔ شادروان استاد همایی در مقدمهٔ لغت نامهٔ دهخدا زیر عنوان «دستور زبان فارسی» توصیه می‌شود. ۲- panini

۲-۱-۵ مطالعه زبان در قرون وسطی

(یکی از ویژگیهای بارز قرون وسطی در اروپا، نقش مهم زبان لاتین در نظام تعلیم و تربیت است. زبان لاتین نه تنها زبان آیین مذهبی به‌شمار می‌رفت، بلکه کم‌کم جای خود را به‌عنوان زبان جهانی سیاست و علم و فرهنگ باز می‌کرد و این به‌خاطر قدم‌گذاردن مبلغان مسیحی به سرزمینهای دیگر بود. زبان لاتین به دلایل حرفه‌ای با فرهنگی در مدارس تدریس می‌شد و این امر موجب گردید تا کتابهای بیشماری به عنوان کمک درس برای تدریس لاتین فراهم آید. اکثر این کتابها بر اساس دستور پریسکیان و دوناتوس نوشته شد.) این زبان در هر سرزمینی به‌شیوه‌ای خاص تحول یافت و به صورتی دیگر به تلفظ درآمد و موجب گشت تا مسئله حقوق زبان نوشتاری نسبت به زبان گفتاری مسجلتر گردد.

(قرن سیزدهم میلادی، عصر استادان بزرگ و دوره شکوفایی دانش بود. این استادان، تحت تأثیر آثاری از ارسطو و دیگر فلاسفه یونان، علوم و فنون مختلف، از جمله دستور زبان را برپایه اصولی جزمی بنا نهادند.

فلاسفه قرون وسطی مانند رواقیون زبان را وسیله‌ای برای تجزیه و تحلیل ساخت واقعیت می‌دانستند و برای آنها مسئله «معنی» حایز اهمیت فراوان بود. در آن دوره آنقدر نوشته و اثر با نام «کیفیت معنی»^۱ ارائه گردید که دستور نویسندگان ابام را به‌طور کلی «کیفیون»^۲ نامیدند.

در قرون وسطی و دوران جدید، یعنی تا اواخر قرن هجدهم میلادی، اطلاعات ما در مورد زبان بسیار افزایش یافت ولی متأسفانه هنوز هم روش فلاسفه قدیم دنبال می‌شد، تا اینکه در قرن نوزدهم انقلابی در شیوه پژوهشهای زبانی صورت گرفت. در فاصله قرون شانزدهم تا هجدهم به زبان‌شناسانی برمی‌خوریم که می‌توان آنها را پیشگامان انقلاب قرن نوزدهم دانست. از جمله این زبان‌شناسان می‌توان گوتفرید

ویلهم فن لایبنیتس^۱ را نام برده که عموماً او را به عنوان فیلسوف و ریاضیدان می‌شناسند ولی تحقیقات وی دربارهٔ زبان این اجازه را به ما می‌دهد که او را زبانشناس نیز بنامیم. این فیلسوف، براساس مطالعاتی که بر روی زبانهای مختلف انجام داد، نخست بار ادعا کرد که کلیهٔ زبانهای موجود در اروپا و آسیا از يك زبان واحد مشتق شده‌اند.

یوهان گوتفرید فن هردر^۲، نویسنده و زبانشناس آلمانی کار لایبنیتس را ادامه داد و کوشش کرد تا به منشأ زبانها دست یابد. وی با عقیدهٔ متداول آن دوره که بر حسب زبان موهبتی الهی شمرده می‌شد مخالفت کرد ولی هیچگاه به این مسئله هم اشاره‌ای نکرد که زبان اختراع انسان است.

سرویلیام جونز^۳ یکی دیگر از پیشگامان انقلاب زبانشناسی در قرن نوزدهم به شمار می‌آید، که مانند دو دانشمند پیشگام دیگر، حرفه‌ای غیر از زبانشناسی داشت، ولی به دلیل شغل اصلیش، که قضاوت بود، مدت‌ها در هند و کلکته به سر برد و در سالهای آخر زندگی خود به مطالعهٔ سنسکریت پرداخت و نخست بار در خطابه‌ای در تاریخ دوم فوریه ۱۷۸۶ ادعا کرد که این زبان با بعضی از زبانهای دیگر مانند گوتی، کلتی و فارسی باستان خویشاوند است.

با توجه به این مسئله دانشمندان دیگر متوجه شدند که زبان دایم در حال تغییر است و می‌توان با جمع‌آوری اسناد و مدارك، زبانهای گذشته را شناخته، از يك سو خویشاوندی زبانهای مختلف را کشف کرد و از سوی دیگر به مسئلهٔ اساسی یعنی منشأ زبانها دست یافت.

بنابراین می‌توان برای پژوهشهای زبانی از اوایل قرن نوزدهم به بعد، که

۱- Gottfried Wilhelm von Leibniz (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶)

۲- Johann Gottfried von Herder (۱۸۰۳ - ۱۷۴۴)

۳- Sir William Jones (۱۷۹۴ - ۱۷۴۶) مستشرق و زبانشناس انگلیسی. وی برای زبان و ادبیات فارسی اهمیت بسیار قایل بسود. از جمله آثارش دستود زبان فارسی (۱۷۷۱) است.

در مسیری علمی قدم گذاردند، عنوان زبان‌شناسی را به کاربرد.

۲-۲ قرن نوزدهم و علم زبان‌شناسی

(قرن نوزدهم را می‌توان بدون تردید قرن پژوهش در مسائل مربوط به رابطه تاریخی زبانها دانست. در این قرن خویشاوندی زبانهای پدیدارگشت که تا آن روز حتی تصور قرابت آنها نمی‌رفت.

نخستین زبان‌شناسی که این‌گونه مطالعات را در مسیری علمی قرارداد دانشمند دانمارکی، راسموس کریستیان راسک^۱ بود) وی درباره منشأ زبان اسکاندیناوی باستانی تحقیقات مفصلی انجام داد.

یاکوب گریم^۲، زبان‌شناس آلمانی، در این دوره اولین دستور زبان تطبیقی را نوشت. وی نخست‌بار مسئله توصیف علمی را پیش کشید و حتی این نکته را در کتاب خود متذکر شد که قصد او توصیف است نه تجویز. وی متوجه شد که یک رشته مطابق‌های آوایی زبانهای ژرمنی را با خانواده زبانهای هند و اروپایی مرتبط می‌سازد.

زبان‌شناس آلمانی دیگری که با کوشش دو همتای خود عصر طلایی دستور تاریخی را آغاز کرد فرانس بوپ^۳ است که با ارائه دستور تطبیقی خود، زبانهای مختلفی از جمله سنسکریت، لاتین، گوتی، یونانی و غیره را مورد بررسی قرارداد و رابطه این زبانها را با یکدیگر ثابت کرد. توجه این زبان‌شناس بیشتر معطوف به صرف زبانها بود.

از زبان‌شناس نامی آوگوست شلایشر^۴ باید در اینجا یاد کرد. وی که از پیروان

۱- Rasmus Kristian Rask (۱۷۸۷ - ۱۸۳۲) ۲- Jacob Grimm

۳- Franz Bopp (۱۷۸۵ - ۱۸۶۷) ۴- August Schleicher (۱۸۲۱ - ۱۸۶۸)

ملخص دستور زبان تطبیقی زبانهای هند و اروپایی (۱۸۶۱) و نظریه داوین و زبان‌شناسی (۱۸۶۳) از آثار اوست.

هگل و داروین بود، تصمیم گرفت تا با در نظر گرفتن عقاید این دو دانشمند نظریه مستدلی درباره زبان ارائه کند. او نیز در آثار خود دستور تطبیقی خاصی را برای زبانهای هند و اروپایی در نظر گرفت.

۳-۲ نودستوریان^۱

در دهه ۱۸۸۰-۱۸۷۰ در میان نویسندگان دستور تاریخی به زبان‌شناسان جوانی برمی‌خوریم که مسیری جدید در ارائه فرهنگهای ریشه‌شناسی تدوین کردند. تا آن زمان توجیه تحولات تاریخی جنبه حدس و گمان داشت و زبان‌شناسانی چون راسک، گریم و یا بوپ زبان را موجودی زنده می‌انگاشتند که مانند دیگر موجودات زنده رشد می‌کند و تغییر می‌یابد. این زبان‌شناسان جوان، که از جمله آنان می‌توان زبان‌شناس دانمارکی کارل ورنر^۲ و زبان‌شناس آلمانی آوگوست لسکین^۳، کارل بروگمان^۴ و برتولد دلبروک^۵ را نام برد، یک رشته «قوانین آوایی» را حاکم بر تغییرات تدریجی زبان دانستند. بدین ترتیب با توجه به این «قوانین آوایی» مسائل باقی‌مانده در مسیر ارائه شجره خانواده زبانها حل گردید. نودستوریان به زبانهای مرده و زبانهای بازسازی شده با همان چشمی نگاه می‌کردند که به زبانهای زنده و به گفته‌های سخنگویان آنها نگریسته می‌شد، یعنی آنچه در گفتار عملاً به کار می‌رفت «واقعی» و «قابل مشاهده» تلقی می‌گردید. بدین ترتیب دیگر برای این تصور که زبان، زندگی مرموز خاص خود دارد، در زبان‌شناسی جایی نبود. تحت نفوذ مراحل ابتدایی مکتب تحصیلی^۶، محققان فقط بر آنچه قابل تجربه بود تکیه کردند و فرضیه‌های خود را روی واقعیاتی که بنابراین مکتب، عینی تصور می‌شد بنا نهادند.^۷

۱- neo-grammarians ۲- Karl Verner ۳- August Leskien ۴- Karl Brugmann ۵- Berthold Delbruck ۶- positivism ۷- مطالب § ۲-۳ با مختصر تغییری از: مانفردی پرویش: زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمد رضا باطنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵، ص ۲۱. نقل شده است.

۳ زبانشناسی جدید

۳-۱ فردینان دوسوسور^۱ (۱۸۵۷-۱۹۱۳)

(زبانشناسی قرن نوزدهم را می‌توان سرچشمه دستوری نامید که زبانشناس سوئسی فردینان دوسوسور ارائه کرد. سوسور را باید از نودستوریانی دانست که تحقیقات شلایشر را ادامه داده و در زمینه مسائل آوایی زبان به نتایج بزرگی رسیده است. وی برداشت خود را از ساختمان زبان موضوع درسهای خود از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ قرارداد. تقریرات این زبانشناس را، پس از مرگش، دو تن از شاگردانش، شارل بالی^۲ و آلبرت سشای^۳، گردآوری کردند و نخست بار زیر عنوان دوره زبانشناسی عمومی^۴ در سال ۱۹۱۶ به چاپ رساندند.) در زیر به برخی از نظریات سوسور اشاره می‌کنیم:

۳-۲ زبان گفتاری مقدم بر زبان نوشتاری

همان‌طور که در دستور سنتی اشاره کردیم، دستور نویسان آن دوره، زبان گفتاری را غلط و منحرف می‌دانستند و اصالت و درستی را در نوشته‌ها جستجو می‌کردند. این یکی از فرضهای غلطی بود که دستورنویسان سنتی مبنای کار خود قرار داده بودند. آنها برای نظر خود دلایلی نیز می‌آوردند از این قبیل که نوشته سنجیده‌تر از گفتار است و یا اینکه نوشتار، چون امکان تأمل بیشتر در آن وجود

۱- Ferdinand de Saussure ۲- Charles Bally ۳- Albert Sechehaye
۴- *Cours de Linguistique Générale* (1916)

دارد، از اشتباهاتی که هنگام گفتار پدید می‌آید، مبرا و دارای ثبات بیشتری است. با وجود چنین دلایلی باز هیچ دستور نویسی نمی‌تواند ثابت کند که نوشتار مقدم بر گفتار است، و حال آنکه می‌توان دلایلی منطقی برای اثبات تقدم گفتار بر نوشتار آورد:

(الف) جوامعی در دنیا وجود دارند که دارای زبان هستند ولی خطی برای نوشتن در اختیارشان نیست.

(ب) در جوامعی که خط نیز وجود دارد باز تمامی مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانند، درحالی که از زبان خود بخوبی استفاده می‌کنند.

(ج) کودکان اول زبان را یاد می‌گیرد و بعد در مدرسه خواندن و نوشتن را می‌آموزد.

(د) تاریخ پیدایش زبان را حدود يك ميليون سال پیش حدس می‌زنند، در حالی که ابتدایی‌ترین صورت خط مربوط به ده هزار سال قبل است.

(ه) در جوامعی ممکن است براساس عوامل سیاسی، جغرافیایی یا فرهنگی، خط تغییر یابد، ولی زبان به اقتضای آن و مطابق با آن تغییر نکند.

به عنوان مثال، درحالی که خط ترکی از شکل عربی - فارسی به صورت لاتینی درآمده، زبان ترکی اساساً به همان صورت سابق باقی مانده است.

این فرض غلط دستور نویسان سنتی، یعنی تقدم نوشتار بر گفتار، آنها را سخت به گمراهی کشانده است. این دستور نویسان، میان حروف الفبا (که به خط مربوط می‌شود) و اصوات زبانی (که مربوط به گفتارند) تمایزی نمی‌بینند. به همین دلیل برای آنها مثلاً کلمه «سبد» دارای سه آواست، در صورتی که این کلمه هر چند سه حرف دارد، از نظر آوایی: س-ب-د تلفظ می‌شود که حاوی پنج آواست. (

براساس این فرض غلط، اشتباهاتی از این نوع در تمامی دستور زبانهای سنتی

دیده می‌شود، که ارائه یکایک آنها از حوصله این کتاب خارج است.^۱

۱- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود به: محمدرضا باطنی، نگاهی تازه به دستور زبان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، ص ۵۳.

۳-۳ زبان‌شناسی علم توصیف زبان است

(مسئله‌ای که سوسور به آن توجه کامل دارد کنار گذاردن جنبه تجویزی دستور زبان است. متأسفانه دستورهای سنتی تماماً جنبه تجویزی دارند و نویسندگان این دستورها، به جای اینکه زبان را دستگاهی نظام یافته تصور کنند و به توصیف قواعد حاکم بر آن پردازند، هدف نوشته‌های خود را راهنمایی اهل زبان جهت استفاده «درست» از زبانشان قرار داده‌اند. در اکثر کتابهای دستور سنتی، کاردستور زبان را راهنمایی اهل زبان برای درست گفتن و نوشتن تعریف کرده‌اند. این تعریف به طور کلی غلط است. زیرا اولاً برای درست صحبت کردن به هیچ عنوان احتیاج به یادگیری دستور زبان نیست. چه بسا افرادی که خواندن و نوشتن نیاموخته‌اند ولی زبان مادری خود را بخوبی مورد استفاده قرار می‌دهند. این افراد ممکن است در تمام مدت عمر خود تعبیر دستور زبان را هم نشنیده باشند. ثانیاً اگر فرض بر این باشد که ناآشنایی به دستور زبان موجب کاربرد غلط زبان گردد، باید گفت که به غیر از معدودی دستور نویسندگان سنتی مابقی افراد بشر زبان مادری خود را «غلط» به کار می‌برند!)

بدین ترتیب يك زبان‌شناس برای عدم انحراف از مسیر مطالعه علمی باید تجویز در دستور زبان را کنار گذارد، زبان را دستگاهی منظم فرض کند و به توصیف قواعد و اصول حاکم بر آن پردازد.

۳-۴ زبان‌شناسی در زمانی^۱ و زبان‌شناسی همزمانی^۲

(سوسور میان دو نوع مطالعهٔ زبانی تمایز قابل است. به نظر وی زبان‌شناسی در زمانی (تاریخی) تغییرات و تحولات تاریخی يك زبان را از زمانی معین تاکنون، مورد مطالعه قرار می‌دهد و زبان‌شناسی همزمانی (توصیفی) به مطالعهٔ وضع فعلی زبان، بدون در نظر گرفتن سابقه یا تحولات تاریخی آن می‌پردازد. درهم آمیختن این دو نوع مطالعه، یکی از نارساییهای دستور سنتی بود.

دستور نویس این مکتب بدون توجه به تفاوت میان مطالعه در زمانی و همزمانی به پژوهش زبانی می‌پرداخت و چه بسا در کتابهای دستور زبان به بررسی صورتهایی برمی‌خوریم که مدت‌هاست در زبان به کار نمی‌روند. به عنوان مثال صورتهای استمراری «همی رفتم» و «رفتمی» امروز دیگر به کار نمی‌روند ولی هنوز در کتابهای جدید دستور سنتی، بخشی را به توضیح این گونه صورتهای اختصاص می‌دهند.

تأکید سوسور بر روی مطالعه همزمانی زبان است. وی برای این نوع مطالعه

نقدی خاص قایل شده است.

۳-۵ تجزیه دوگانه

(بر اساس نظریه سوسور زبان دستگاہی است يك بعدی. به عبارت ساده‌تر زبان را باید زنجیره‌ای فرض کنیم که واحدهای زبانی، حلقه‌های آن را تشکیل می‌دهند. این زنجیره بر خط جریان دارد و به‌طور متوالی به گوش شنونده (در گفتار) و یا به چشم خواننده (در نوشتار) برسد. در غیر این صورت کلام نامفهوم خواهد بود. به این تصویر نگاه کنید:

آن کن تا

توپ دیروز يك

بازی م من خرید

با - ی م

تا وقتی که این واحدها بر اساس قواعدی به روی يك خط قرار نگیرند برای ما معنایی از ترکیب آنها حاصل نخواهد شد. ترکیب همین واحدها در جمله زیر:

دیروز من توپی خریدم تا با آن بازی کنم

معنی‌دار می‌شود.

بدین ترتیب هر جمله یا بخشی از آن يك زنجیره به شمار می‌رود. با تجزیه کردن زنجیره گفتار (چون مبنای مطالعات ما زبان گفتاری است، زبان نوشتاری

را در اینجا عمداً نادیده می‌گیریم.) به عناصری که دارای معنی‌اند یا عهده‌دار نقش دستوری خاصی هستند، می‌رسیم و با ادامه تجزیه به عناصری دست می‌یابیم که هیچکدام از خصوصیات مذکور را ندارند. به هر یک از اجزا یا واحدها که یا دارای معنی باشد یا نوعی نقش دستوری را عهده‌دار باشد، يك «تکواژ»^۱ می‌گوییم.

بنابراین تکواژ کوچکترین واحد معنی‌دار (خواه معنی واژگانی خواه معنی دستوری) زبان است. مثلاً جمله «من فردا توپی به برادرت هدیه می‌کنم» را می‌توان تجزیه کرد و به تکواژهای زیر رسید:

من / فردا / توپ / ی / به / برادر / ت / هدیه / می / کن / م

این مسئله که چگونه و از چه روشی برای تجزیه استفاده می‌کنیم در §۴ توضیح داده خواهد شد. از این تکواژها عده‌ای (من، توپ، فردا، برادر، هدیه، کن) دارای معنی مستقل و عده‌ای دیگر (ی، به، ت، می، م) فقط دارای نوعی نقش دستوری‌اند. مثلاً «م» معنی مستقلی ندارد ولی نقش دستوری خاصی در جمله بر عهده دارد که نشانه اول شخص مفرد در فعل است.

به تکواژهایی که دارای معنی مستقل هستند، «تکواژ قاموسی»^۲ می‌گوییم و تکواژهایی را که نقش دستوری خاصی در جمله بر عهده دارند «تکواژ دستوری»^۳ می‌نامیم.

اکثر تکواژها می‌توانند به عناصر کوچکتری که دارای جوهر آوایی هستند تجزیه شوند. مثلاً همان تکواژ دستوری «م» /am- می‌تواند به دو واحد صوتی /a/ و /m/ تجزیه شود. به این واحدها «واج»^۴ گفته می‌شود.

بنابراین می‌توان چنین استدلال کرد که گفتار در نوبت اول به تکواژها (کوچکترین واحدهای معنی‌دار) و در نوبت دوم به واحدهای آوایی یعنی واج‌ها، تجزیه می‌شود.

۳-۶ روابط جانشینی و همنشینی

شناسایی یا تقطیع عناصر يك قطعهٔ زبانی بر مبنای دو رابطهٔ جانشینی و همنشینی انجام می‌پذیرد. سوسور با ارائهٔ این نظریه، رابطهٔ همنشینی را رابطهٔ عناصری می‌داند که بر روی زنجیرهٔ گفتار در کنار هم قرار می‌گیرند؛ در حالی که رابطهٔ جانشینی، ارتباط میان عنصر واقع در يك نقطه از زنجیره با عناصری است که می‌توانند جانشین آن شوند. به عبارت ساده‌تر:

(۱) عناصری که بر روی زنجیرهٔ گفتار در کنار هم قرار می‌گیرند با یکدیگر رابطهٔ همنشینی برقرار می‌سازند.

به عنوان مثال، در زنجیرهٔ «شیر در بیشه می‌خروشد» میان تکواژهای «شیر»، «در»، «بیشه»، «می»، «خروش»، «د» رابطهٔ همنشینی برقرار است. از طرف دیگر واج‌های همین زنجیره (ش، ی، ر، ...) نیز رابطهٔ همنشینی دارند.

(۲) هر عنصر با عناصری که می‌توانند جایگزین آن شوند رابطهٔ جانشینی برقرار می‌سازد. در جملهٔ بالا به جای «شیر» می‌توان عنصر «پلنگ» را نشانده. از طرف دیگر به جای «بیشه» می‌توان از «باغ وحش» استفاده کرد.

در قشر واجی نیز این رابطه میان عناصر وجود دارد. با مقایسهٔ «شیر» و «تیر» آشکار می‌شود که «ش» و «ت» دارای رابطهٔ جانشینی هستند. همچنین از مقایسهٔ «تیر» و «تار» برمی‌آید که در میان «ی» و «ا» رابطهٔ جانشینی برقرار است، بنابراین با مطالعهٔ روابط همنشینی و جانشینی هر عنصر می‌توان تصویری از توزیع آن ارائه کرد. به مثال صفحهٔ بعد توجه کنید:

در این مثال رابطهٔ همنشینی میان عناصر بر روی محور افقی که به آن محور همنشینی^۱ می‌گوییم، و رابطهٔ جانشینی بر روی محور عمودی که محور جانشینی^۲ نامیده می‌شود، برقرار است.

همنشینی	
شیر - اسب - را - درید	جانشینی
گربه - موش - را - خورد	
سگ - دزد - را - گرفت	

۳-۷ زبان و گفتار

سوسور در کوششی که برای تعریف و تعیین موضوع زبان‌شناسی به خرج داد، برای زبان وجود دوگانه‌ای قابل‌شد. اگر زبان را به‌عنوان پدیده‌ای عینی (انضمامی) و شخصی در نظر بگیریم، که ویژگیهای آن از شخصی به شخص دیگر فرق کند، آنوقت با جنبه «گفتار» در زبان سروکار خواهیم داشت. به عبارت دیگر «گفتار» جنبه عینی، ملموس و شخصی زبان است. حال اگر از زبان، نظامی متشکل از روابط و عناصر موجود در زیربنای «گفتار» را مراد بگیریم، در آن صورت با جنبه ذهنی، انتزاعی و غیر شخصی زبان سروکار خواهیم داشت که به آن «زبان»^۱ می‌گوییم. بنابر این تمایز مهم میان «زبان» و «گفتار» از اینجا ناشی می‌گردد که «زبان» توانایی گوینده و شنونده برای تولید و درک جملات است در حالی که «گفتار» کاربرد عملی این توانایی هنگام گفتن و فهمیدن جملات است.^۲

در اینجا سؤال اصلی این خواهد بود که «زبان‌شناس برای توصیف يك زبان کدام جنبه را می‌باید در نظر داشته باشد؟» سوسور معتقد است که آن جنبه از زبان باید مورد مطالعه قرار گیرد که جنبه غیر شخصی دارد و عاری از هرگونه خطا یا انحراف است. بنابراین برای زبان‌شناس «زبان» مطرح است نه «گفتار» ولی به‌خاطر

انتزاعی بودن «زبان» باید از جنبه ملموس آن یعنی گفتار استفاده کرد. بحث بیشتر در این باره را به §۶ موکول می‌کنیم.

۸-۳ دال و مدلول

براساس نظریه سوسور زبان دستگاهی است از علایم که هر علامت آن از دو جزء «دال^۱» و «مدلول^۲» تشکیل یافته است. دال همان صورت یا غالب عناصر زبانی و مدلول مابازاء این صورت است و از رابطه میان این دو است که رشته‌ای آوایی برای ما معنی‌دار می‌گردد. بنابراین به عقیده سوسور براساس وجود عنصری زبانی، میان دال و مدلول ارتباط برقرار می‌گردد و این عنصر که نقش پیوند میان لفظ و معنی را ارائه می‌کند «نشانه^۱» خوانده می‌شود. سوسور زبان‌شناسی را بالاخص مطالعه «نشانه» دانسته است. وی، به اعتبار قول ارسطو که يك علامت زبانی را به خاطر وجود بلاسبب و بی‌دلیلش قراردادی می‌دانست، این عنصر زبانی را قراردادی می‌شمارد. به نظر وی زبان به خاطر سست شدن «رابطه»ی میان دال و مدلول از نظر صورت و معنی تحول می‌یابد. این زبان‌شناس میان نام و ارزشی که این نام در زبان دارد تمایز می‌گذارد. «نام» يك شئی مشخص را به يك تصویر واحد مرتبط می‌سازد، درحالی‌که «ارزش» نام در رابطه با مجموعه واژگان يك زبان مشخص می‌گردد.

به عنوان مثال در فارسی کلمه «پسر» را مورد توجه قرار می‌دهیم که به ازاء آن کلمه boy در انگلیسی یا Knabe در آلمانی وجود دارد. از طرف دیگر همین کلمه «پسر» دارای معنی دیگری است که مابازاء آن در انگلیسی son و در آلمانی Sohn است. بنابراین کلمه مذکور نسبت به صورتهای انگلیسی یا آلمانی خود دارای ارزش متفاوتی است. سوسور نخست بار به این نکته اساسی اشاره کرد که زبان، دستگاهی از ارزشهاست.

۳-۹ صورت و ماده

همان‌طور که در بخش قبل اشاره شد، سوسور زبان را دستگاهی از ارزش‌ها می‌داند و در این مورد مقایسه‌ای با بازی شطرنج ارائه می‌کند. عناصر سازنده بازی شطرنج، صفحه و مهره‌هایی هستند که روی صفحه قرار می‌گیرند. شکل عینی و «ماده»‌ای که این مهره‌ها از آن ساخته شده‌اند، حایز اهمیت نیست، برعکس آنچه برای این بازی مهم است ارزش خاصی است که هر کدام از مهره‌ها طبق مقررات بازی پیدا کرده‌اند.

بنابراین، می‌توان به جای پیاده شطرنج از يك نمکدان استفاده کرد. اگر این نمکدان، که نه شکل و قیافه پیاده شطرنج را دارد و نه از جنس متعارف آن است، ارزش (یعنی صورت) يك پیاده را پیدا کند، در بازی تغییری حاصل نمی‌شود. در فارسی دو واژه^۱ «کار» و «کر» به خاطر اختلاف تلفظ میان «آ» و «ـ» از یکدیگر متمایز نشده‌اند بلکه ارزش متفاوتی که این دو آوا در نظام آوایی زبان فارسی دارند این دو واژه را از یکدیگر مجزا می‌کند. در فارسی تفاوت این دو آوا تنها مربوط به تلفظ متفاوت آنها نیست. در زبان انگلیسی یا آلمانی دو آوای «آ» و «ـ» ارزشهای متفاوتی ندارند، در نتیجه تفاوت این دو صرفاً آوایی است و ارزش زبانی ندارد.

بدین ترتیب سوسور زبان را صورت می‌داند نه ماده.

۴ تجزیه

۴-۱ سطوح تجزیه

در §۳-۵ به این نکته اشاره شد که زنجیره گفتار را می‌توان در دو لایه تجزیه کرد. واجها در لایه دوم به عنوان واحدهای آوایی؛ و تکواژها که از ترکیب واجها ساخته شده‌اند، به عنوان کوچکترین واحدهای معنی‌دار، در لایه اول مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

(مطالعه و بررسی توانایی آوایی بشر جهت گفتار به آواشناسی^۱ مربوط می‌شود، و واجهای يك زبان معین به عنوان واحدهای نقش‌دار زبان در واجشناسی^۲ مورد بررسی قرار می‌گیرد. تکواژشناسی^۳ به مطالعه تکواژهای يك زبان و طرز ترکیب آنها با یکدیگر، که واژه‌ها را به وجود می‌آورد، می‌پردازد. واژه‌ها می‌توانند باهم ترکیب شوند و تشکیل عبارات و جمله‌ها را بدهند. مطالعه این فرایند نحو^۴ نام دارد. بنابراین تجزیه دوگانه زبان دو فرایند زیر را شامل می‌شود:

تجزیه اول: تجزیه به تکواژها (کوچکترین واحدهای معنی‌دار)
تجزیه دوم: تجزیه تکواژها به واجها (کوچکترین واحدهای آوایی نقش‌دار)

۳- morphology

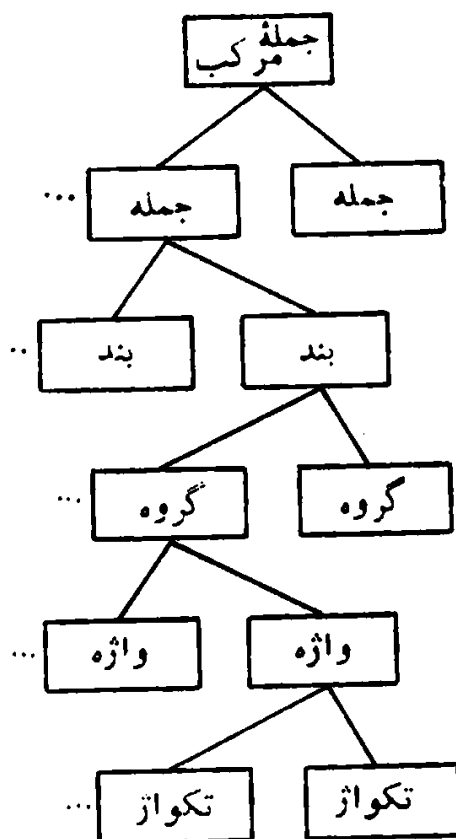
۲- phonology

۱- phonetics

۴- syntax

۲-۲ ساخت سلسله مراتبی

در يك زنجیره گفتار واحدهای متعددی مانند تکواژها، واژه‌ها، گروه‌ها، بند^۲ها و جمله^۳ها وجود دارند که نوعی ساخت سلسله مراتبی (مطبق) را تشکیل می‌دهند. در این ساخت واحدهای کوچکتر با هم ترکیب می‌شوند و واحدهای بزرگتر را به وجود می‌آورند.



از ساخت سلسله مراتبی (مطبق) و واحدهای متعدد دستوری در §۶ بیشتر گفتگو خواهد شد.

۵ آواشناسی

(آواشناسی مطالعه علمی آواهای زبان است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد توجه فراوان قرار گرفت. همان‌طور که در §۴-۱ اشاره کردیم، آواشناسی توانایی تولید آوا را در انسان مورد مطالعه قرار می‌دهد. توجه به آواشناسی منجر به توجه به واجشناسی گردیده است. زبان‌شناسان بتدریج پی بردند که در زیربنای زبانها، واحدهای آوایی یعنی واجها قرار دارند و بدین ترتیب آواشناسی کلید ورود به جهان مطالعه زبان گشت.

دانشمندان انگلیسی در دو مبحث آواشناسی و واجشناسی مطالعات زیادی انجام داده‌اند. یکی از مهمترین این شخصیتها، که در پروردن مفهوم واج سهم بسزایی دارد، دانیل جونز^۱ است. وی مشخص کردن خصوصیات جهت متمایز ساختن واجها از یکدیگر را هدف مطالعات خود قرار داد. ج. ر. فرث^۲ انگلیسی در مطالعات خود به تجزیه و تحلیل واحدهای زیر زنجیری پرداخت.

از جمله مکاتب زبان‌شناسی جدید که به مبحث واجشناسی توجه زیادی کرده‌اند مکتب واجشناسی پراگ است که در §۶ از آن یاد خواهد شد.

۵-۱ نگارش آواها

نتیجه پژوهشهای آواشناسی را می‌باید به صورت نگارش یافته عرضه کرد.

بنابراین به دستگاهی الفبایی احتیاج است که با استفاده از آن هر آوایی را بتوان به شکلی نوشت که تنها به یک صورت خوانده شود.

الفباهای موجود عموماً دارای کمبودهایی هستند که به کمک آنها نمی‌توان تلفظ دقیق زبانها را ضبط کرد. در اینجا به این نارساییها اشاره می‌کنیم:

الف) یک آوا ممکن است در خط دارای چند نشانه باشد، مثلاً در فارسی آوای z را با نشانه‌های ز، ذ، ض، ظ نمایش می‌دهند.

ب) ممکن است چند آوا دارای یک نشانه باشند، مثلاً آواهای مختلف v در «وارد»، u در «زود»، ow در «موز» و o در «تو» تماماً با یک نشانه یعنی «و» نشان داده می‌شوند.

ج) ممکن است نشانه‌ای در خط آورده شود که به تلفظ نیاید؛ مانند «و» در «خویش»، «خوار»، «خواهر».

د) ممکن است برای آوایی که به تلفظ در می‌آید. نشانه‌ای وجود نداشته باشد؛ مانند ـَ ـِ ـُ در فارسی. بدین ترتیب صورت tabar به شکل «تبر» نوشته می‌شود.

اینها و اشکالات دیگری که در الفبای زبانهای دیگر وجود دارد، الزام وجود خط دیگری را نشان می‌دهد که در آن خط هر نشانه همیشه و همه‌جا برای نمایاندن فقط یک آوا به کار رود. به همین منظور نخستین الفبای آوایی بین‌المللی (IPA)^۱ در سال ۱۸۸۱ منتشر گردید.

۵-۲ آوانویسی و واج‌نویسی

در اینجا باید به فرق میان دو گونه نگارش آواها اشاره شود. در آواشناسی آواها از نقطه نظر تولید، دریافت و طبیعت آنها مورد بررسی قرار می‌گیرند و به نقش آنها توجه نمی‌شود. بر همین مبنا، برای هر آوا نشانه‌ای مجزا و واحد اختیار

می‌گردد. بنابراین کلمه «کیسه» به صورت [cisse] و کلمه «کوسه» به شکل [kuse] آوانویسی می‌شود (یعنی «ك» در آنها به دو صورت متفاوت [c] و [k] نشان داده می‌شود)، زیرا این دو «ك» از حیث «واجگاه» (جایگاه تولید) تفاوت دارند. در واجنویسی جنبه‌های تولیدی، دریافتی و فیزیکی ملاک نگارش آوانیست، بلکه نقش ساختی آنها مورد نظر است. بنابراین در واجنویسی تنها واجها (یعنی صداهای نقش‌دار) نوشته می‌شوند و آنچه نقش ساختی ندارد منعکس نمی‌گردد. بدین ترتیب «کیسه» و «کوسه» در واجنویسی به صورت /kisse/ و /kuse/ نوشته می‌شوند. زیرا در زبان فارسی تفاوت جایگاه تولید این دو نوع «ك» دارای نقش و ارزش ساختی نیست. در زبان فارسی اگر کسی هنگام تلفظ کلمه «کیسه» اشتباهاً از جایگاه تولیدی «ك» در کلمه «کوسه» استفاده کند به هیچ وجه در دلالت کلمه «کیسه» تغییری حاصل نمی‌شود.

برای تشخیص واجنویسی و آوانویسی، صورتهای واجنویسی شده را در میان دو خط مایل // و صورتهای آوانویسی شده را در قلاب [] قرار می‌دهند.

نمادهای واجنویسی فارسی

همخوانها*

نماد	مثال	نشانه خطی فارسی
p	پتو /patu/ - سپاه /sepâh/ - توپ /tup/	پ
b	بازی /bâzi/ - زبان /za bân/ - شب /šab/	ب
m	مادر /mâdar/ - سماق /somâq/ - جام /jâm/	م
t	تار /târ/ - سطر /satr/ - ماست /mâst/	ت - ط
d	دارو /dâru/ - مدل /model/ - شاد /šâd/	د

n	نادر /nâder/ - تنها /tanhâ/ - نان /nân/	ن
k	کارد /kârd/ - دکل /dakal/ - سنگ /sangak/	ک
g	گاو /gâv/ - چنگال /čangâl/ - سنگ /sang/	گ
q	قالی /qâli/ - دلقک /dalqak/ - دوق /duq/	ق - غ
f	فرشته /fereste/ - جفا /jafâ/ - صاف /sâf/	ف
v	وارد /vâred/ - ناودان /nâvdân/ - گاو /gâv/	و
s	سبد /sabad/ - اسب /'asb/ - داس /dâs/	س - ص - ث
z	زالو /zâlu/ - مزار /mazâr/ - درز /darz/	ز - ض - ظ - ذ
č	چاه /čâh/ - کچل /kačal/ - کوچ /kuč/	چ
ĵ	جارو /ĵaru/ - اجاره /'ejâre/ - کاج /kâj/	ج
š	شمال /šemâl/ - مشق /mašq/ - آتش /'âš/	ش
ž	ژاله /žâle/ - اژدها /'eždehâ/ - دژ /dež/	ژ
l	لبو /labu/ - کلاغ /kalâq/ - دل /del/	ل
r	راز /râz/ - کرم /karam/ - دار /dâr/	ر
y	یار /yâr/ - فریاد /faryâd/ - جوی /ĵuy/	ی
'	عالی /'âli/ - سؤال /so'âl/ - شمع /šam'/	ع - ه
h	حاضر /hâzer/ - محضر /mahzar/ - روح /ruh/	ح - ه
x	خلیج /xaliĵ/ - دخل /daxl/ - شاخ /šâx/	خ

واکها

نماد	مثال	نشانه خطی فارسی
a	اسب /'asb/ - مرد /mard/ - نه /na/	ا - آ
e	انسان /'ensân/ - فشار /fešâr/ - خانه /xâne/	ا - اِ
o	الاغ /'olâq/ - شتر /šotor/ - تو /to/	اُ - اُو
â	آذر /'âzar/ - جاهل /jâhel/ - دما /damâ/	آ
u	او /'u/ - دور /dur/ - بازو /bâzu/	و
i	این /'in/ - پیر /pir/ - خالی /xâli/	ی - ای

۵-۳ اندامهای گفتار

انسان از اندامهایی که وظیفهٔ اصلیشان تنفس، خوردن، جویدن، بوییدن و چشیدن است برای تولید اصوات استفاده می‌کند. اندامهای گفتار را می‌توان از نظر نقشهای متفاوتی که در تولید آوا دارند به سه دسته تقسیم کرد.

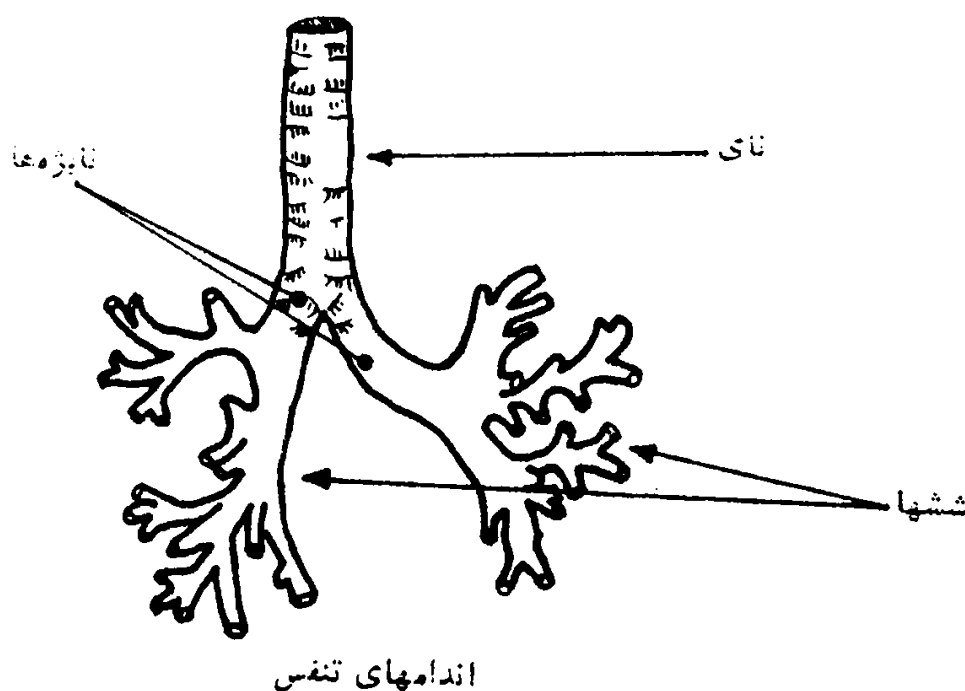
۵-۳-۱ اندامهای تنفس

اندامهای تنفس عبارتند از ششها، نایژه‌ها و نای که نقش زیستی آنها تنفس است.

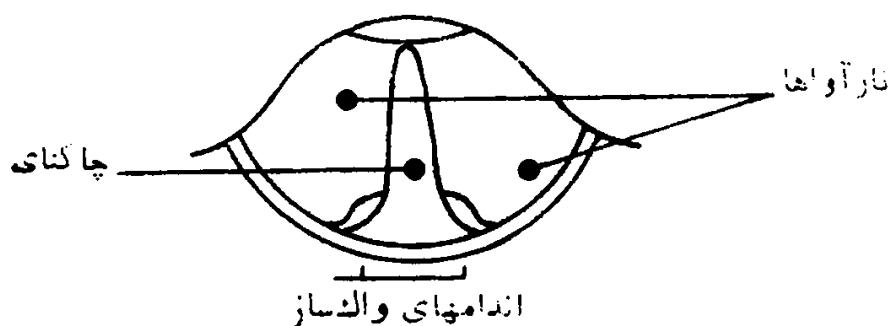
۵-۳-۲ اندامهای واكساز

اندامهای واكساز انسان درست در پشت سبب آدم، در محفظه‌ای غضروفی موسوم به حنجره، قرار گرفته‌اند. حنجره درست در سر لولهٔ نای واقع شده و دو پردهٔ قابل ارتعاش موسوم به تار آوا به صورت افقی به دو طرف حنجره چسبیده‌اند و می‌توانند به كمك هوای تنفسی به لرزه در آیند. (فضای بین تار آواها را جاکنای گویند). تار آواها با نزديك شدن به يكديگر هنگام جریان هوای بازدم به ارتعاش در می‌آیند و تولید واك می‌کنند و اگر در هنگام جریان هوای بازدم تار آواها از هم

vowels (*)

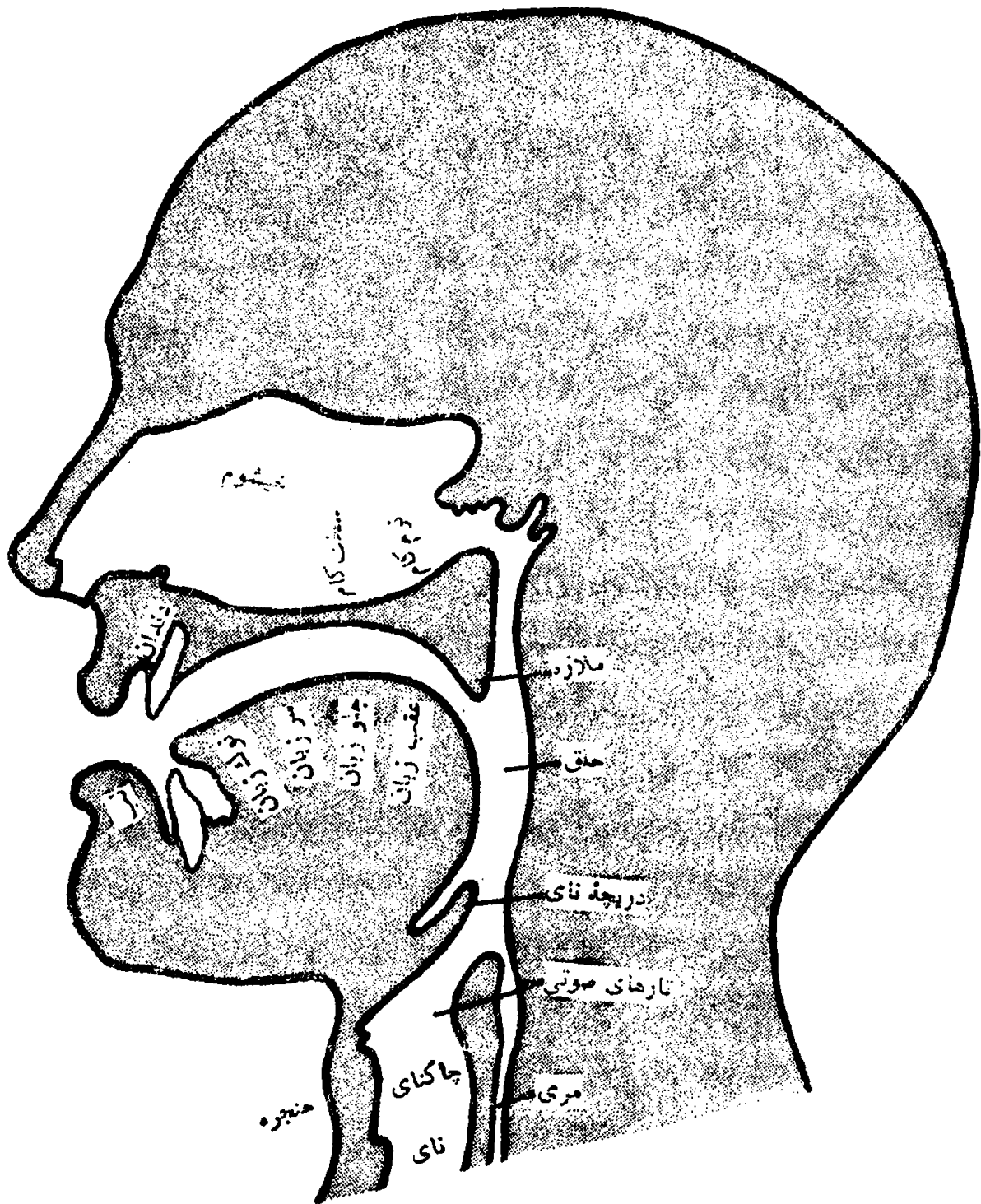


جدا بایستند و چاکنای باز باشد، واگ تولید نخواهد شد. به این حالت اخیر بیواکی می‌گویند. اگر تارآواها به هم بیایند و برای زمانی کوتاه جریان هوای تنفسی را بکلی مسدود کنند، حالت انسداد چاکنای را به وجود خواهند آورد. اگر بخشی از تارآواها به هم بیایند و بخشی دیگر از هم جدا بمانند، در آن صورت حالت نجوا در گفتار صورت می‌پذیرد.



۵-۳-۳ اندامهای گویایی

(سه حفره حلق، دهان و بینی؛ اندامهای گویایی انسان را تشکیل می‌دهند. حفره بینی را در آواشناسی خیشوم می‌گویند. حفره دهان پرکارترین و مهمترین اندام گویایی است که دارای جایگاههای متفاوتی جهت تولید آواست و بر مبنای سقف



اندامهای گویایی

دهان تقسیم بندی شده است.

۴-۵ شیوه تولید

نارآواها، زبان و لبها به صورتهای مختلفی می توانند راه را بر جریان هوای تنفسی ببندند و شیوه های مختلف تولیدآوا را ارائه کنند. در اینجا جدولی برای

توضیح برخی از نحوه‌های مختلف تولید آوا ارائه می‌کنیم.

اصطلاح	نحوه تولید	نشانه الفبایی
انسدادی	در يك جایگاه مجرای گفتار کاملاً بسته می‌شود و سپس جریان نفس رها می‌شود.	ب - د
سایشی	در يك جایگاه مجرای گفتار تنگ می‌شود به طوری که هوا با سایش از آن عبور می‌کند.	ف - و
خیشومی	قسمت عمده هوای بازدم از راه خیشوم خارج می‌شود.	م - ن
کناری	مجرای گفتار در وسط دهان بسته است و هوای تنفسی از کناره‌های دهان عبور می‌کند.	ل
زنشی	جریان هوا یکی از اندامها را يك بار می‌لرزاند.	ر
سفایده	جریان هوا از مجرای شیار مانند عبور می‌کند.	س - ز
پاشیده	جریان هوا از مجرای شیار مانند وسیعی عبور می‌کند.	ش - ژ
غلطان	جریان هوا یکی از اندامهای گفتار را برای مدتی می‌لرزاند.	ر
ناسوده	به مانند واکه تولید می‌شود ولی طبیعت آوایی يك همخوان را دارد.	ی
انسدادی- پاشیده	رهایش همخوان انسدادی حالت پاشیده دارد.	ع - چ

۵-۵ مشخصات معتبر

در تشخیص يك آوا از دیگر آواها باید ویژگیهایی برای هر آوا در نظر گرفته شود. (در مورد واکه‌ها، جایگاه و ارتفاع زبان و شکل لبها واکه‌های مختلف را از یکدیگر متمایز می‌سازد. جایگاههای زبان را می‌توان به سه قسمت پسین، میانی و

پیشین تقسیم کرد. لبها یا گرد خواهند بود، یا خنثی یا پس کشیده. برای ارتفاع زبان نیز می‌توان چهار حالت باز، نیم باز، نیم بسته و بسته را در نظر گرفت. بدین ترتیب می‌توان واکه‌های زبان فارسی را از طریق مشخصات معتبرشان از یکدیگر تشخیص داد.

تلفظ واکه	توصیف واکه
/i/	پیشین - بسته - (پس کشیده)
/u/	پسین - بسته - (گرد)
/â/	پسین - باز - (خنثی)
/o/	پسین - نیم بسته - (گرد)
/a/	پیشین - باز - (خنثی)
/e/	پیشین - نیم بسته - (پس کشیده)

به‌طوری‌که در جدول مشاهده می‌شود از مشخصات پس کشیده، گرد و خنثی برای تمایز واکه‌ها در زبان فارسی می‌توان صرف‌نظر کرد. زیرا مثلاً در مقابل واکه /i/، واکه‌ای وجود ندارد که پیشین - بسته غیر پس کشیده (گرد یا خنثی) باشد.

در مورد همخوانها سه مشخصه مورد توجه است که از جایگاه تولید، شیوه تولید و فعالیت تارآواها ناشی می‌شوند. بدین ترتیب می‌توان همخوانهای زبان فارسی را از هم بازشناخت.

تلفظ	توصیف
p	دوبلی - انسدادی - بی‌واک
b	دوبلی - انسدادی - واکدار
m	دوبلی - غنه - (واکدار)
f	لب و دندانی - (سایشی) - بی‌واک
v	لب و دندانی - (سایشی) - واکدار

توصیف	تلفظ
دندانی - انسدادی - بی‌واک	t
دندانی - انسدادی - واکدار	d
دندانی - غنه - (واکدار)	n
دندانی لثوی - سفلیده - بی‌واک	s
دندانی لثوی - سفلیده - واکدار	z
(لثوی کامی) - پاشیده - بی‌واک	ʃ
(لثوی کامی) - پاشیده - واکدار	ʒ
پیشکامی - (انسدادی سایشی) - بی‌واک	tʃ
پیشکامی - (انسدادی سایشی) واکدار	dʒ
کامی - انسدادی - بی‌واک	k
کامی - انسدادی - واکدار	g
نرم‌کامی - سایشی - بی‌واک	x
نرم‌کامی - انسدادی - واکدار	q
دندانی لثوی - غلطان - واکدار	r
دندانی لثوی - کناری - واکدار	l
کامی - ناسوده - واکدار	y
حلقومی - سایشی - بی‌واک	h
چاکنایی - انسدادی - بی‌واک	ʔ

به‌طوری که در جدول مشاهده می‌شود، فعلاً در تعریف واجهای /f/ و /v/ در زبان فارسی، از مشخصه «سایشی» می‌توان صرف‌نظر کرد زیرا در این زبان واج «لب و دندانی» غیرسایشی نداریم، و بر همین قیاس.

۵-۶ گونه‌های واج

گامی يك واج درهم‌نشینی با واجهای دیگر پاره‌ای از مختصات آوایی خود را از دست می‌دهد و به‌جای آن مختصات آوایی دیگری را به خود می‌پذیرد بدون

جدول واجی همخوانهای زبان فارسی

	نرمکامی	کامی	مرکب	پاشیده	سفلیده	دندانی	لب و دندانی	لبی
بی‌واک	x	k	č	š	s	t	f	p
واکدار	q	g	j	ž	z	d	v	b
غنه	-	-	-	-	-	n	-	m

همخوانهای خارج از جدول

r	غلطان
l	کناری
y	ناسوده
h	دهشی
'	انسدادی چاکنایی

جدول واجی واکه‌های زبان فارسی

	پشین	پسین
بسته	i	u
نیم‌بسته	e	o
باز	a	â

آنکه در معنی زنجیره آوایی تغییری صورت پذیرد.

برای مثال واج /b/ در صورتی که قبل از مکث^۱ قرار گیرد، واک رفته می‌شود.

مانند:

[sib.]، [nasb.]، [tâb.]

این تغییر [b] به [b_۰] را می‌توان با فرمول زیر ارائه کرد:

$$\left[\begin{array}{c} + \text{دولبی} \\ + \text{انسدادی} \\ + \text{واکدار} \end{array} \right] \rightarrow \# / - / - \text{واکدار}$$

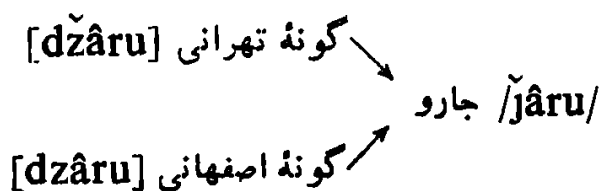
یعنی: [b] واك رفته می‌شود در شرایطی که قبل از مكث باشد^۱. بدین ترتیب [b] و [b̥] در فارسی دو گونه از واج /b/ هستند.

۵-۶-۱ گونه وابسته^۲

اگر دو یا چند گونه واجی تنها در جایگاه خاص خود آورده شوند و آنها را نتوان به جای یکدیگر به کاربرد، هر يك از گونه‌های واج مذکور «گونه وابسته» نامیده می‌شود. [b] و [b̥] (←§۵-۶) دو گونه وابسته از واج /b/ به شمار می‌روند.

۵-۶-۲ گونه آزاد^۳

اگر دو یا چند گونه واجی بتوانند به جای یکدیگر آورده شوند، هر يك از آنها را «گونه آزاد» می‌نامیم. برای نمونه واج /j̥/ در فارسی می‌تواند حداقل دارای دو گونه آزاد [dz̥] و [dz] باشد، که اولی در تهران و دومی در اصفهان به کاربرده می‌شود:



۵-۷ خنثی شدن^۴ و واج شامل^۵

در هر زبانی، واجهای آن زبان در تقابل با یکدیگرند و در محور جانشینی به جای یکدیگر می‌آیند و معنی زنجیره را تغییر می‌دهند. برای نمونه دو واج m و n در دو زنجیره «موش» و «نوش» موجب تغییر معنی گشته‌اند. هر دسته از واجهای يك زبان در میان خود دارای بنیاد (مشخصه یا مشخصه -

۱- علامت # برای مكث (درنگ بازیرونی) به کار می‌رود. allophone -۲

combinatory -۳ free variant -۴ neutralization -۵ archiphoneme

های) مشترکی هستند. مثلاً بنیاد مشترك m و n «غنه بودن» است. اگر در بافت مشخصی، تنها بنیاد مشترك دو واج باقی بماند و مشخصات معتبر دیگر آنها خنثی شوند، این دو واج به جای یکدیگر می‌توانند بیایند بدون آنکه معنی زنجیره تغییر یابد.

برای نمونه m و n را در فارسی، در جایگاه قبل از b (مثلاً: انبار، شنبه) در نظر می‌گیریم. در این جایگاه، وجه تمایز m و n (مشخصه جایگاه تولید: در m «دولبی بودن» و در n «دندانی بودن») خنثی می‌شود و فقط مشخصه مشترك یعنی «غنه بودن» برجای می‌ماند.

واجی که تنها مشخصه مشترك را ارائه کند، واج شامل نامیده می‌شود و آن را با حرف بزرگ می‌نویسند چون /m/ در /šambe/ با /m/ در /mâr/ تفاوت دارد در واجنویسی /m/ واژه اولی را به صورت /šambe/ می‌نویسیم. /M/ در اینجا واج شامل است.

۵-۸ هجا

از ترکیب يك واكه و يك یا چند همخوان، هجا ساخته می‌شود. بدین ترتیب در فارسی زنجیره‌های «ما» /mâ/، «مار» /mâr/ و «مرد» /mard/ هر کدام يك هجا هستند و زنجیره «افراسیاب» /afrâsiyâb/ از چهار هجای /'af/، /râ/، /si/ و /yâb/ تشکیل شده است. هجاهای فارسی را می‌توان سه گونه دانست.

الف) هجای کوتاه: ترکیب يك واكه (V) و يك همخوان (C):

او /'u/، ما /mâ/، سو /su/ → [CV]

ب) هجای متوسط: ترکیب يك واكه (V) با دو همخوان (C):

جان /jân/، مال /mâl/، آش /'âš/ → [CVC]

ج) هجای بلند: ترکیب يك واكه (V) با سه همخوان (C):

مرد /mard/، خشم /xašm/، اسب /'asb/ → [CVCC]

۵-۸-۱ ساختمان هجا در زبان فارسی

اگر واحدهای اختیاری در ساختمان هجا را درون پرانتز قرار دهیم، می‌توان ساختمان هجای زبان فارسی را با فرمول کلی $CV(C(C))$ نشان داد. بدین ترتیب امکانات ما برای ساخت هجای زبان فارسی سه گونه CV، CVC و CVCC خواهد بود.^۲ واکه‌های زبان فارسی را می‌توان به دو دسته کوتاه و بلند تقسیم کرد و این کوتاهی و بلندی هنگام بازخوانی متون و بخصوص در آزمایشگاه‌های آواشناسی کاملاً مشخص است. در زبان فارسی امروز تفاوت امتداد دیگر بستنهایی تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند و از مختصات معتبر به شمار نمی‌رود، هرچند که در گذشته در مواردی ($\bar{e} =$ یاء مجهول و $\bar{o} =$ واو مجهول) معتبر بوده است. واکه‌های بلند زبان فارسی [i, u, â] و واکه‌های کوتاه [o, e, a] می‌باشند. اما مسئله اساسی این است که تفاوت اصلی میان واکه‌های کوتاه و بلند در پیشین یا پسین بودن (â, a) یا بسته و نیم بسته بودن (o, u ; e, i) آنهاست.)

(برای نمونه با مقایسه دو تکواژ بد /bad/ و باد /bâd/ می‌بینیم که هر قدر هم /a/ در «بد» را کشیده‌تر و /â/ در «باد» را کوتاه‌تر ادا کنیم باز تلفظ این دو و در نتیجه معنای آنها یکسان نمی‌گردد.)

بنابراین تفاوت اصلی میان /a/ و /â/ در کمیت آنها نیست بلکه در پیشین و پسین بودن آنهاست. از طرف دیگر در تلفظ رایج فارسی زبانان معمولاً /a/ کوتاه‌تر از /â/ ادا می‌شود و این مسئله در وزن شعر فارسی تأخیدی رعایت می‌گردد.^۳

(واکه‌های بلند با علامت $\bar{V}$ و واکه‌های کوتاه با $\check{V}$ مشخص می‌گردند. با کمی

۱- هرگاه در زبان فارسی، همزه را در ابتدای هجا واج‌نشانیم، الگوهای [V] «او»، [VC] «آن» و [VCC] «ابر» بر سه الگوی مذکور افزوده می‌شود.

۲- اگر همزه را در آغاز هجا واج به شمار نیاوریم. ساختمان هجا به صورت $(C)V(C(C))$ درمی‌آید و امکانات ما برای ساخت هجای فارسی به شش گونه افزایش می‌یابد.

۳- این نکته در مورد o و e نیز، که نسبت به u و i کوتاه می‌باشند، صادق است.

دقت در وزن شعر فارسی می‌توان دریافت که از نظر دیرش زمانی جایگاه يك واکه بلند عموماً باید به وسیله يك واکه کوتاه و يك همخوان پرگردد تا وزن شعر مخدوش نشود. به عبارت دیگر امتداد $\bar{V}$ برابر امتداد $\check{V}C$ تلقی می‌شود. بنابراین:

$$\text{امتداد } \bar{V} = \text{امتداد } \check{V}C$$

$$\text{امتداد } C\bar{V} = \text{امتداد } C\check{V}C$$

$$\text{امتداد } C\bar{V}C = \text{امتداد } C\check{V}CC$$

بدین ترتیب برای نمونه اگر در يك مصراع شعر به جای هجای $C\bar{V}$ از هجای $C\check{V}C$ استفاده شود، وزن شعر مخدوش نخواهد شد.

برای مثال شعر زیر را در نظر می‌گیریم:

من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه

حال اگر به جای «من» ($C\check{V}C$) از «ما» ($C\bar{V}$) یا برعکس استفاده شود، کمیت

وزنی شعر تغییر نمی‌کند و وزن آن مخدوش نمی‌شود:

ما مست و تو دیوانه ما را که برد خانه

ما مست و تو دیوانه من را که برد خانه

من مست و تو دیوانه من را که برد خانه

بدین ترتیب هجاهای شعر فارسی از دیدگاه وزن شعر فارسی به عبارت زیرند:

نه - که - تو	$C\check{V}$
پا - رو - سی	$C\bar{V}$
در - دل - گل	$C\check{V}C$
دار - دور - دیر	$C\bar{V}C$
مرد - زشت - گفت	$C\check{V}CC$
ماست - دوست - ریخت	$C\bar{V}CC$

۵-۹ واحدهای زبر زنجیری^۱

در طول زنجیره گفتار واحدهای آوایی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و می‌توان آنها را به کمک برش آوایی از یکدیگر متمایز ساخت. برای نمونه زنجیره آوایی /vali/ از واحدهای /v/، /a/، /l/ و /i/ تشکیل یافته که چون بر روی زنجیره گفتار قرار گرفته‌اند، واحدهای زنجیری نامیده می‌شوند. واحدهای زنجیری براساس شیوه تولید و طبیعت آوایی خود به دو طبقه واکه‌ها و همخوانها تقسیم می‌گردند.)

(پس از برش زنجیره گفتار و تعیین واحدهای زنجیری آن، تعدادی واحدهای آوایی باقی می‌ماند که نمی‌توانند در هیچیک از جایگاههای زنجیره فوق گنجانده شوند.

جایگاه این واحدها در زنجیره گفتار همیشه مشخص و ثابت نیست و این مختصه‌ها در هر زنجیره گفتار روی بیش از یک واحد زنجیری قرار می‌گیرند. مثلاً در واژه «ولی» /vali/، اگر تکیه روی هجای اول (/va/) قرار گیرد به معنی «اما» و اگر روی هجای دوم (/li/) قرار گیرد به معنی «سرپرست» خواهد بود. چون این واحدها همزمان با بیش از یک واحد زنجیری تولید می‌شوند و جایگاه آنها نیز در زنجیره گفتار مشخص نیست، به آنها واحدهای زبر زنجیری می‌گوییم. واحدهای زبر زنجیری، مانند واحدهای زنجیری، می‌توانند از ترکیب چند مختصه آوایی ساخته شوند. مهمترین واحدهای زبر زنجیری عبارتند از: تکیه^۲، آهنگ^۳، نواخت^۴.

۵-۹-۱ تکیه

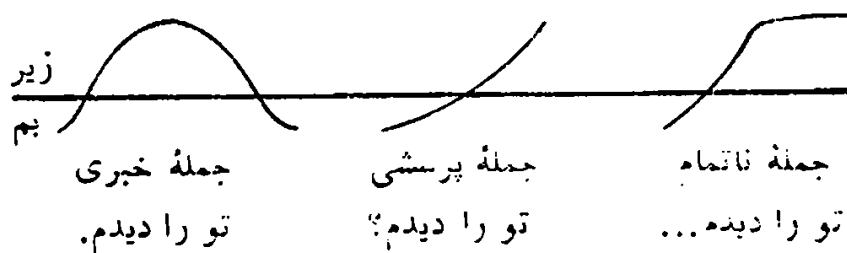
(تکیه از نظر تولید، از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف در

درجه زیر و بمی و تفاوت در کشش واکه‌ای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به‌رسانی بیشتر تعبیر می‌شود.^۱

هجایی از زنجیره گفتار را که تکیه بر روی آن واقع می‌گردد هجای «تکیه‌بر»^۲ می‌گویند، به عنوان مثال در زبان فارسی، هجای تکیه بر اسم، هجای پایانی است. در تلفظ عادی «ابراهیم» /'ebrâhim/، هجای /him/ نسبت به هجاهای پیرامونش تکیه‌بر است. /san/ هجای تکیه‌بر در تلفظ عادی اسم «حسن» است. از طرف دیگر در فعل «می‌گویم» /miguyam/، هجای تکیه بر /mi/ است.

۵-۹-۲ نواخت و آهنگ

(در نواخت و آهنگ از خصیصه زیر و بمی صدا استفاده می‌شود که آن هم به‌نوبه خود از تواتر (فرکانس، بسامد) صوت ناشی می‌شود. هرچه تواتر بیشتر باشد آوا زیرتر و هرچه کمتر باشد آوا بمتر شنیده می‌شود. اگر دامنه گسترده‌گی زیر و بمی محدود به‌واژه گردد به آن «نواخت» و اگر محدود به جمله شود به آن «آهنگ» می‌گوییم. برای نمونه جمله «تو را دیدم» را مثال می‌زنیم. برای این جمله می‌توان سه نوع آهنگ در نظر گرفت:

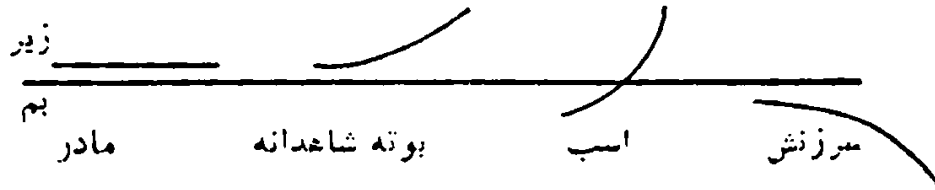


(اگر در زبانی از نواخت استفاده شود به آن زبان نواخت‌دار^۳ می‌گوییم. در زبانهای نواخت‌دار، نواخت تقابل معنایی ایجاد می‌کند بدین ترتیب که یک رشته واحد زنجیری، بر اساس نواختهای مختلف، معانی مختلفی پیدا می‌کند. مثلاً در

۱- علی محمد حق شناس، آواشناسی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، ص ۱۲۲.

۲- accented syllable ۳- tonic

زبان چینی، زنجیره آوایی [ma] دارای معانی مختلفی است^۱:



۶ واحدهای دستوری

پس از واج، در دستگاه زبان به پنج واحد برمی‌خوریم که عبارتند از: تکواژ واژه، گروه، بند و جمله. در این فصل به بررسی يك يك این واحدها می‌پردازیم.

۶-۱ تکواژ

همان‌طور که در § ۳-۵ گفته شد، با تجزیه اول زنجیره گفتار به کوچکترین واحدهایی که دارای معنی یا عهده‌دار نقش دستوری خاصی باشند می‌رسیم. تکواژ می‌تواند از يك واج (مانند -ی درگفتی) یا از يك واژه (مانند پهلوان) تشکیل شده باشد. حتی به تکواژهایی برمی‌خوریم که تجلی‌آوایی ندارند. به این گونه تکواژها، تکواژ صفر می‌گوییم. به عنوان مثال، صورت «خریدم» از سه تکواژ «خر»، «ید» و «م» تشکیل شده ولی برای سوم شخص مفرد، این فعل به صورت «خرید» در می‌آید که از سه تکواژ «خر»، «ید» و «صفر» تشکیل شده است. تکواژ صفر را با علامت Ø نشان می‌دهند. اغلب زبان‌شناسان پیرو مکتب سوسور، برای شناسایی تکواژهای يك زبان، از شیوه جانشین‌سازی^۱ استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که برای درك تعداد تکواژهای يك صورت زبانی، اجزایی از آن را با تکواژهای دیگری عوض می‌کنند، اگر تکواژهای جانشین شده در آن بافت خاص صورت معنی‌داری بسازند، آن جزء عوض شده يك تکواژ است و در غیر این صورت تکواژ نیست. به عنوان

مثال، صیغه فعلی «می‌خرامیدم» / mixarâmidam / از چهار تکواژ تشکیل یافته است که می‌توان وجود تك تك آنها را از طریق جانشین‌سازی ثابت کرد.

به جای / mi - / می‌توانیم از تکواژ / be - / استفاده کنیم و صورت «بخرامیدم» را به دست آوریم که باز دارای معنی است. بنابراین / mi - / يك تکواژ است.

به جای / xarâm / می‌توان از تکواژهایی مانند / xand / یا / raqs / استفاده کرد و صورتهای «می‌خندیدم» و «می‌رقصیدم» را به دست آورد که باز دارای معنی هستند و این عمل تکواژ «خرام» را برای ما مشخص خواهد کرد.

به جای / id / می‌توان هیچ چیز نیاورد، یا به عبارت دیگر از تکواژ صفر Ø استفاده کرد و صورت «می‌خرامم» را به دست آورد. بنابراین / id / نیز تکواژ خواهد بود.

در عوض / am / می‌توان از تکواژهای مختلفی مانند / i / یا / and / استفاده کرد تا صورتهای «می‌خرامیدی» یا «می‌خرامیدند» به وجود آیند. در این صورت / am / نیز يك تکواژ خواهد بود.

حال اگر فکر کنیم در زنجیره / mixarâmidam / ، تکواژی مانند / mixa / وجود دارد باید بتوان از طریق جانشین‌سازی، تکواژی را به جای آن نشانده ولی چنین تکواژی در زبان فارسی وجود ندارد، بنابراین / mixa / در این زنجیره نمی‌تواند يك تکواژ باشد.

۶-۱-۱ انواع تکواژ

برای این واحد دستوری می‌توان انواع مختلفی را در نظر گرفت:

(الف) تکواژ آزاد^۱، تکواژی است که بتواند بنتهایی و به عنوان صورت زبانی مستقل مورد استفاده قرار گیرد:

روز، سیب، جنگ، سر، مار، از، به.

(ب) تکواژ وابسته^۱، تکواژی است که به عنوان صورت زبانی مستقل به کار نمی‌رود، بلکه به عنوان جزئی از ترکیب در صورتها ظاهر می‌شود:
«ی - ی» در «سیبی»، «بی» در «بیشرف».

تکواژهای آزاد را می‌توان به دو دسته متفاوت تقسیم کرد:
الف) تکواژ قاموسی، دارای معنی واژگانی است و به عنوان پایه در ترکیب آورده می‌شود:

سیب، جنگ، مار.

(ب) تکواژ دستوری، به عنوان يك واحد دستوری به کار می‌رود و نشان‌دهنده صورت دستوری است:
از، به، را.

تکواژهای وابسته را نیز می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف) تکواژ تصریفی^۲، که بدون تغییر دادن معنای قاموسی واژه‌ها با تکواژ پایه ترکیب می‌شود و واژه را برای ایفای نقش دستوری خاصی در جمله آماده می‌کند:

«م - م» در «کتابم»، «ی - ی» در «سیبی»، «ها» در «شبه‌ها».

(ب) تکواژ اشتقاقی^۳، که تغییراتی در معنای قاموسی واژه‌ها به وجود می‌آورد و در ترکیب با يك صورت زبانی، واژه جدیدی می‌سازد:
«م - مند» در «ثروتمند»، «م - آمیز» در «رنگ آمیز».

تکواژهای تصریفی و اشتقاقی را «وند»^۴ نیز می‌گویند که خود به سه گونه تقسیم می‌شود:

الف) پیشوند، که در جایگاه نخست کلمه ترکیبی قرار می‌گیرد:

- | | |
|-------------------------|------------------------|
| conjunctive morpheme -۲ | dependent morpheme -۱ |
| affix -۴ | derivative morpheme -۳ |

«بی -» در «بیشعور»، «نا -» در «نامرد».

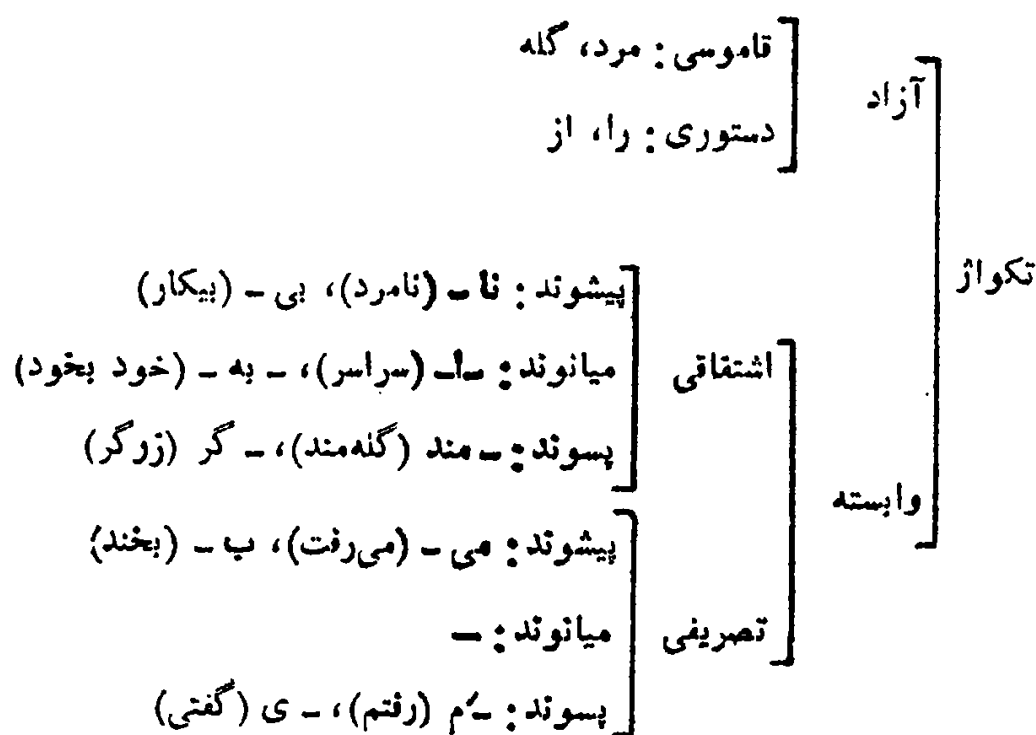
ب) میانوند، در فارسی تنها میانوند اشتقاقی وجود دارد که در میانه کلمه قرار می‌گیرد:

«ا -» در «سراسر»، «و -» در «کم و بیش»، «به -» در «خود بخود»

ج) پسوند، که در آخر کلمه ظاهر می‌شود:

«مند» در «ثروتمند»، «تر» در «زیباتر».

بدین ترتیب می‌توان تقسیم‌بندی تکواژها را در يك نمودار نشان داد:



۶-۱-۲ گونه‌های تکواژ

(يك تکواژ خاص ممکن است در بافتهای زبانی مختلف، گونه‌های متفاوتی داشته باشد. بدین ترتیب گونه‌های يك تکواژ در توزیع تکمیلی^۱ آن تکواژ قرار خواهند گرفت.) به عنوان مثال، تکواژ «است» در فارسی دارای گونه‌های متفاوتی است، از جمله:

«او کجاست» دارای دو گونه است: 'u kojã-st و 'u kojã-s؛
 «او پیش منست» دارای دو گونه است: 'u piše man-ast و 'u piše man-e؛
 بدین ترتیب، تکواژ «است» حداقل دارای چهار گونه /e/، /s/، /st/ و /ast/ می‌باشد.
 گونه‌های تکواژ را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:
 الف) گونه وابسته، استفاده از این تکواژها بستگی به شرایط خاصی دارد
 و نمی‌توان این گونه‌ها را به جای یکدیگر به کاربرد. به عنوان مثال گونه‌های
 /e/ یا /s/ از تکواژ /-ast/ در توزیع تکمیلی هستند.
 ب) گونه آزاد، استفاده از این تکواژها آزادانه انجام می‌پذیرد، برای نمونه
 «پا» و «پای»، «کنایه» و «کنایت»، «جو» و «جوی» گونه‌های آزادند.

۶-۲ واژه

ابتدا بهتر است تعاریفی در مورد واژه از کتابهای مختلف زبان‌شناسی ارائه
 کنیم:
 واژه کوچکترین واحدی است که دارای حداقل یک حرکت بیرونی و انسجام درونی
 باشد و در گروه‌های صرفی خاصی قرار گیرد.^۱
 صورت آزادی که محتوی دو صورت یا بیش از دو صورت کاملاً آزاد باشد
 گروه است. صورت آزادی که گروه نباشد واژه است.^۲
 واژه واحد آوایی مرکبی است که از یک یا چند هجا ترکیب شده باشد و در
 آغاز و انجام آن واحد زبر زنجیری درنگ قرار گرفته باشد. این درنگ معمولاً
 «درنگ باز بیرونی»^۳ است.^۴

۱- تکواژ /ast/ پس از واژه‌های /u/، /â/، /i/ به صورت /st/ به کار می‌رود.

۲- از: Robins, R.H., *General Linguistics, an introductory survey*, Longman L. L. P. 194

۳- از: Bloomfield, L., *Language*, Holt, Rinehart & Winston, p. 178.

۴- external open juncture - رجوع شود به: آواشناسی، ص ۱۴۰.

بدین ترتیب با واحدی سروکار خواهیم داشت که می‌تواند از يك تكواژ (مرد) تا چند تكواژ (ناجوانمردانگی) را در برداشته باشد.

متأسفانه تاکنون تعریفی جامع از واژه ارائه نگردیده است. روشنترین نوع واژه، نوع نوشتاری آن است، زیرا در اکثر زبانها برای تفکیک و تشخیص به‌طور قراردادی در هر طرف آن فاصله می‌گذاریم. البته این مسئله نیز در تمام دستگاههای نوشتاری صادق نیست. به‌عنوان مثال، خط دوناگری^۱ که برای نوشتن زبان سنسکریت باستان به کار می‌رود، تمامی واژه‌ها را به هم می‌چسباند. از طرف دیگر ممکن است يك صورت واحد مانند «بست» /bast/ هم نشان‌دهنده اسم باشد و هم زمان گذشته سوم شخص مفرد از فعل بستن^۲:

برای پنجره اطاقش يك بست خرید.

پنجره اطاقش را بست.

(در اینجا ما فقط به این تعریف اکتفا می‌کنیم که واژه دارای استقلال است و می‌تواند بنهایی در زنجیرهٔ زبانی ظاهر شود و اکثراً در نوشتار از دیگر عناصر به وسیلهٔ فاصله مشخص می‌گردد)

۶-۲-۱ اقسام واژه

واژه‌های زبان فارسی را می‌توان به سه گروه متفاوت تقسیم کرد:

الف) واژه بسیط^۳، که از يك تكواژ آزاد تشکیل شده است:

اسب، سر، افراسیاب، کتاب، مداد.

ب) واژه مشتق^۴، از همنشینی يك تكواژ آزاد و يك یا چند تكواژ وابسته

اشتقاقی تشکیل می‌شود:

۱- Devanagari ۲- برای آگاهی بیشتر در این مورد رجوع شود به: هرمز

میلانیان، کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ش ۷۷، ۱۳۵۰. ۳- simple word ۴- complex word

ثروتمند، نامرد، با هوش، برشمردن.
 (ج) واژه مرکب^۱، از همنشینی چند تک‌سواژ آزاد و وابسته اشتقاقی تشکیل می‌شود:
 سربازی، دانشجو، جوانمردانه.

۳-۶ گروه

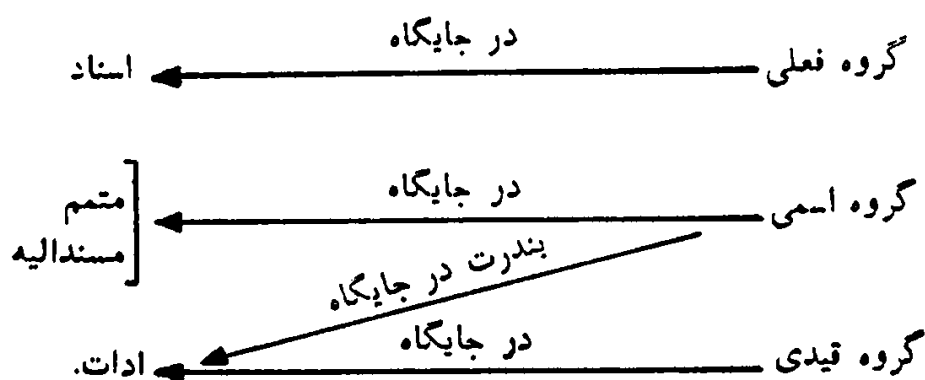
گروه واحد دستوری مشخصی است، شامل يك يا چند واژه، که در ساختمان واحد دستوری بزرگتر یعنی «بند» به کار می‌رود. گروه در زبان فارسی به سه گونه مختلف وجود دارد: گروه فعلی، گروه اسمی و گروه قیدی. مثال.

در چند روز آینده بسیاری از مقامات دولتی برای شرکت در اجلاس بین‌المللی		
گروه قیدی	گروه اسمی	گروه قیدی
به جزایر قناری خواهند رفت.		
گروه قیدی	گروه فعلی	
نامه‌های مشکوک به کشورهای خارجی نباید فرستاده شده باشد.		
گروه اسمی	گروه قیدی	گروه فعلی
این کتاب برای دانشجویان نوشته شده است.		
گروه اسمی	گروه قیدی	گروه فعلی

۴-۶ بند

به آن واحد دستوری که از يك گروه یا بیشتر تشکیل شده باشد و خود در ساختمان جمله به کار رود، بند می‌گوییم. (برای بند می‌توان چهار عنصر ساختمانی مسندالیه، متمم، اسنادوادات قابل‌شد، که جایگاه هر کدام از آنها به وسیله گروه‌های مختلف اشغال می‌گردند.^۲ به کمک نمودار زیر می‌توان عناصر ساختمانی بند و گروه‌های مختلف را نشان داد.

۱- compound word ۲- محمدرضا باطنی، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۷۴.



مثال :

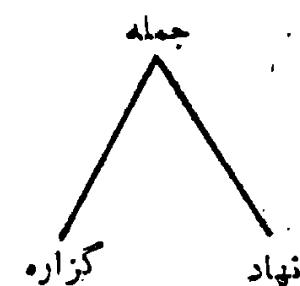
دزدان	از خانه مدیر مدرسه ما	چندین تخته فرش	دزدیدند
مستدالیه	متمم	متمم	اسناد
سال آینده	محصولات کشاورزی	چندین برابر	خواهد شد
ادات	مستدالیه	متمم	اسناد
اهل زبان	در ایران	علامه دهخدا را	دانشمندی بی‌همتا می‌دانند
مستدالیه	ادات	متمم	اسناد

۵-۶ جمله

زنجیرهٔ زبانی که جزئی از ساخت بزرگتری نباشد و براساس شم زبانی دارای پیام کامل و مستقل باشد، جمله نامیده می‌شود. بدین ترتیب زنجیرهٔ زیر:

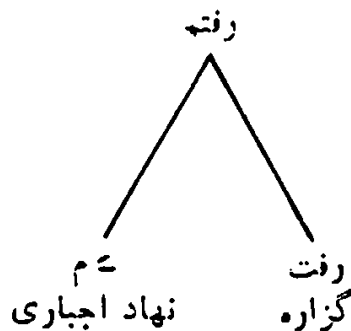
چقدر هوا خوب است! من دیروز به مدرسه رفتم. کاش امروز می‌توانستم به جنگل بروم.

از سه جمله تشکیل یافته که با وجود ارتباط معنایی، هیچیک از آنها جزئی از دیگری نیست.



هر جمله دارای دو بخش است: نهاد^۱ و گزاره^۲.

نهاد در زبان فارسی دو نوع است: نهاد اختیاری و نهاد اجباری. نهاد اختیاری جزو عناصری است که می‌توان از يك جمله حذف کرد بدون آنکه ساختمان جمله برهم خورد. برای مثال، درجمله «من رفتم»، «من» نهاد اختیاری است، زیرا ساختمان جمله «رفتم» هنوز کامل است. صورت «رفتم» از دو جزء گزاره و نهاد اجباری تشکیل شده است.



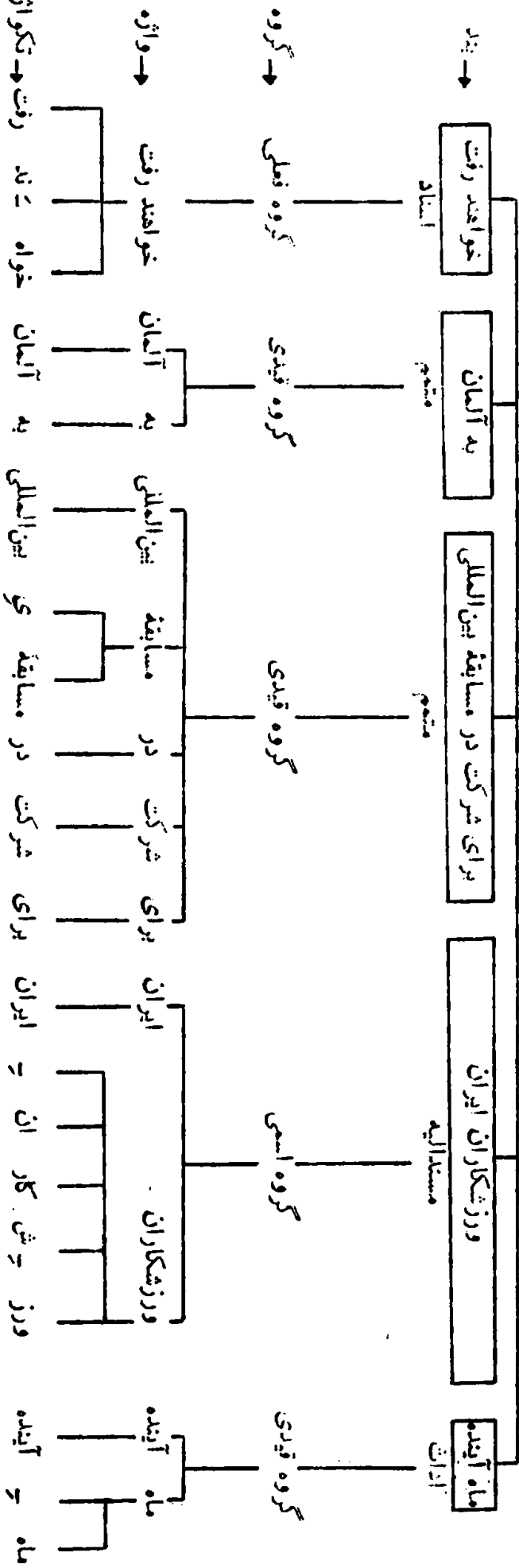
شناسهٔ فاعلی «م» را در این جمله نمی‌توان حذف کرد زیرا حذف آن ساختمان جمله را برهم می‌زند. از این‌روست که ما در جمله به يك نهاد اختیاری که حذف پذیر است (مانند «من») و يك نهاد اجباری که با آن ساختمان جمله برهم می‌خورد (مانند «م») قایل می‌شویم.

جمله بزرگترین واحد دستوری زبان است. زیرا پس از هر جمله باز در زبان جمله دیگری وجود دارد و بدین ترتیب می‌توان گفت که زبان مجموعه‌ای از جملات است.

به عنوان مثال، جمله‌ای را بر مبنای ساخت سلسله مراتبی (§ ۴-۲) به واحدهای دستوری سازندهٔ آن تجزیه می‌کنیم:

ماه آینده، ورزشکاران ایران برای شرکت در مسابقه بین‌المللی به آلمان خواهند رفت.

→ جمله



۷ مکتب ساختگرایی^۱

(سوسور در گفته‌های خود هیچگاه اصطلاح ساخت^۲ را به کار نبرد ولی شاگردانش و دیگر زبان‌شناسانی که مطالعات وی را ادامه دادند از روند ساختگرایی برای مطالعات خود استفاده کردند؛ به این اعتبار، سوسور را آغازگر زبان‌شناسی ساختاری^۳ می‌دانند.)
(بر اساس عقیده سوسور، زبان ساخته نقش تقابلهای زبانی است و این تقابلهای برترین ویژگی واجهای يك زبان به شمار می‌روند و شبکه منظمی از روابط را می‌سازند که علم زبان‌شناسی به مطالعه و بررسی این شبکه منظم می‌پردازد.)

پیروان مکتب سوسور این شبکه منظم از روابط را که ساخته تقابلهای زبانی است، به عنوان «ساخت» در نظر گرفته و به مطالعه آن پرداختند.)

(پس از سوسور، مکاتب زبان‌شناسی مختلفی پدید آمد که از نظریات وی الهام گرفتند و با توجه به روند ساختگرایی، پس از چندی راههای نسبتاً متفاوتی را پیمودند. از جمله مهمترین مکاتب زبان‌شناسی ساختاری می‌توان مکتهای کپنهاگ، پراگ و آمریکایی را نام برد. به این مکاتب ساختگرا اشاره کوتاهی خواهیم کرد.)

۷-۱ مکتب کپنهاگ

(یکی از زبان‌شناسانی که تحت تأثیر تعلیمات سوسور سهمی مؤثر در نظریه

زبان‌شناسی دارد، لویی یلمسلف^۱ است. وی استاد زبان‌شناسی دانشگاه کپنهاگ و پیشوای نابغهٔ مکتبی است که در سال ۱۹۳۴ در این شهر تشکیل شد.

چکیدهٔ آرای او در کتاب درآمدی بر نظریهٔ زبانی^۲ به سال ۱۹۴۳ انتشار یافت و در آن نظریه و تحلیلی جدید ارائه شد که مؤلف خود بدان نام «بررسی مشخصات بنیادی»^۳ می‌دهد. یلمسلف توجه خود را از بدو امر روی این مسئله متمرکز ساخت که بتواند دال و مدلول را در يك نظام کلی تلفیق کرده آنها را در قالبی کاملاً دقیق و ریاضی‌وار تعریف کند.

(در نظریهٔ «بررسی مشخصات بنیادی» به دو فرضیه از سوسور برمی‌خوریم که مبنای این مطالعات قرار گرفته‌اند. نخست اینکه زبان دستگاهی از ارزشهاست، دوم اینکه زبان صورت است نه ماده. سوسور عناصر تقطیع شده را، طبق روابط همنشینی یا ساختهای که در آن وارد می‌شوند، طبقه‌بندی کرده عناصری را که در يك طبقه همنشینی قرار می‌گیرند از هم تمیز داد. یلمسلف این نظریه را گسترش داد و آن را به صورت يك دسته تمایزات منطقی دو شقی، به گونه‌ای ریاضی‌وار، بیان داشت.)

اکنون به شرح جنبه‌های بنیادی این نظریه می‌پردازیم.

۷-۱-۱ حوزه لفظ و حوزه معنی^۴

مفاهیم عامتر «حوزه لفظ» و «حوزه معنی» در نظریهٔ یلمسلف جانشین «لفظ» و «معنی» ارائه شدهٔ سوسور گشت. (بدین ترتیب تمایز لفظ و معنی تنها در واژه‌های منفرد مصداق پیدا نمی‌کند، بلکه هر زنجیرهٔ زبانی، هرچقدر هم پیچیده باشد، در حوزهٔ آن قرار می‌گیرد. برای یلمسلف، به‌مانند سوسور، صورت ساخت واقعی زبان و ماده برش (مقطع) متناظر و غیر زبانی آن می‌باشد. بنابراین وی زبان را

۱- Louis Hjelmslev (متولد ۱۸۹۹)

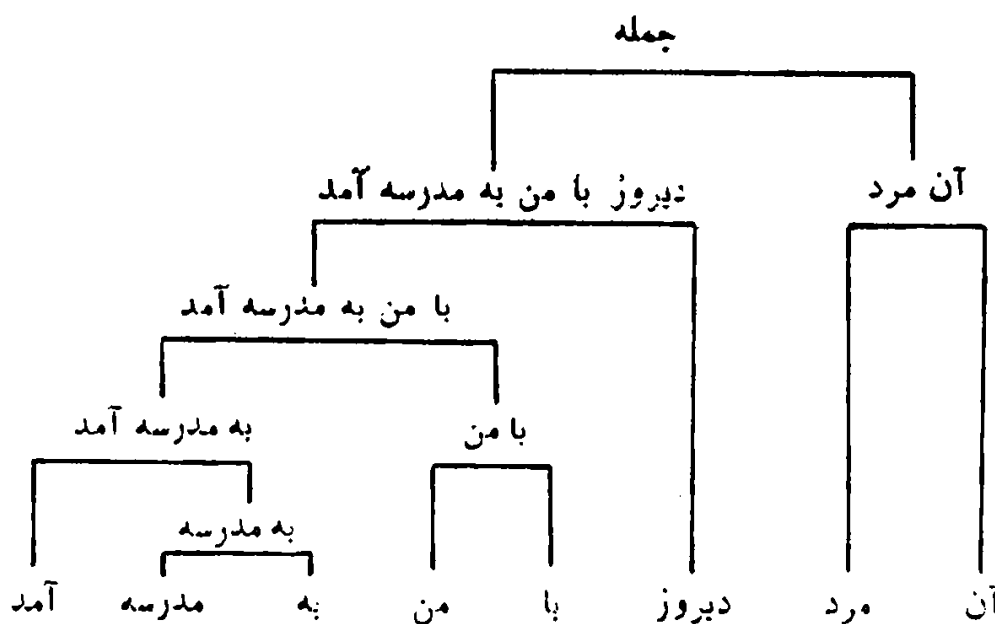
۲- *Omkring Sprogteoriens Grundlæggelse* (1943)

۳- glossematics ۴- expression plane ۵- content plane

ترکیبی از دو سطح لفظ و معنی تصور می‌کند که به وسیله نشانه زبانی به هم مربوط شده‌اند.)

۷-۱-۲ زبان به عنوان شبکه‌ای از روابط

به نظر یلمسلف، «زنجیره» ساخت صوری يك كلمه، يك عبارت، يك جمله یا رشته‌ای از جمله‌هاست که مرکب از زنجیره‌ای از حوزه لفظ و زنجیره قرینه‌ای از حوزه معنی است. عناصر هر کدام از این دو زنجیره مفاهیم مجردی هستند که ساخت زیربنایی زبان را می‌سازند. با يك مثال می‌توان روابط همنشینی در يك زنجیره را نشان داد. جمله «آن مرد دیروز با من به مدرسه آمد» را در نظر می‌گیریم؛ نمودار درختی این مجموعه روابط، به صورت زیر است:



یلمسلف چنین فرض کرد که هر سازه مرکب x باید بتواند به دو سازه y و z تجزیه شود. بین y و z یکی از سه نوع رابطه زیر می‌تواند وجود داشته باشد.

الف) y و z هر دو برای x اجباری هستند، در این صورت داریم: $x \rightarrow y + z$

ب) یکی از دو سازه اختیاری است^۱، در این صورت داریم:

۱- طبقاً شامل گونه «یکی از دو سازه اجباری است» نیز می‌شود. در واقع هر دو تعبیر يك رابطه را بیان می‌کند.

$$\begin{cases} x \rightarrow y \\ x \rightarrow z \\ x \rightarrow y + z \end{cases}$$

$$\begin{cases} x \rightarrow y + z \\ x \rightarrow y \\ x \rightarrow z \\ x \leftarrow \emptyset \end{cases} \quad \text{ج) هر دو سازه اختیاری هستند که در این صورت داریم:}$$

قسمت اصلی و پراهمیت نظریه یلمسلف ارائه این سه نوع رابطه است. زیرا این روابط همان قدر که عمومی و کلی هستند، برای بیان پیچیدگی زبان بشری نیز زیاده نارسایند، خود یلمسلف نیز به این امر واقف است. بخش مهم نظریه یلمسلف تصور زیر بنایی مشترك برای کلیه زبانهاست. با این فرض می‌توان کلیه زبانهای طبیعی را نموده‌های متفاوت يك طبقه ساختی در نظر گرفت که براساس يك سلسله مقولات شناخته شده قابل توصیف باشند.

۷-۱-۳ مشخصه‌های معنایی

به نظر یلمسلف از مختصات تمایز دهنده در حوزه معنی نیز می‌توان استفاده کرد. این مسئله را سوسور و دانیل جونز در مورد واجهای يك زبان مطرح کرده بودند.

$$[p] \rightarrow \text{دولبی} + \text{انسدادی} + \text{بی‌واك} \rightarrow [p]$$

بدین ترتیب $/p/$ از $/b/$ که واجی واكدار است متمایز می‌گردد. این کار را می‌توان در مورد معنی واژگان نیز انجام داد، مثلاً:

$$[\text{عمو}] \leftarrow [\text{انسان} + \text{مذکر} + \text{برادر پدر}]$$

$$[\text{دایی}] \leftarrow [\text{انسان} + \text{مذکر} + \text{برادر مادر}]$$

می‌بینیم که در اینجا مشخصه [برادر پدر] یا [برادر مادر] معنی [عمو] را از [دایی] متمایز می‌سازد. در صورتی که هرآینه در زبانی برای «عمو» و «دایی» يك

کلمه واحد داشته باشیم (مثلاً انگلیسی)، معنی کلیتری را در نظر خواهیم داشت:

$$[uncle] \leftarrow [انسان + مذکر + برادر] \left\{ \begin{array}{l} \text{پدر} \\ \text{مادر} \end{array} \right.$$

هر کدام از این مشخصه‌ها همراه بادیگر مشخصه‌های معنایی، یکجا محتوای يك واژه را تشکیل می‌دهند. یلمسلف این مشخصه‌ها را «مشخصه‌های معنایی»^۱ و مشخصه‌های تمایز دهنده واجها را «مشخصه‌های واجی»^۲ اصطلاح کرده است. پیروان یلمسلف، که مانند خود او به مطالعه نظام نشانه‌ها می‌پردازند، دائماً مشغول بررسی روشهای به کار بستن نظریه «بررسی مشخصات بنیادی» در تجزیه و تحلیل علمی زبان هستند. بسیاری از این زبان‌شناسان نظام نشانه‌ای را شامل سه عنصر اصلی می‌دانند: نخست، عنصر نحوی که روابط میان نشانه‌ها را مشخص می‌سازد، مانند رابطه میان چراغهای قرمز، زرد و سبز در سر چهار راهها؛ دوم، عنصر معنایی که به روابط میان نشانه‌ها و دنیای خارج اشاره می‌کند، برای نمونه، رابطه میان چراغ قرمز و «ایست»؛ سوم، عنصر کاربردی که روابط میان نشانه‌ها و رفتار را نشان می‌دهد، مثل راننده‌ای که با مشاهده چراغ قرمز اتومبیل را متوقف بسازد.

۲-۷ مکتب پراگ

از دیگر مکاتب ساختگرا که در پیشبرد علم زبان‌شناسی سهم بسیار مؤثری دارد، واج‌شناسی پراگ است. نیکولای تروبتسکوی^۳ و رومن یاکوبسون^۴ زبان‌شناسانی هستند که در تعیین خط مشی این نهضت بیش از همه مؤثر بوده‌اند. مهمترین تحقیقات این زبان‌شناسان در دهه قبل از جنگ جهانی دوم انجام گرفت و در زمان جنگ، بر اثر اشغال چکوسلوواکی توسط آلمانها، پژوهشهای این اساتید متوقف گردید.

۱- content figurae ۲- expression figurae

۳- Nikolai Trubetzkoy (۱۸۹۰-۱۹۳۸)

۴- Roman Jakobson (۱۸۹۶)

زبان‌شناسان این مکتب، پس از جنگ کار خود را دنبال کردند و در زمینه واج‌شناسی به موفقیت‌های عظیمی دست یافتند. به همین منظور از مکتب پراگ به عنوان حوزه واج‌شناسی یاد می‌شود. مهمترین کتابی که درباره واج‌شناسی در این مکتب نوشته شده، اصول واج‌شناسی^۱ تروبتسکوی است که در سال ۱۹۳۹ به نگارش درآمد. در اینجا به دو مفهوم مهم یعنی مشخصه‌های واجی و ساخت واژ-واجی^۲، که در این مکتب شکل گرفتند، اشاره خواهیم کرد.

۱-۲-۷ مشخصه‌های واجی

واج‌شناسان پراگ تحت تأثیر زبان‌شناسان اسلاو به ضرورت تمایز نهادن میان واج‌های يك زبان پی بردند و راهی برای تشخیص واج‌های يك زبان ارائه کردند. برای تشخیص رابطه میان واج‌های يك زبان از مفهوم تقابل استفاده شد. بدین ترتیب که مثلاً در فارسی میان *â* و *a* تقابل وجود دارد، ولی این صداها در آلمانی تقابلی ایجاد نمی‌کنند. به عبارت ساده‌تر، در يك زنجیره واحد، بر اثر جانشینی این دو واج به جای یکدیگر، معنی زنجیره تغییر خواهد کرد و در نتیجه در زنجیره «کار» /kâr/ و «کر» /kar/ دو معنی متفاوت خواهند داشت، ولی چنین تغییری در زبان آلمانی به وجود نمی‌آید. این مسئله برای اولین بار توسط پانینی دستورنویس هندی عنوان شده بود.

چند همخوان زبان فارسی را در نظر بگیریم:

	واکدار	بی‌واک	
انسدادی	b	p	t
غیرانسدادی	ž	š	s

بدین ترتیب همان‌طور که در ۵ - ۴ نیز اشاره کردیم، برای هر آوا می‌توان

مشخصه‌های معتبری را فرض کرد که به وسیله آنها از دیگر آواها متمایز گردد. رومن یا کوبسون مجموعه مشخصه‌های هر واج را به طور دقیق به صورت يك سلسله انتخابهای دو شقی تعریف کرد، بدین ترتیب که فرضاً در زبان فارسی p, t, k بی‌والک‌اند و بنابراین از نظر مشخصه واکداری دارای ارزش منفی (-) اند در صورتی که b, d, g واکدارند و از همین نظر دارای ارزش مثبت (+) اند.

۷-۲-۲ ساخت واژ - واجی

در زبان فارسی ساخت آوایی واژه‌های مختوم به واج $/u/$ در جمع با پسوند $/ân/$ تغییر می‌کند که در خط الفبای فارسی منعکس نمی‌شود. برای مثال می‌توان جفت‌های (گیسو - گیسوان، ابرو - ابروان، زانو - زانوان) را نام برد. در صورت مفرد این واژه، واج $/u/$ در پایان زنجیره قرار دارد ولی این $/u/$ در صورت‌های گیسوان، ابروان و غیره تلفظ $[o]$ پیدا می‌کند

$gisu \rightarrow giso-v-ân^1$

$zânu \rightarrow zâno-v-ân$

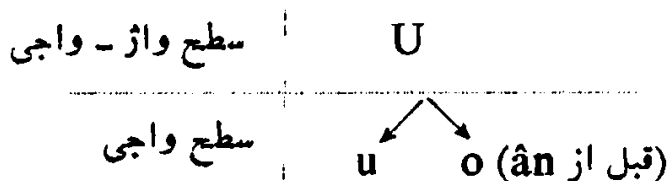
$bâzu \rightarrow bâzo-v-ân$

$abru \rightarrow abro-v-ân$

این تبدیل مبتنی بر قاعده‌ای است که اهل زبان خود بخود آن را به کار می‌بندند. تروبتسکوی این قاعده را بر مفهوم واژ - واج مبتنی می‌سازد. مراد از واژ - واج پدیده‌ای ذهنی است که در سطحی انتزاعی مستقل از واج تبدیل شونده و تبدیل شده قرار دارد. به عبارت ساده‌تر پدیده‌هایی انتزاعی به نام واژ - واج در سطح زیربنایی واجها قرار دارند که در شرایط خاص، صورت‌های متفاوتی پیدا

۱- در زبان فارسی دو واکه در يك زنجیره کنار هم قرار نمی‌گیرند و به همین منظور همخوانی این اتصال میان دو واکه را شکسته و در میان آنها واقع می‌گردد. در اینجا نیز میان $/o/$ و $/â/$ همخوان $/v/$ اضافه می‌شود. به این گونه واجها، واج میانجی گویند.

می‌کنند. بدین ترتیب برای توصیف يك واچ مانند /u/ باید ابتدا تکواژ/ân/ توصیف گردد. در این سطح انتزاعی حرف «و» در گیسو و گیسوان نماینده واژ - واج U است که در «گیسو» به صورت /u/ و در «گیسوان» به شکل /o/ نمایان می‌گردد. بنابراین در سطح واژ - واجی ما با عناصر دستوری انتزاعی و عاری از هرگونه صورت آوایی سروکار خواهیم داشت. این تبدیل /u/ به /o/ را بر اثر همنشینی با تکواژ /ân/ می‌توان به صورت زیر ارائه کرد.



براساس ساخت واژ - واجی می‌توان به این نتیجه رسید که برای اهل زبان تنها به حافظه سپردن صورتهای واژ - واجی کلمات و قواعد تبدیل آنها در حافظه لازم است و در ذهن آنان نباید تنها زنجیره حاضر و آماده‌ای از واجها وجود داشته باشد، بلکه براساس قواعد انتزاعی، واژ - واج که جنبه تجربیدی دارد، شکل می‌گیرد و موجب تحریکات عصبی جهت فعالیت اندامهای صوتی می‌گردد.

۳-۷ مکتب آمریکایی

یکی دیگر از مکاتب زبانشناسی ساختگرایی پیرو عقاید سوسور مکتب آمریکایی است. در اینجا بهتر است ابتدا به مسیر مطالعات زبانشناسی در آمریکا نظری بیفکنیم تا بدین ترتیب به بسیاری از مسائل، که در نتیجه عدم آشنایی به مسیر تحول این علم در آمریکا مطرح می‌گردند، جواب مطلوبی داده شود.

۱-۳-۷ سیر تحول زبانشناسی در آمریکا

مطالعه زبان در قرن نوزدهم برپایه پژوهشهای اروپایی قرار گرفته بود. برخی از زبانشناسان آمریکایی آن دوره مانند توماس جفرسون^۱ درباره زبانها و

فرهنگ بومی سرخپوستان آمریکا پژوهشهایی به عمل آوردند. ولی اولین زبان‌شناس آمریکایی که تحقیقات دامنه‌داری در زمینه زبان ارائه کرد ویلیام. د. ویتنی^۱ بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم کتابهای مختلفی در زمینه زبان از جمله کتاب *زبان و مطالعه زبان*^۲ خود را تدوین نمود. وی را بدون شك باید یکی از مهمترین توصیفگران زبان سنسکریت دانست، زیرا کتاب *دستود زبان سنسکریت*^۳ او هنوز یکی از منابع موثق درباره این زبان می‌باشد.

از دیگر زبان‌شناسان باارزش آمریکا می‌توان فرانس بوآس^۴، زبان‌شناس آلمانی‌الاصل، را نام برد، که در زمینه زبان و فرهنگ سرخپوستان آمریکا تحقیقات مفصلی انجام داد. وی کتاب *دانهای زبانهای سرخپوستان آمریکا*^۵ را که می‌توان یکی از شاهکارهای تحقیقات زبان‌شناسی دانست، در سال ۱۹۲۲ به پایان رساند.

توجه زبان‌شناسان و مردم‌شناسان به زبانها و فرهنگ ادبی آمریکا به خاطر آن بود که اغلب زبانهای سرخپوستان تنها تعداد معدودی سخنگو داشتند و سرعت رو به نابودی می‌رفتند. به همین دلیل، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی در آمریکا بیش از نیم قرن در کنار یکدیگر به فعالیت مشغول بودند و اکثر زبان‌شناسان آن دوره در اصل در علم مردم‌شناسی تخصص داشتند. بوآس که در تحقیقات خود کلیه مسائل آوایی، معنایی و دستوری این زبانها را در نظر گرفته است، بحق یکی از پیشگامان زبان‌شناسی آمریکاست.

از ادوارد ساپیر^۶ باید به عنوان زبان‌شناسی که دوش بدوش بوآس به مطالعه زبان پرداخت نام برد. وی یکی از معدود زبان‌شناسانی است که اولین بار ساخت-آوایی زبان را در نظر گرفت و واج را عنصری دانست که از دیدگاه روانشناسی قابل

۱- William Dwight Whitney (۱۸۲۷-۱۸۹۴)

۲- *Language and the Study of Language* (1867)

۳- *A Sanskrit Grammar* (1879) Franz Boas (۱۸۵۸-۱۹۴۲)

۵- *A Handbook of American Indian Languages* (1922)

۶- Edward Sapir (۱۸۸۴-۱۹۳۶)

بررسی است. نظریات ساپیر از قشر عینی و ملموس فراتر می‌رود و زبان را بازتاب الگوهای روانی می‌داند. کتاب زبان^۱ وی را، هرچند که بسیار مختصر است، بدون شك باید یکی از مهمترین کتابهای زبانشناسی نوین دانست.

از زبانشناسان آمریکایی که تحت تأثیر واتسن^۲، روانشناس رفتارگرا، مکتب ساختگرای آمریکایی را بنیاد نهاد، لئونارد بلومفیلد^۳ بود. وی به خاطر دو عامل مهم، یعنی وجود زبانهای گوناگون بومیان و ظهور و رواج مکتب روانشناسی رفتارگرا در آمریکا، مطالعات زبانشناسی را در مسیری قرار داد که از زبانشناسی ساختگرای اروپایی متمایز گردید. وی معتقد بود که در تجزیه و تحلیل زبانهای ناشناخته، مانند زبانهای بومی آمریکا که زبانشناس موضوع بررسی (یعنی زبان) را به هیچ وجه نمی‌شناسد، ناچار باید ششم زبانی خود را کنارگذارد و تنها جنبه عینی و ملموس زبان را مورد مطالعه قرار دهد.

این اعتقاد و شیفتگی وی به مفاهیم و روشهای رفتارگرایی که تأکید بر توجه به جنبه‌های قابل مشاهده فعالیت انسان، یعنی رفتار، دارد این زبانشناس را در مسیر مطالعه زبان از دید «فیزیکی»^۴ قرار داد.

۴-۷ ویژگیهای دستور ساختگرای آمریکایی

واتسن، بنیانگذار روانشناسی رفتارگرا در آمریکا، معتقد بود برای توجیه آن دسته از فعالیت‌های انسانی که «ذهنی»^۵ گفته می‌شوند می‌توان از پدیده «انگیزه و پاسخ» استفاده کرد. به اعتقاد وی رفتار هر موجود را می‌توان در چهارچوب پاسخ‌هایی که در مقابل انگیزه‌های محیط ارائه می‌کند بررسی کرد. این مسئله تأثیر بسزایی در اصول روانشناسی ساختگرای آمریکایی گذارده است، که می‌توان مهمترین ویژگی‌های آن را به صورتی که ذیلاً شرح داده خواهد شد خلاصه کرد.

۱- J.B. Watson - *Language* (1921) - ۲

۳- Leonard Bloomfield (۱۸۸۷-۱۹۴۹) - ۴ physical

۵- mental

۷-۴-۱ مطالعه جنبه عینی و ملموس زبان

همان‌طور که در §۷-۳ اشاره شد، سوسور میان «زبان» به عنوان پدیده‌ای ذهنی، انتزاعی و اجتماعی و «گفتار» به عنوان تجلی مادی زبان تمایز قایل شده بود. زبان‌شناسان ساختگرایی آمریکایی به این مسئله ایراد گرفتند و برای «زبان» سطحی ذهنی و اجتماعی قایل نشدند. دلیل آنها را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

با در نظر گرفتن دو جمله:

الف) من سیب می‌خورم و تو گلابی.

ب) من سیب می‌خورم و تو گلابی می‌خوری.

می‌توان سؤال کرد که کدام جمله مورد استفاده قرار می‌گیرد. گروهی ممکن است تنها جمله اول را مورد استفاده قرار دهند و گروه دیگر میان دو جمله فوق تفاوتی قایل نشوند و برای گروهی دیگر ممکن است جمله دوم همان قدر نادرست و غیر قابل استفاده باشد که جمله اول. همین مسئله نشان می‌دهد که نظامی بالقوه، که در ذهن اهل زبان قرار گرفته و اجتماعی است، وجود ندارد. زیرا اگر چنین نظامی مشترک در میان اهل زبان وجود می‌داشت بدون تردید می‌بایست جواب اهل زبان به این سؤال یکسان می‌بود.

این نوع استدالات ساختگرایان آمریکایی باعث شد که تمایز بسیار مهم میان «زبان» و «گفتار» نادیده گرفته شود و مطالعه آنها به سطح عینی و ملموس زبان یعنی «گفتار» محدود گردد.

۷-۴-۲ کنار گذاشتن معنا

برای این دسته از زبان‌شناسان تنها بررسی واقعیات عینی و ملموس مطرح بود و از آنجا که معنی، ظاهری عینی و ملموس ندارد، می‌بایست عملاً از حوزه کار این زبان‌شناسان خارج شود. بلومفیلد معتقد بود که مطالعه معنی، تا زمانی که بشر نتواند برای کلیه عناصر و پدیده‌ها و خلاصه آنچه کلمات بر آنها دلالت می‌کنند

تعریفی علمی و دقیق ارائه کند، باید کنار گذاشته شود. وی در کتاب ^۱ زبان خود واژه «نمک» را مثال می‌زند که برای آن توصیف علمی دقیقی (کلرورسدیم NaCl) وجود دارد در صورتی که برای واژه‌هایی مانند «وجدان»، «عشق»، «نفرت» و غیره چنین توصیف دقیقی ارائه نگردیده است.

امروز برای ما مسلم است که نظریه بلومفیلد در مورد معنی بر پایه درستی استوار نیست، زیرا در جمله‌های «عجب آدم بانمکی بود!» و یا «چه خنده نمکینی داشت!» به هیچ وجه اشاره‌ای به (NaCl) نمی‌شود و یا در جمله‌های «این ماشین برایم زیاد آب خورد» و یا «آب خوش از گلویم پایین نرفت»، صحبت از آب به عنوان (H₂O) نمی‌شود. این امر به خاطر آن است که اهل زبان معمولاً در کاربرد واژگان به معنای زبانی آن می‌اندیشند و به ترکیب شیمیایی یا توصیف دقیق و علمی واژه توجهی ندارند.

به هر حال، براساس نظریات بلومفیلد تا دهه ۱۹۶۰ کمتر زبان‌شناسی نسبت به مطالعه معنی رغبت نشان داد.

۷-۴-۳ عدم توجه به شم زبانی^۲

عدم توجه به معنی، منتج به هیچ شمردن شم زبانی نگردید، زیرا وقتی زبان‌شناس بدون هیچ گونه اطلاع معنایی، زبانی را بررسی می‌کند، بناچار در آن زبان هیچ گونه شمی ندارد و ناگزیر است تنها به خصوصیات فیزیکی پیام و الگوهای عینی آن بپردازد. این امر باعث شد که مجموعه‌ای از جمله‌های واقعی که توسط اهل زبان گفته می‌شوند به عنوان ملاک عمل جهت بررسی زبان قرار گیرند. به این مجموعه اطلاعات، پیکره محدود^۳ گفته‌اند و در نظر ساختگرایان آمریکایی تنها همین پیکره‌های محدود می‌توانند مواد اولیه قابل اعتمادی برای توصیف علمی باشند.

۴-۴-۷ زبان‌شناسی همچون دانشی مستقل

بلومفیلد براین امر تأکید داشت که زبان‌شناسی به‌عنوان علمی مستقل در کنار علوم مستقل دیگر، مانند فیزیک، ریاضیات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و غیره، به مطالعه علمی زبان بپردازد. در نظر او زبان‌شناس کسی است که جنبه عینی و ملموس زبان را با دیدی عملی مورد بررسی قرار دهد و بدین ترتیب زبان‌شناسی برای وی علم توصیف جنبه عینی و ملموس زبان به‌شمار می‌رود.

۵-۴-۷ روشهای حوزه کار

مسئله پژوهش بر روی زبانهای بومی آمریکا جنبه علمی زبان‌شناسی را به حد نهایت رساند؛ به همین جهت برای توصیف زبانهای بومی لازم آمد تا روشهایی برای ضبط و تجزیه و تحلیل آنها ارائه گردد. این شگردها، که «روشهای حوزه کار» نامیده می‌شوند، در پایان دوره‌ای که به نام «دوره بلومفیلدی» معروف است، توسط زلیگ. س. هریس^۱ به صورت انسجام یافته‌ای ارائه گردید. وی، در کتاب «دشهای زبان‌شناسی ساختمانی»^۲ خود، وسیعترین و دقیقترین کوشش به منظور ارائه یک رشته روشهای ساختمانی جهت توصیف یک زبان را عرضه داشت.

روشهای ارائه شده توسط زبان‌شناسان ساختگرایی آمریکایی غالباً بر این اصول استوار بود که پس از جمع‌آوری اطلاعات به صورت پیکره محدود باید واجهای زبان را بدون توسل به اطلاعات دستوری کشف کرد، پس از آن به تکواژها و قواعد ترکیب آنها بدون استفاده از اطلاعات معنایی دست یافت.

در هر حال تا آنجا که دانسته شده است، هیچ زبان‌شناسی این روشها را تماماً به کار نبرده و همواره برای توصیف زبان از اطلاعات معنایی استفاده شده است.

۸ دستورگشتاری - زایشی^۱

(این دستور در سال ۱۹۵۷ توسط یکی از شاگردان زلیگ هریس به نام نوآم چومسکی^۲ در کتابی به نام ساختهای نحوی^۳ به جهانیان معرفی گردید.)
دستور مذکور برپایه این مشاهده بسیار ساده و پر اهمیت قرار گرفته که اهل زبان جمله‌های زبان را در ذهن انبار نکرده‌اند بلکه ذهن آنها دارای نوعی فعالیت خلاقه است و جمله‌های تازه‌ای می‌زایاند.

(این نظریه نخست‌بار توسط ویلهلم فن هومبولت^۴، به این صورت که زبان «شیء»^۵ نیست بلکه «فعالیت» است، ارائه گردید.) به اعتقاد چومسکی، در نتیجه اعمال قواعدی محدود بر روی واژگان یک زبان، بی‌نهایت جمله زایانده می‌شود. وی به همین جهت نام «دستور زایا» را برای نظریه‌اش انتخاب کرده است.
همان‌طور که در § ۷-۴-۲ گفته شد، زبان‌شناسان ساختگرا زبان را پدیده‌ای ساده تصور می‌کردند و براساس اعتقاد خود به توصیف زبان بدون در نظر گرفتن معنی می‌پرداختند.

(ایرادی که چومسکی در کتاب ساختهای نحوی خود از ساختگرایی آمریکایی می‌گیرد همین مسئله ساده انگاشتن زبان است.) وی برای ارائه دستور ایدآل و اثبات عدم

۱- Generative - Transformational Grammar

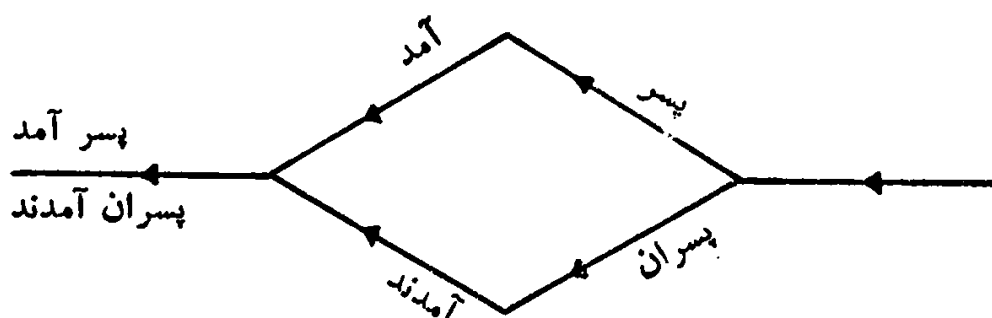
۲- Noam Chomsky (متولد ۱۹۲۸) ۳- (1957) *Syntactic Structures*

۴- Wilhelm von Humboldt (۱۷۶۷-۱۸۳۵) ۵-object

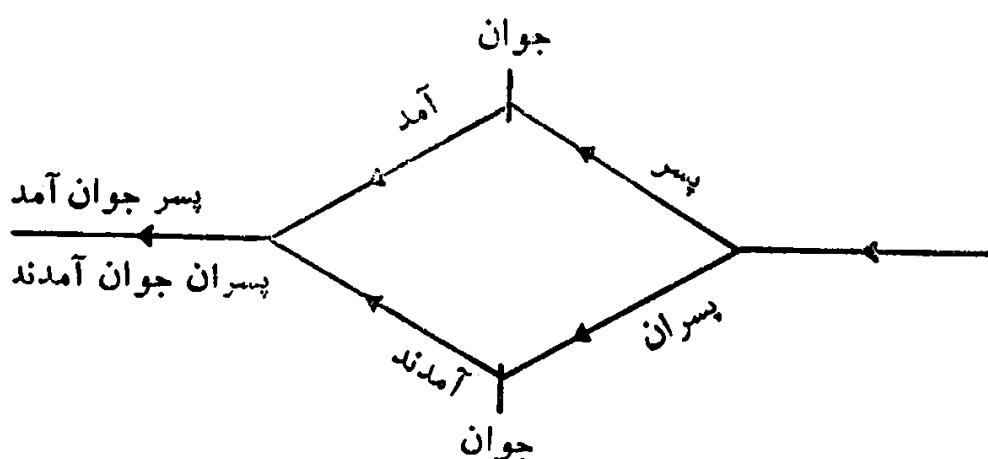
سادگی زبان، سه نوع زبان را مورد بررسی قرار داد.

۸-۱ دستور زبان مرحله‌ای^۱

فرض کنیم زبان آنقدر ساده است که يك ماشین قادر به ساختن آن می‌باشد. ماشینی را در نظر می‌گیریم که می‌تواند از دو مسیر مختلف جملاتی ساده با فاعل مفرد و جمع بسازد:



برای اینکه بتوان این جمله‌های ساده را پیچیده‌تر کرد باید حلقه‌ای (مثلاً يك صفت) به این دستگاه افزوده شود:



بدین ترتیب برای اینکه این دستگاه بتواند تمامی جملات طولانی زبان را ارائه کند باید مدام شبکه‌های مختلفی به آن اضافه گردد و عملاً دارای شبکه نامحدودی شود. این ماشین رفته رفته آنقدر حجیم و پیچیده می‌شود که خود بخود سادگی زبان را نفی خواهد کرد.

۸-۲ دستور گروه‌ساختی^۱

پس از دستور زبان مرحله‌ای، چومسکی دستوری را بررسی می‌کند که بتواند عناصر سازنده جمله را به صورت فرمولهای ریاضی (بیشتر شبیه به فرمولهای شیمی) نشان دهد.

بدین ترتیب اگر x بتواند به دو بخش y و z تقسیم شود، خواهیم داشت:

$$x \longrightarrow y + z$$

این مسئله در مورد فرمولهای ارائه شده چومسکی نیز صادق است. اگر فرض بر این باشد که جمله، زنجیره‌ای شامل یک نهاد و یک گزاره باشد، در این صورت خواهیم داشت:

جمله $\longrightarrow$ نهاد + گزاره

به همین ترتیب نهاد و گزاره را نیز می‌توان به عناصر سازنده آنها تجزیه کرد:

نهاد $\longrightarrow$ گروه اسمی

گزاره $\longrightarrow$ گروه فعلی + عنصر صرفی^۲

در این فرمولها علامت $(\longrightarrow)$ یعنی عنصر سمت راست به آنچه در سمت چپ قرار دارد، «بازنویسی می‌شود» هر کدام از این فرمولها یک «قاعده سازه‌ای»^۳ است. برای نمونه قواعد سازه‌ای جمله «این مرد کتاب را خرید» به صورت زیر است:

جمله $\longrightarrow$ نهاد + گزاره

نهاد $\longrightarrow$ گروه اسمی

گزاره $\longrightarrow$ گروه فعلی + عنصر صرفی

گروه اسمی $\longrightarrow$ (وابسته) + هسته

هسته $\longrightarrow$ اسم

وابسته $\longrightarrow$ ضمیر اشاره

گروه فعلی $\longrightarrow$ فعل متعدی + گروه اسمی + نقش‌نما

۱- Phrase Structure Grammar

۲- مسئله وجود یا عدم عنصر صرفی در گزاره فارسی قابل بحث است و به نظر نگارنده به دست دادن فرمول‌بندی گروهی در فارسی، براساس نظریه گشتاری، اندکی بلند پروازانه است.

۳- structure rule

عنصر صرفی ————— زمان + شناسه

زمان ————— گذشته

شناسه ————— شخص + شمار

شخص ————— سوم

شمار ————— مفرد

نشانه‌های ما تا این مرحله در حد انتزاع و تجرید قرار دارند و هنوز واژه معنی داری در این ساخت به کار نرفته است. برای انتخاب و جانشین کردن واژه مناسب باید به واژگان زبان مراجعه کرد. بنابراین:

اسم ————— [مرد، کتاب، ...]

ضمیر اشاره ————— [این، ... آن]

فعل متعدی ————— [خریدن، خوردن، ...]

نقش‌نما ————— [را، از... به، با]

هر قاعده سازه‌ای روی زنجیره قبلی عمل می‌کند و هر بار تنها يك عنصر بازنویسی می‌شود و این کار آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا تمام قواعد، بازنویسی شوند. جمله

نهاد + گزاره

گروه اسمی + گزاره

گروه اسمی + گروه فعلی + عنصر صرفی

وابسته + هسته + گروه فعلی + عنصر صرفی

وابسته + هسته + فعل متعدی + گروه اسمی + نقش‌نما + عنصر صرفی

وابسته + هسته + فعل متعدی + هسته + نقش‌نما + عنصر صرفی

وابسته + هسته + فعل متعدی + هسته + نقش‌نما + زمان + شناسه

وابسته + هسته + فعل متعدی + هسته + نقش‌نما + زمان + شخص + شمار

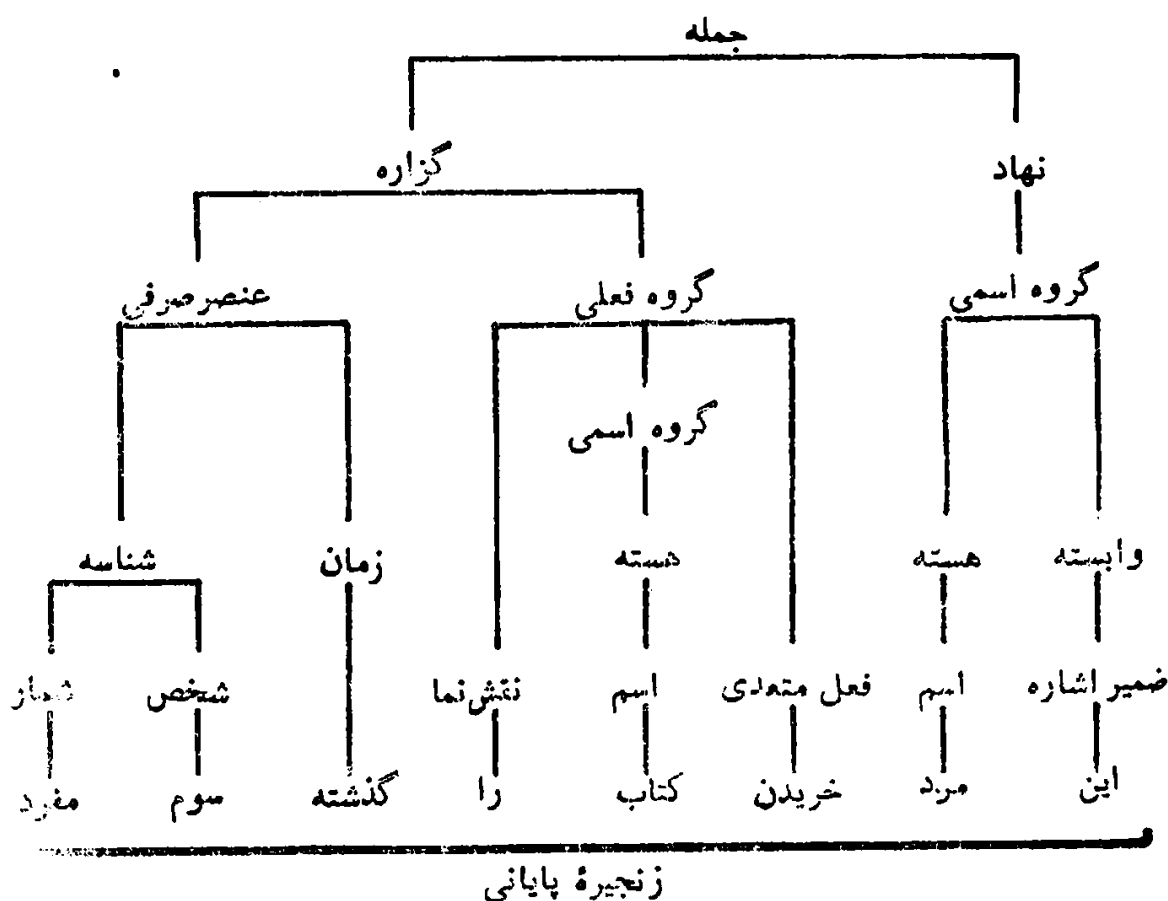
ضمیر اشاره + هسته + فعل متعدی + هسته + نقش‌نما + زمان + شخص + شمار

ضمیر اشاره + اسم + فعل متعدی + هسته + نقش‌نما + زمان + شخص + شمار

ضمیر اشاره + اسم + فعل متعدی + اسم + نقش‌نما + زمان + شخص + شمار

ضمیر اشاره + اسم + فعل متعدی + اسم + نقش نما + گذشته + شخص + شمار
 ضمیر اشاره + اسم + فعل متعدی + اسم + نقش نما + گذشته + سوم + شمار
 ضمیر اشاره + اسم + فعل متعدی + اسم + نقش نما + گذشته + سوم + مفرد
 اکنون برای نقاط پایانی این اشتقاق، عناصری از واژگان زبان فارسی انتخاب می‌کنیم و به «زنجیره پایانی» می‌رسیم.

این + مرد + خریدن + کتاب + را + گذشته + سوم + مفرد
 این اشتقاق را می‌توان به صورت نمودار درختی نشان داد:



سؤال اساسی در اینجا این است که آیا هر جمله باید قواعد سازه‌ای معین و خاص خود را داشته باشد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، ارتباطی که از طریق شم زبانی میان جملاتی مانند «خانه را خراب کردند» و «خانه خراب شد» به چشم می‌خورد، چگونه توجیه می‌شود؟ نارسایی دستورگروه‌ساختی در توجیه ارتباط میان جمله‌هایی

از این قبیل و همچنین بیکفایتیهای دیگر^۱، چومسکی را به ارائه سومین دستور خود واداشت.

۳-۸ دستورگشتاری

به مثالهای زیر توجه کنید:

(الف) مرد را کشتند.

(ب) مرد کشته شد.

(الف) متهم را به هفت سال زندان محکوم کردند.

(ب) متهم به هفت سال زندان محکوم شد.

در هر يك از این جفت جمله‌ها، میان الف و ب نوعی ارتباط و خویشاوندی نه تنها از نظر پیام بلکه همچنین از نظر ساخت به چشم می‌خورد و می‌توان گفت که این جفت جمله‌ها پیام واحدی را می‌رسانند و چنین به نظر می‌رسد که با به کار بستن فرمولی می‌توان از یکی به دیگری رسید. مثلاً با حذف «را» و مجهول کردن فعل در جمله‌های «الف» می‌توان به جمله‌های «ب» رسید.

چومسکی با بررسی این روابط به این نتیجه رسید که این نوع جملات از صورت بنیادیتری مشتق شده‌اند. وی در دستورگشتاری خود برای هر جمله دو نوع ساخت قایل می‌شود: یکی ژرف ساخت^۲ که سطحی انتزاعی از جمله است و روابط معنایی و منطقی اجزای جمله را شامل می‌شود و دیگری روساخت^۳ که نشانگر شکل خارجی و عینی جمله است.

(به اعتقاد چومسکی، از ژرف ساخت يك جمله می‌توان با تعداد محدودی قاعده به نام قواعدگشتاری^۴ به روساخت جمله رسید. به هريك از این فعل و انفعالات

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: جان لاینز: چومسکی، ترجمه احمد سمیعی، تهران،

انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۷۷. ۲- deep structure

۳- surface structure ۴- transformational rules

و یا به مجموعه‌ای از آنها که به كمك يك قاعده صورت بگیرد، گشتار^۱ یا تأویل گفته می‌شود. گشتارها در کتاب ساختهای نحوی چومسکی به دو گونه اجباری^۲ و اختیاری^۳ تفکیک شده‌اند. گشتارها بر روی زنجیره پایانی اعمال می‌شوند و سرانجام جمله روساختی مطلوب را می‌سازند.)

۸-۳-۱ ژرف ساخت در زبان فارسی

یکی از بزرگترین نارساییهای دستور ساختگرا توجه به نشانه‌ها و روابط آشکار و عینی به منظور توجیه روابط بین جملات است. مکتب ساختگرایی به دلیل جهان‌بینی خاص خود، یعنی تأکید بر روساخت، از ژرف ساخت زبان غافل می‌ماند و برای زبان ساختی زنجیره‌ای قابل می‌شود که روابط دستوری بر روی این زنجیره دارای نشانه‌های قابل مشاهده هستند و اهل زبان به كمك این نشانه‌ها، عناصر يك جمله را از یکدیگر باز می‌شناسد.

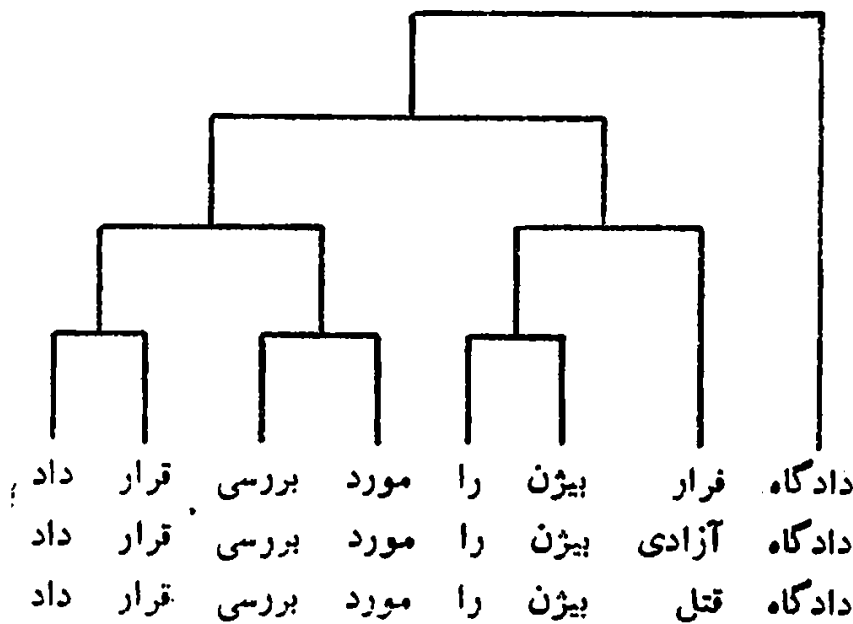
به عنوان مثال جملات زیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

(الف) دادگاه قرار بیژن را مورد بررسی قرارداد.

(ب) دادگاه آزادی بیژن را مورد بررسی قرارداد.

(ج) دادگاه قتل بیژن را مورد بررسی قرارداد.

این سه جمله از نظر سازه‌های پیاپی به صورت واحدی تقطیع می‌شوند: هر جمله در قشر اول پس از «دادگاه» بریده می‌شود و سپس هر يك از دو سازه به دست آمده به دو جزء کوچکتر تقسیم می‌گردند و این عمل تا آخرین جزء ادامه می‌یابد. به عبارت دیگر، براساس اعتقاد ساختگرایان به دوشقی بودن زبان، می‌توان جملات مذکور را به صورت نمودار زیر نشان داد که البته برای ساده کردن مطلب و دور نشدن از بحث، از تقطیع واژه‌ها و به دست آوردن تکواژها و واجها خودداری می‌کنیم:



با وجود ساخت یکسان این سه جمله، هر فارسی‌زبانی می‌داند که بیژن در جمله اول فاعل منطقی (فرارکننده)، در جمله دوم مفعول منطقی (آزاد شونده) و در جمله سوم به خاطر وجود ابهام، فاعل یا مفعول منطقی (برحسب اینکه از «قتل»، کشتن یا کشته شدن اراده شده باشد) خواهد بود. در حالی که این روابط در ظاهر جملات بالا (روساخت آنها) آشکار نمی‌گردد. اینک برای نمونه به بررسی ژرف ساخت در برخی از جمله‌های زبان فارسی می‌پردازیم:

جمله امری

در بعضی از صیغه‌های فعل فرمانی می‌دهیم، مثلاً «به کسی می‌گوییم که کاری را انجام بدهد یا حالتی را بپذیرد. این گونه جمله‌ها در مورد شخصهای زیر به کار می‌روند.

دوم شخص مفرد: تو برو

دوم شخص جمع: شماها بروید - جنابعالی بروید.

در اینجا تفاوتی میان روساخت و ژرف ساخت در جملات امری مشاهده می‌گردد، زیرا در روساخت جملات امری، آوردن فاعل امری دلبخواه است، در صورتی که در ژرف ساخت باید فاعل جمله مشخص باشد:

<u>روساخت</u>	<u>ژرف ساخت</u>
---------------	-----------------

برو	تو برو
-----	--------

بروید	شماها بروید
-------	-------------

بروید	جنابعالی بروید
-------	----------------

مسئله دیگری که در اینجا مشاهده می‌گردد وضع ابهام روساختی است زیرا برای صورتهای «شماها» و «جنابعالی»، فعل به يك صورت صرف می‌شود. به عنوان مثال در:

به خاندام بروید و کتابم را بیاورید.

آیا امرکننده تنها يك نفر را مورد خطاب قرار داده یا چند نفر را؟ این نکته از طریق روساخت قابل درك نیست و باید به ژرف ساخت جمله توجه کرد:

شماها به خاندام بروید و شماها کتابم را بیاورید. (چند نفر)

جنابعالی به خاندام بروید و جنابعالی کتابم را بیاورید. (يك نفر)

جملاتی که نشانه‌های آنها در روساخت و ژرف ساخت دارای نقشهای متفاوتی هستند.

مثال: رئیس سپاه دشمن را در حال پیشروی دید.

این جمله در ژرف ساخت به صورت زیر است:

رئیس سپاه دشمن را دید.

دشمن در حال پیشروی بود.

می‌بینیم که در روساخت، «دشمن» مفعول (وابسته گزاره) است در صورتی که همین نشانه در ژرف ساخت نقش نهادهم دارد.

جملات مبهم

معنی يك جمله فقط به معنی تك تك واژه‌های آن بستگی ندارد، بلکه بانحوه

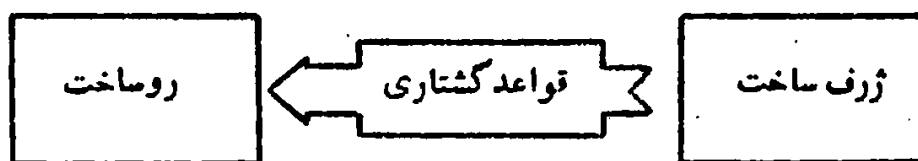
گروه‌بندی آنها نیز در ارتباط است.

مثال: دستگاه چاپ قرمز

معلوم نیست دستگاه چاپ قرمز است و یا دستگاه، قرمز چاپ می‌کند.
برای درك روابط و گروه‌بندی تکواژها، به ژرف ساخت باید توجه شود.

۸-۳-۲ گشتار و قواعد گشتاری

در § ۸-۳ به مهمترین تفاوت میان دستور گروه‌ساختی و دستور گشتاری یعنی گشتار و قواعد آن اشاره شد. به اعتقاد چومسکی، دستور گروه‌ساختی نمی‌تواند روابطی را که اهل زبان از روی شم زبانی خود میان جملات زبان احساس می‌کنند مشخص سازد. بدین ترتیب چومسکی برای هر جمله دوساخت (ژرف ساخت و روساخت) قایل می‌گردد. ژرف ساخت يك جمله به كمك تعداد محدودی قاعده به نام «قواعد گشتاری» به روساخت تبدیل می‌شود. بنابراین:



به هر فعل و انفعال، يك «گشتار» گفته می‌شود. عملکرد گشتار به چهار صورت حذف، جابجایی، افزایش و تعویض در می‌آید.

الف) گشتار حذف: این گشتار عنصری را از جمله حذف می‌کند:

من رفتم ==> رفتم

تو برو ==> برو

ب) گشتار جابجایی: این گشتار عنصری را در جمله جابجا می‌کند:

من کتاب را به علی دادم ==> من به علی کتاب را دادم

من می‌دانم تو عاقلی ==> تو عاقلی، من می‌دانم

ج) گشتار افزایش: این گشتار عنصری را به جمله اضافه می‌کند:

تهران پرجمعیت است ==> تهران، پایتخت ایران، پرجمعیت است

علی آمد ==> علی، معلم مدرسه ما، آمد

(د) گشتار تعویض: این گشتار عنصری را در جمله با عنصر دیگری عوض

می‌کند:

بهرام بهرام را کشت ⇐ بهرام خود را کشت

من من را شستم ⇐ من خودم را شستم

برای روشنتر ساختن مفاهیم بالا نمونه‌هایی ذکر می‌کنیم:

به شَم زبانی احساس می‌شود که جملات زیر با یکدیگر خویشاوندی دارند:

(الف) می‌دانم تو را در مدرسه دیده‌ام.

(ب) من تو را در مدرسه دیده‌ام، این را می‌دانم.

ژرف ساخت این جمله‌ها از دو جمله کوچکتر تشکیل شده است:

$$\left. \begin{array}{l} \text{من می‌دانم} \\ \text{من تو را در مدرسه دیده‌ام} \end{array} \right\}$$

که می‌توان ترکیب آنها را به این صورت نوشت: من این را (تو را در مدرسه دیده‌ام)

می‌دانم. حال، با اعمال گشتارهایی این ژرف ساخت به روساختهای دوگانه بالا

تبدیل می‌شود:

من این را (تو را در مدرسه دیده‌ام) می‌دانم ⇐ تو را در مدرسه دیده‌ام

می‌دانم (با گشتار حذف) ⇐ می‌دانم تو را در مدرسه دیده‌ام (با گشتار

جابجایی)

من این را (تو را در مدرسه دیده‌ام) می‌دانم ⇐ من تو را در مدرسه

دیده‌ام، این را می‌دانم (با گشتار جابجایی)

بدین ترتیب می‌بینیم که این دو روساخت ظاهراً متفاوت از يك ژرف ساخت واحد

مشتق می‌شوند.

۴-۸ توانش^۱ و کنش^۲

کسی که زبانی را یاد می‌گیرد در واقع این مهارت را کسب می‌کند که تعداد محدودی قاعده زایا را بر روی واژگان زبان اعمال کند و از این راه جملات آن زبان را بسازد. این مجموعه محدود از قواعد، دستور زبان را می‌سازند که چومسکی به مفهوم ذهنی آن توانش می‌گوید. (بنابراین توانش (توانایی بالقوه) مجموعه محدودی قواعد ذهنی است، که به کمک آن می‌توان بینهایت جمله صحیح دستوری ساخت. کنش، تجلی مادی توانش است که الزاماً منطبق بر توانش نیست، زیرا عوامل غیر زبانی مختلفی در آن دخالت دارند. به عنوان مثال شخصی که خسته است در گفتار خود از جملات اغلب ناقص استفاده می‌کند و پیام زبانی را بخوبی منتقل نمی‌سازد. این مسئله به هیچ وجه به توانش زبانی وی مربوط نیست بلکه عوامل غیر زبانی موجب نابسامانیهایی در کنش زبانی وی می‌شوند.)

(مسئله توانش و کنش را سوسور، زیر عنوان زبان و گفتار با اندک تفاوتی بررسی کرده بود.)

چومسکی معتقد است که توانش زبانی با سه گروه از قواعد مطابقت دارد: قواعد آوایی، قواعد نحوی و قواعد معنایی.

قواعد آوایی روابط آوایی کلمات در جمله‌ها را مشخص می‌کنند. بدین ترتیب برای فارسی زبانان ساخت آوایی خاصی قابل قبول و ساخت غیر از آن مردود است. به عنوان مثال هیچ فارسی‌زبانسی معنی واژه «جائزین» [jāzin] را نمی‌داند ولی در صورت تعیین يك معنی برای آن می‌تواند آن را به عنوان يك واژه فارسی مورد استفاده قرار دهد. از طرف دیگر صورت «شتلپ» [stlep] برای يك فارسی‌زبان قابل قبول نیست. دلیل این رد و قبول آن است که براساس قواعد آوایی زبان فارسی، صورت «جائزین» ساخت آوایی قابل قبولی دارد (نظیر رامین، جالیز، ماشین) ولی

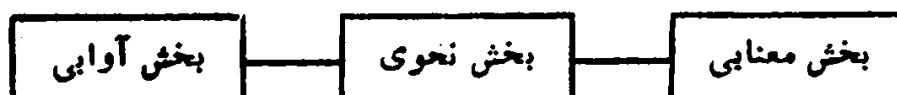
ساخت آوایی «شتلپ» در زبان فارسی دیده نمی‌شود (خوشه سه همخوانی آغازی در ساخت واژگان فارسی وجود ندارد).

قواعد نحوی جملات صحیح دستوری را از مابقی جملات، که دارای ساخت نحوی غلطی هستند، مجزا می‌سازد. به عنوان مثال، هر فارسی زبان می‌داند که جمله «کتاب را خواندم» (مفعول + را + فعل متعدی) از نظر نحوی صحیح است، در صورتی که زنجیره «خواندم را کتاب» (فعل متعدی + را + مفعول) غلط است. قواعد معنایی درستی جملات را از نظر معنایی تضمین می‌کنند تا جمله‌ای مانند «پدرم کتابی خرید» صحیح تشخیص داده شود و جمله‌ای مانند «صندلی کتابی خرید» مورد قبول قرار نگیرد.

هر کدام از این سه گروه قواعد، بخشی از ساختمان دستور زایشی را تشکیل می‌دهند، که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد.

۵-۸ ساختمان دستورگشتاری - زایشی

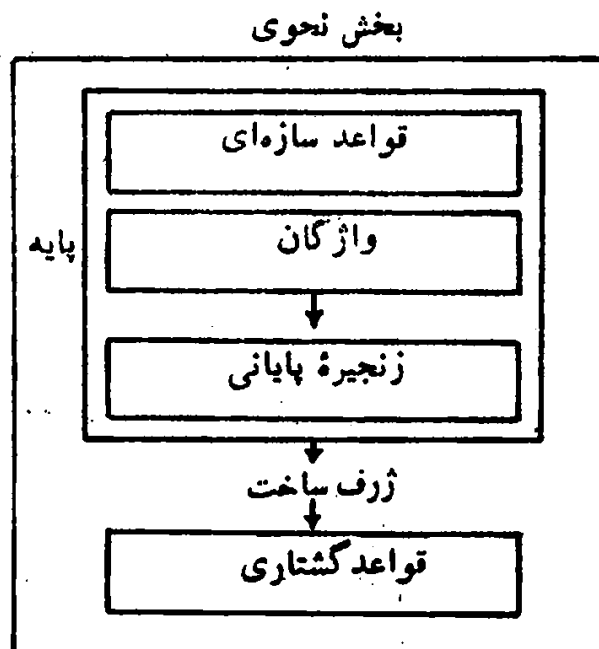
در § ۸-۴ به قواعد ذهنی محدودی که جملات زبان را می‌زبانند اشاره کردیم. با بررسی جملات زبان، سه دسته قواعد آوایی، نحوی و معنایی تمیز داده می‌شوند که می‌توان در ازاء هر يك از آنها ساخت جداگانه‌ای در نظر گرفت: ساخت آوایی، ساخت نحوی، ساخت معنایی. برای به کار بردن جمله‌ای در زبان، در واقع میان آوا و معنا رابطه برقرار می‌گردد. آوا در بخش آوایی و معنا در ساخت معنایی قرار گرفته و بخش نحوی میان این دو ارتباط برقرار می‌کند.



۸-۵-۱ بخش نحوی

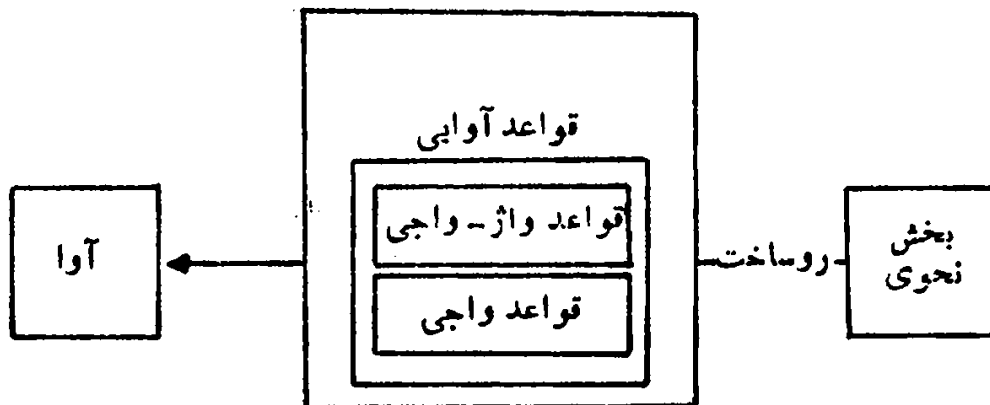
نحو، به عنوان حوزه ارتباط میان آوا و معنا، پایگاه اصلی مطالعات دستور گشتاری زایشی است. هر زبان دارای واژگانی است و برای هر واژه داده‌های آوایی، معنایی و نحوی وجود دارد. بر روی این واژگان، مجموعه محدودی قواعدسازهای عمل می‌کند و تعداد نامحدودی جمله می‌سازد. به واژگان و قواعدسازهای مجموعه‌اً «پایه» گفته می‌شود. با اعمال قواعدسازهای بر روی واژگان به زنجیره پایانی جملات می‌رسیم که هنوز در مرحله ژرف ساخت قرار دارند و جملاتی عادی و پذیرفته نمی‌باشند. قواعدگشتاری بر روی این زنجیره پایانی ژرف ساختی عمل می‌کنند و به آن، نمای روساختی می‌دهند.

بنابراین داریم:



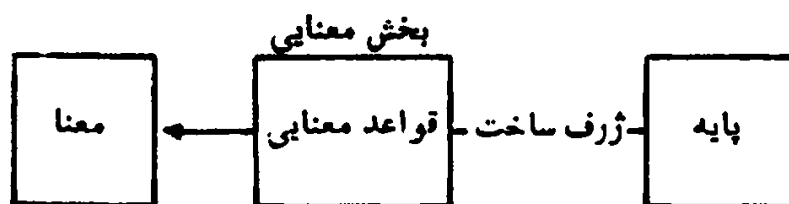
۸-۵-۲ بخش آوایی

همان‌طور که در بخش قبل گفته شد، قواعدگشتاری بر روی ژرف ساخت عمل کرده، به آن نمای روساختی می‌دهند. براساس قواعد آوایی، روساخت جمله به صورت «گفته» ظاهر می‌شود و به گوش می‌رسد. این بخش از دو سطح عینی و انتزاعی تشکیل شده که سطح عینی آن ساخت آوایی و سطح انتزاعی شامل قواعد واژ - واجی است. (← § ۷-۲-۲). بخش آوایی شامل کلیه قواعد آوایی برای به تلفظ درآوردن کلمات است و خود به مطالعات وسیعی در زمینه واجشناسی منتج می‌گردد. بنابراین:

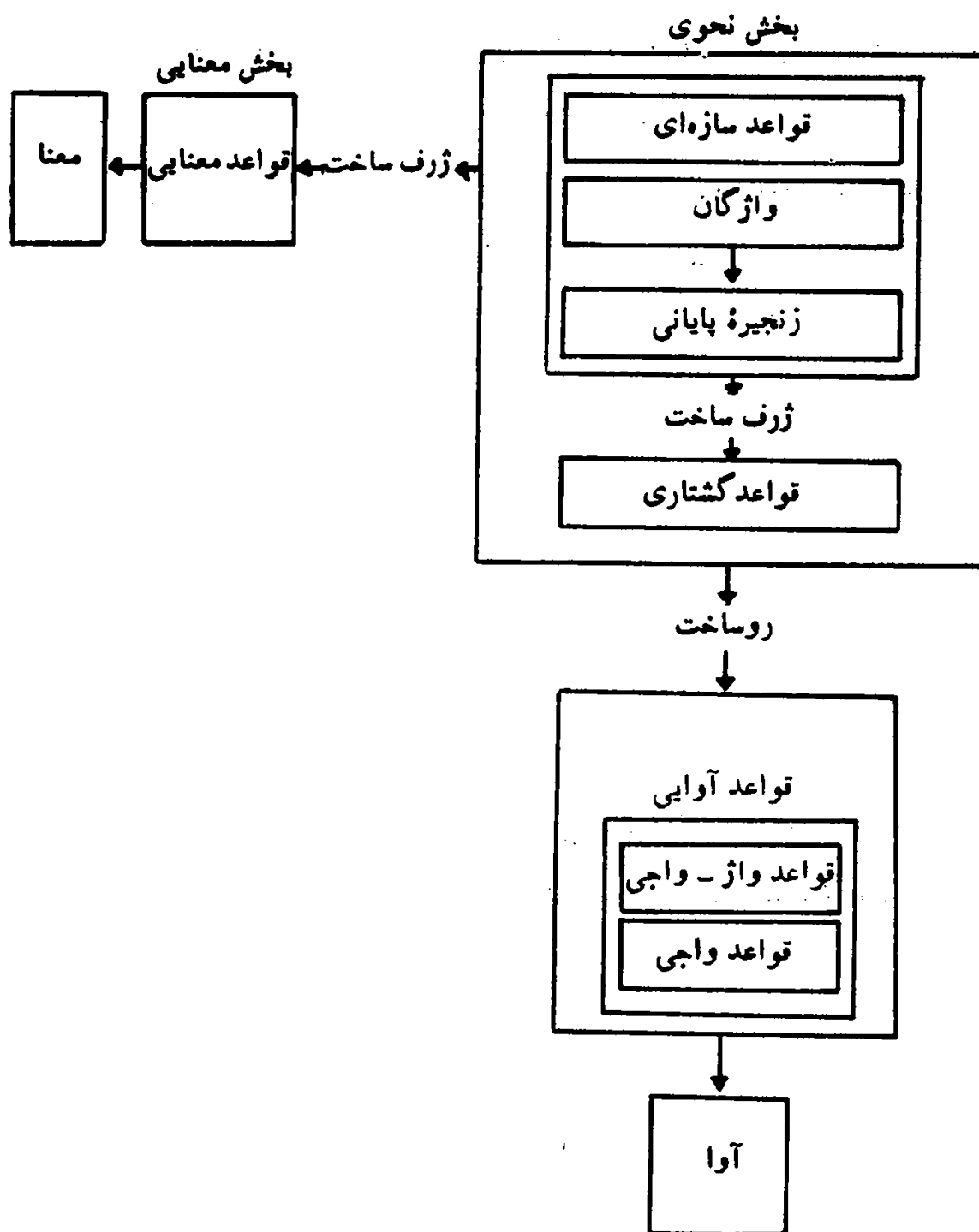


۸-۵-۳ بخش معنایی

بخش نحوی باید از طرف دیگر به معنی مربوط گردد. قواعد معنایی روی ژرف ساخت جمله به کار بسته می‌شود. این بخش خود بتنهایی مطالعه حوزه وسیعی را در بردارد که به آن معنی‌شناسی^۱ گفته می‌شود. بنابراین:



ساختمان دستورگشتاری - زایشی



۸-۶ نحوزایا: نظریه معیار

چومسکی در سال ۱۹۶۸ در دستورگشتاری - زایشی خود تجدید نظر کرد و در مقابل معنی‌شناسان زایشی (← § ۹)، که بخش بنیادی ساخت جمله را بخش معنایی می‌دانستند، بر این نکته پافشاری کرد که بخش نحوی هسته مرکزی دستور را برای زایاندن جملات زبان تشکیل می‌دهد و تنها از طریق نحو می‌توان به معنا دست یافت. بخش نحوی ژرف ساخت جمله را ارائه می‌کند و از طریق قواعدگشتاری به روساخت و بالاخره به نمودآوایی می‌رسد. بدین ترتیب بازده هر بخش برای یک جمله مشخص در زبانهای مختلف به صورتی متمایز ارائه می‌گردد. مثلاً بازده بخشهای دستوری برای جمله‌ای مانند «پدر مرد را دید» در زبانهای فارسی و انگلیسی چنین خواهد بود.

فارسی: پدر مرد را دید.

انگلیسی: Father saw the man

فارسی	انگلیسی
بازده پایه <u>ژرف ساخت</u>	NP - Vpast - Det. - NP گروه اسمی - فعل (گذشته) - گروه اسمی - (حرف تعریف + اسم)
بازده قواعدگشتاری <u>روساخت</u>	Father-see (past) - the man
بازده قواعد واجی <u>نمودآوایی</u>	/Fəθər sɔ θə mæn/ /pedar mard rā did/

برای این جمله در زبانهای مختلف تعبیر معنایی واحدی وجود دارد که پس از اعمال قواعد سازه‌ای و مشخصات واژگانی ویژه، در هر زبان به صورت جداگانه‌ای ارائه می‌گردد. بدین ترتیب چومسکی نحو را اساس ژرف ساخت و دلیل زاینده‌گی جمله می‌داند.

۹ نظریه‌های جدید زبانشناسی

دستور زایشی چومسکی در جای خود دارای ابراداتی بود که باعث شد تا در سالهای پس از انتشار اثر وی به نام جنبه‌های نظریهٔ نحو^۱، انشعاباتی در پژوهشهای زبانشناسی به وجود آید. زبانشناسان با در نظر گرفتن دیدگاههای مختلف زبانشناسی، مسیرهای گوناگونی را جهت کشف ناشناخته‌های زبانی انتخاب کردند.

(با انتشار کتاب بیقاعدگی در نحو^۲ اثر جرج لکوف^۳ در سال ۱۹۷۰، نظریهٔ «معنی شناسی زایشی»^۴ معرفی گردید.)

(معنی‌شناسان زایشی معتقدند که زبان مولود ذهن است و بنابراین ساخت یک جمله در مرحلهٔ نخست مستلزم ارائهٔ یک مفهوم یا یک سلسله از مفاهیم خواهد بود. بدین ترتیب برخلاف نظریهٔ گشتاری- زایشی، بخش معنایی در ساختمان دستور زایشی تعبیری نیست و بخش بنیادی ساخت جمله را تشکیل می‌دهد.)

(والاس چیف^۵ نیز یکی دیگر از معنی‌شناسان زایشی است که در کتاب معنی و ساخت زبان^۶ خود مراحل دستیابی از معنی به صورت را به شکل بسیار ساده‌ای ارائه می‌کند.

۱- *Aspects on the Theory of Syntax* (1965)

۲- *Irregularity in Syntax* (1970) -۳ George Lakoff

۴- generative semantics -۵ Wallace Chafe

۶- *Meaning and the Structure of Language* (1970)

نظریه معنی‌شناسی زایشی، ظاهری بسیار ساده‌تر از نظریه چومسکی دارد ولی با ادغام قسمت پایه و بخش معنایی در ژرف ساخت، مرحله بنیادی دستور ساختمانی بسیار پیچیده پیدا می‌کند و ظاهر ساده خود را از دست می‌دهد. برخی از زبان‌شناسان زایشی، نحوزایا را دو برداشت مختلف از يك فرضیه واحد می‌دانند. این نظریه جدید برای تجزیه و تحلیل زبانهای مختلف بسیار کم مورد استفاده قرار گرفته است.

چارلز فیلمور^۱ در سال ۱۹۶۸ در مقاله‌ای زیر عنوان «در دفاع از حالت»^۲، «نظریه حالت»^۳ را معرفی کرد. فیلمور نیز به مانند لکوف از جمله زبان‌شناسانی است که اطلاعات معنایی را مقدم بر اطلاعات نحوی می‌داند، و بخش معنایی را قسمت بنیادی ساختمان زبان می‌شمارد، که از طریق قواعد نحوی با روساخت جملات مرتبط است.

این زبان‌شناس برای جملات زبان دوسازه گزاره^۴ و وابسته^۵ را در نظر می‌گیرد. بدین ترتیب:

جمله ← وابسته + گزاره

وابسته‌ها جمله‌های پرسشی، منفی، امری و غیره را مشخص می‌کنند. ویژگی گزاره‌ها ارائه حالتیایی برای يك فعل و تنظیم این حالات در رابطه با فعل و نسبت به یکدیگر است. بدین ترتیب گزاره شامل فعل و مقولات متنوعی است که فیلمور به هریک از این مقولات، «حالت»^۶ می‌گوید. این حالتها عبارتند از:

کنش کاری^۷ (A) - محرك جاندار آغازگر کنش

کنش ابزاری^۸ (I) - نیروی ابزاری بیجان موجب انجام کنش

Charles Fillmore -۱ A Case for case (1968) -۲

case theory -۳ proposition -۴ qualifier -۵ case -۶

agentive -۷ instrumental -۸

جایگاهی^۱ (L) - محل انجام کنش

کنش‌گیری^۲ (D) - جاننداری که تحت تأثیر کنش قرار می‌گیرد

کنش‌پذیری^۳ (O) - بیجان‌ی که تحت تأثیر کنش قرار می‌گیرد

در این دستور، فعل (V) هسته مرکزی گزاره را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب مقولات ژرف ساختی، برای گزاره‌های موجود در جملات زیر چنین خواهد بود:

الف) هوشنگ با چاقو طناب را برید AIOV

ب) چاقو طناب را برید IOV

ج) طناب بریده شد OV

د) هوشنگ طناب را در خانه برای پدرش برید AOLDV

چنانکه دیده می‌شود جایگاه فاعل در جملات اول و چهارم به وسیله «هوشنگ» اشغال شده، در جمله دوم «چاقو» در این جایگاه قرار گرفته و در جمله سوم «طناب» در جایگاه فاعل نشسته است. در این مورد تنها روابط زیر ساختی می‌توانند بیانگر واقعیت امر باشند، زیرا هیچگاه «چاقو» بتنهایی «طناب» را نمی‌برد و این «هوشنگ» است که کننده کار است.

بدین ترتیب برای فیلم‌ور مسئله‌ای به عنوان جملات معلوم و مجهول مطرح نیست، زیرا با توجه به جملات زیر:

هوشنگ طناب را برید AOV

طناب توسط هوشنگ بریده شد OAV

می‌بینیم که در هر دو جمله، چه معلوم و چه مجهول، «هوشنگ» کنش‌کار و «طناب» کنش‌پذیر است. براساس این نظریه، افعال باید برحسب بافت گزاره‌ای، که هر فعل در آن‌جای می‌گیرد، طبقه‌بندی شوند. بدین ترتیب برای افعالی مانند «کشتن» و «مردن» باید بافت مناسبی به‌صور زیر ارائه گردد:

کشتن: [+ کنش‌کار + (کنش‌پذیر) + (کنش‌ابزار)]

هوشنگ پرنده را با تفنگ کشت.

مردن: [+ کنش‌کار]

هوشنگ مرد

فیلمور بین هم‌معنایی و توزیع نحوی تمایز گذارده با وجود ویژگیهای معنایی مشترک، ماهیت دستوری متفاوتی برای این دو فعل در نظر می‌گیرد. با توزیع نحوی متفاوتی که میان این دو فعل است اگر در فعل «مردن» ازسازه‌های فعل «کشتن» استفاده شود، جمله نادرست می‌شود. مثال:

* هوشنگ پرنده را با تفنگ مرد

پ. م. پستال^۱ و د. م. پرل موتر^۲ در سال ۱۹۷۴ با تألیف کتاب محدودیتهای دستور^۳، دستور نوینی در رابطه با دستور گشتاری - زایشی ارائه کردند. نظریه آنان، زیر عنوان «دستور رابطه‌ای»^۴ مانند دستور زبان چومسکی، نحو را مرکز زاینده‌گی جملات زبان می‌داند و تنها در شیوه مطالعه با دستور گشتاری - زایشی تفاوت دارد.

۱- P.M. Postal ۲- D.M. Perlmutter

۳- Constraints on Grammar (1974) ۴- relational grammar

۱۰ معنی‌شناسی

مطالعه «معنی» را «معنی‌شناسی» گویند (یونانی sēmantikos از ریشه sēma به معنی «نشانه»). در اینجا سعی خواهد شد تا روشهای مختلف بررسی «معنی» مورد بحث قرار گیرد.

۱-۱۰ نظریه نامگذاری^۱

پس از افلاطون، که مسئلهٔ مثل زبانی را ارائه کرد و معتقد به رابطهٔ طبیعی میان صورت يك واژه و معنی آن بود (← § ۱-۲-۱)، ارسطو و دستورنویسان پیرو او برای زبان جنبهٔ قراردادی قایل شدند. به اعتقاد آنها، شخص با مشاهدهٔ يك شیء، نامی برای آن انتخاب می‌کند. این مسئله تا اندازهٔ بسیار کمی در مورد اسامی صادق است ولی در مورد افعال، صفات و یا حروف اضافه حتی تصور این امر نیز دشوار است. در مورد بعضی از اسامی شاید بتوان معنی آن را به صورت تصویری نشان داد. به عنوان مثال واژه «درخت» به پدیده‌ای اطلاق می‌گردد که می‌توان برای آن تصویری مانند  در نظر گرفت، ولی این مسئله در مورد فعل عملی نیست. فعل «خوردن» را در نظر می‌گیریم. نمی‌توان معنی این فعل را به کمک يك تصویر نشان داد. حتی اگر تصویری از يك مرد در حال خوردن بکشیم، مشکل بتوان فعل خوردن را از شخص خورنده تفکیک کرد، و در هر حال اگر این کار نیز به صورتی

انجام‌پذیر باشد، تفاوت میان فعل «خوردن» و فعل دیگری مانند «بلعیدن» به هیچ وجه مشخص نمی‌گردد.

در مورد اسامی نیز، صورتهایی مانند «عشق»، «سنت»، «وفا» و غیره به پدیده ملموسی در دنیای خارج دلالت نمی‌کنند.

از طرف دیگری می‌توان صورتهایی نام برد که مابازاء واحد دارند، مثل «گیتی» و «دنیا» که هر دو بر يك چیز دلالت می‌کنند.

مشکل اساسی دیگر انطباق کلمات بر يك مقوله کلی است. برای نمونه کلمه «کلاه» بر کلیه اشیایی که بتوانند عمل پوشانیدن سر را انجام بدهند دلالت می‌کند. سرانجام، این نظریه اگر هم بتواند تا اندازه‌ای معنی کلمات را توجیه کند، به هیچ وجه در مورد معنی جمله قابل استفاده نیست.

۱۰-۲ نظریه مفاهیم^۱

این نظریه نخست بار توسط برخی از فلاسفه و دستورنویسان عهد عتیق ارائه گردیده است. در اینجا نمونه نظام یافته آن، یعنی دیدگاه آگدن^۲ و ریچاردز^۳ را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

همان‌طور که در § ۳-۸ اشاره شد، سوسور نشانه زبانی را شامل لفظ و معنی می‌داند. به عبارت ساده‌تر، بنابراین نظر، میان آواها و موضوعات جهان خارج رابطه‌ای ذهنی وجود دارد.

آگدن و ریچاردز در کتاب معروف خود معنای معنی^۴ این رابطه را به صورت يك «مثلث معنایی»^۵ نشان می‌دهند (ص ۱۰۴).

بر اساس این نظریه، نمی‌توان میان لفظ و معنی رابطه‌ای مستقیم در نظر گرفت، بلکه این ارتباط از طریق تصور ذهنی برقرار می‌شود. بدین ترتیب مسائلی که در نظریه نامگذاری پیش آمده در اینجا مطرح نخواهند بود، زیرا این نظریه جنبه

۱- concepts ۲- C.K.Ogden ۳- I.A.Richards

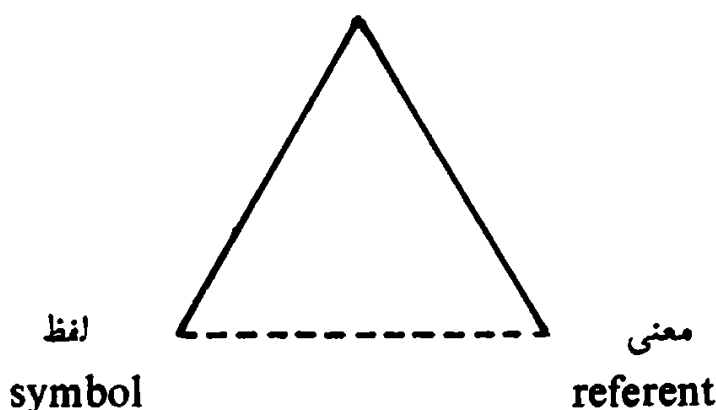
۴- (1923) *The Meaning of Meaning* ۵- semiotic triangle

تصور ذهنی یا مصداق

thought

or

reference



ذهنی زبان را عنوان می‌کند. متأسفانه در این نوع پژوهش معنایی نیز نارساییهایی به چشم می‌خورد. پیشگامان این نظریه معتقد به نوعی ارتباط روانی میان لفظ و معنی‌اند. بدین ترتیب که همزمان با دریافت یک لفظ، مفهومی به ذهن ما می‌آید و درمی‌یابیم که میان آن لفظ مشخص و مفهوم معین رابطه برقرار است. اگر مسئله را به این ترتیب فرض کنیم که همزمان با صحبت در مورد «کتاب» در ذهن گوینده (و شنونده) تصویری از «کتاب» به وجود می‌آید، در مسیر اشتباهی قدم گذارده‌ایم، زیرا اگر هنگام صحبت کردن مدام تصاویر ذهنی متفاوتی در ذهن ما نقش ببندد، به هیچ وجه فرصت صحبت کردن نخواهیم داشت و دائماً درگیر تصاویر مذکور خواهیم بود.

يك معنى شناس بدون شك به معنای فردی کاری ندارد و توجه خود را معطوف به معنای کلی می‌سازد. هر نشانهٔ زبانی يك مفهوم کلی دارد و به كمك همین مفاهیم کلی میان افراد ارتباط برقرار می‌گردد.

اگدن و ریچاردز معنى يك جمله را ادغام معانی حلقه‌های زنجیرهٔ آن می‌دانند. این مسئله می‌تواند در مورد جمله‌ای مانند «دیروز برادرم کتابی خرید» و امثال آن صادق باشد، بدین ترتیب که زنجیرهٔ واجی «دیروز» معنی خاصی را دربر دارد و

«برادرم» نیز معنی جداگانه‌ای را می‌رساند و همین‌طور تك تك عناصر این جمله معنی مشخصی دارند که از ادغام این معانی، معنی کلی واحدی افاده می‌شود. ولی زبان تنها با چنین جملاتی سروکار ندارد. در مورد جمله‌ای مانند «دست تقدیر او را کشت» یا «این کتاب برایم ده تومان آب خورد» و یا «زیر بار زندگی کرم خم شد» دیگر ادغام معنی تك تك واحدها نمی‌توانند نشان‌دهنده معنی جمله باشند. از طرف دیگر جملات کنایه‌آمیز، مانند «من تو را عاقلتر از این می‌دانستم» یا «بمیرم برایش که چقدر بی‌پول است»، نیز نظریه مفاهیم را در مورد جمله نقض می‌کنند.

۱۰-۳ نظریه معنی و مصداق^۱

در سالهای اخیر برخی از زبان‌شناسان سعی بر این داشته‌اند تا معنی‌شناسی را، چه به صورت نظری و چه به شکل عملی، در چهارچوب روابط ضروری مورد مطالعه قرار دهند. در سال ۱۹۶۳ ج. کتز^۲ و ج. فودور^۳ در کتاب ساختمان نظریه معنایی^۴ خود به بحث در مورد جمله پرداختند و طرح آنان مورد قبول چومسکی نیز قرار گرفت. نظریه این دو زبان‌شناس بر اساس معنی واژه قرار گرفته، مبنای مطالعات بر روی «مصداق» متمرکز گشته است. در این نظریه به دو اصطلاح جدید یعنی «معنی»^۵ و «مصداق»^۶ برمی‌خوریم.

«مصداق» به رابطه بین عناصر زبانی نظیر واژه، جمله و غیره از يك سو و تجربیات غیر زبانی جهان خارج از سوی دیگر می‌پردازد. در حالی که «معنی» به نظام پیچیده روابطی که بین عناصر زبانی وجود دارد مربوط می‌شود و به بیان دیگر روابط درون زبانی را دربر می‌گیرد.

به اعتقاد این زبان‌شناسان، معنی‌شناسی توانایی فهم گویندگان يك زبان را توجیه می‌کند و به مطالعه توانش افراد در ساختن جمله از نظر معنایی می‌پردازد. با

۱- sense and reference ۲- J.Katz ۳- J.Fodor

۴- (1963) *The Structure of a Semantic Theory*

۵- sense ۶- reference

مطرح شدن نظریهٔ مصداقی، این تصور میان معنی‌شناسان به وجود آمد که در انسان استعدادهایی ذاتی به منظور توجیه جملات وجود دارد. در این مورد مانفرد بی پرویش^۱ معتقد است که نظریهٔ معنی‌شناسی باید بتواند جملاتی از انواع زیر را توجیه نماید^۲؛ در اینجا به انواع چنین جملاتی در زبان فارسی اشاره می‌کنیم:

(الف) جملات دارای ناهنجاری معنایی

مثال: دیشب کوه دماوند را يك لقمه کردم.

(ب) جملات دارای تناقض معنایی

بخشی از این گونه جملات از نظر معنایی قسمت دیگری از جمله را نقض می‌کند.

مثال: دیشب در کنار ساحل حمام آفتاب گرفتم.

(ج) جملات چند معنایی

این گونه جملات خود به سه بخش تقسیم می‌شوند:

- چند معنایی واژگانی

يك یا چند واژهٔ خاص در جمله دارای چند معنی است و بدین ترتیب برای جمله چند معنی به وجود می‌آید.

مثال: شیر در بادیه است.

- چند معنایی گروهی

بخشی از يك جمله دارای ابهام معنایی است که به سبب آن جمله چند معنی متفاوت پیدا می‌کند.

مثال: دیروز دستگاه چاپ قرمز را فروختم.

(آیا دستگاه قرمز چاپ می‌کرده یا رنگ دستگاه قرمز بوده است؟)

- چند معنایی نحوی

۱- Manfred Bierwisch

۲- F.R. Palmer, *Semantics*, Cambridge Univ. Press, 1976, p.32

هر واژه در این جمله به تنهایی يك معنی مشخص دارد ولی همنشینی این واژه‌ها تولید چند معنی متفاوت می‌کند.

مثال: محتکر به صد ضربه شلاق در دو نوبت محکوم شد.
(آیا محتکر به خوردن 2×50 ضربه شلاق محکوم شده یا 2×100 ضربه؟)

(د) جملات دارای ارتباط معنایی

میان بعضی جملات می‌توان نوعی ارتباط معنایی یافت.

مثال: برادرم کتاب را از فروشنده خرید.

کتاب توسط برادرم از فروشنده خریده شد.

(ه) جملات کنایی

این گونه جملات دارای معنی دوگانه‌ای می‌باشند. معنی اول جمله مستقیماً در رابطه با جمله است و معنی ثانوی براساس آگاهیهای قبلی شکل می‌یابد.

مثال: من تو را عاقلتر از این می‌دانستم.

یعنی: کاری که انجام‌دادی عاقلانه نبود.

(و) جملات مترادف

دو جمله با صورتهای مختلف می‌توانند دارای معنی تقریباً یکسانی باشند.

مثال: رودخانه کم عمق است.

رودخانه گود نیست.

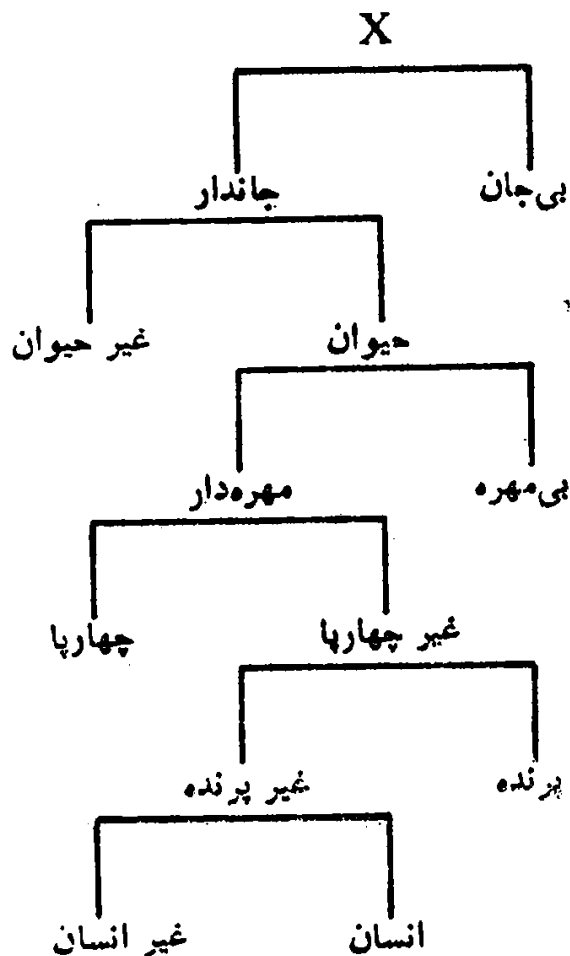
۱۰-۴ تجزیه و تحلیل معنایی

معنی‌شناسان به‌مانند واج‌شناسان برای هر واژه مشخصه‌های معتبری قایل شدند، تا بدین ترتیب میان واژگان از نظر معنایی تمایز برقرار گردد. به‌عنوان مثال می‌توان دو واژه «خاله» و «عمه» را در نظر گرفت که مشخصه‌های معنایی آنها بترتیب عبارتند از:

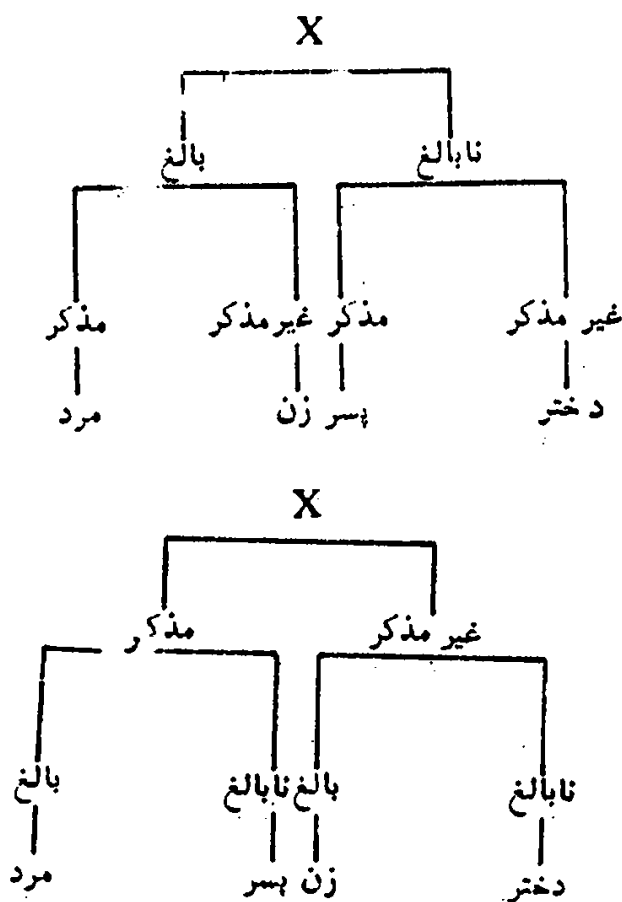
[عمه] ← [+انسان +خویشاوند + مؤنث + خواهر پدر]

[خاله] ← [+انسان +خویشاوند + مؤنث + خواهر مادر]

در این مورد کوششهای زیادی صورت گرفته تا مشخصه‌های حوزه معینی به صورت سلسله مراتب درآیند.



بدین ترتیب مشخصه‌های معنایی هر عنصر واژگانی با مشخصه‌های معنایی عنصر واژگانی دیگر تفاوت خواهد داشت و معنی واژه به کمک حداقل يك مشخصه معنایی متفاوت، از دیگر واژگان متمایز می‌گردد. مشکلی که در اینجا پیش می‌آید این است که چگونه می‌توان مشخصه‌ای را کلیتر از مشخصه دیگری دانست. به عنوان مثال کدامیک از مشخصه‌های (بالغ - نابالغ) و (مذکر - غیرمذکر) کلیتر است؟ در نتیجه کدامیک از دو نمودار زیر درست است؟



این گونه مشخصه‌ها به صورت سلسله مراتب قابل طبقه‌بندی نیستند و آوردن یکی قبل از دیگری اختیاری است. معنی‌شناسی برای تعبیر و توجیه يك جمله از نظر معنایی وجود دو عامل را لازم می‌داند:

فرهنگ واژه‌ها، قواعد تعبیر معنایی.

فرهنگ واژه‌ها

هر واژه برای خود دارای ویژگی‌هایی است که به کمک آنها از دیگر واژگان زبان متمایز می‌گردد. این ویژگی‌ها به سه بخش آوایی، دستوری و معنایی تقسیم می‌گردند. در اینجا ما تنها به ویژگی‌های معنایی واژه توجه خواهیم داشت، ویژگی معنایی يك واژه خودداری چند عامل است که هر کدام از آنها واژه را از نظر معنایی مشخص می‌سازند. این عوامل عبارتند از:

الف) نقش دستوری

ب) نشانه‌های معنایی

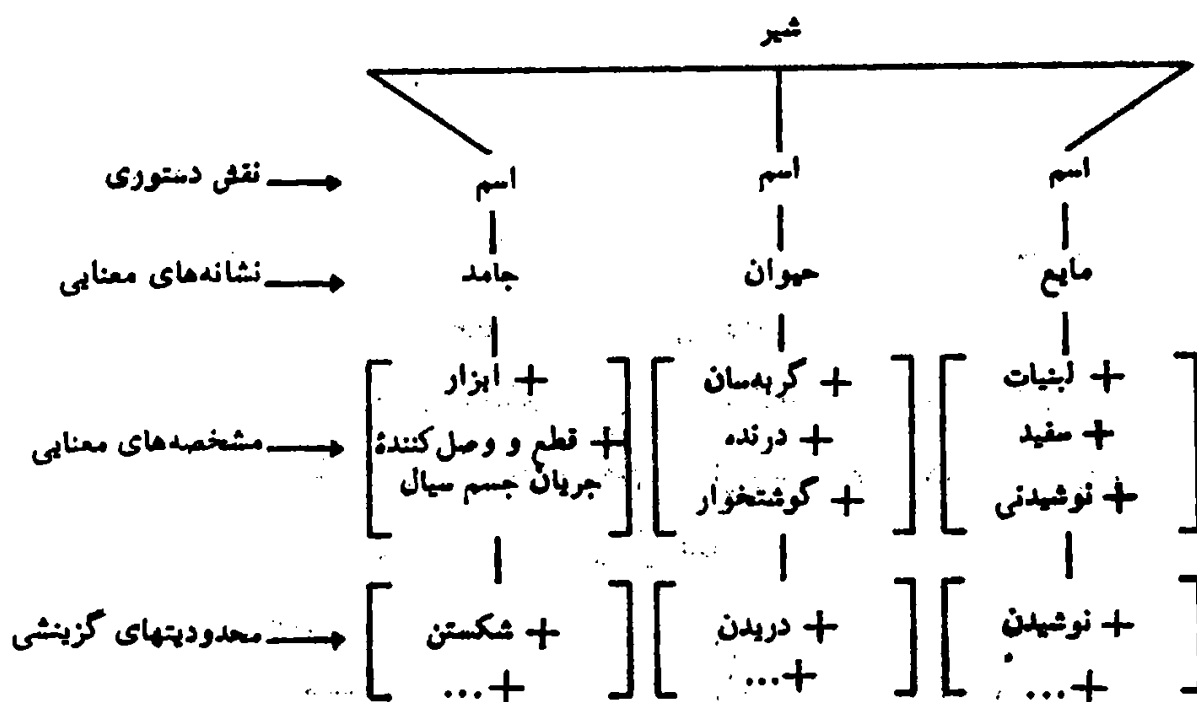
(ج) مشخصه‌های معنایی

(د) محدودیت‌های گزینشی

به عنوان مثال واژه «شیر» در فارسی سه معنی متفاوت دارد که بر اساس تجزیه و تحلیل معنایی می‌توان آنها را از یکدیگر باز شناخت.

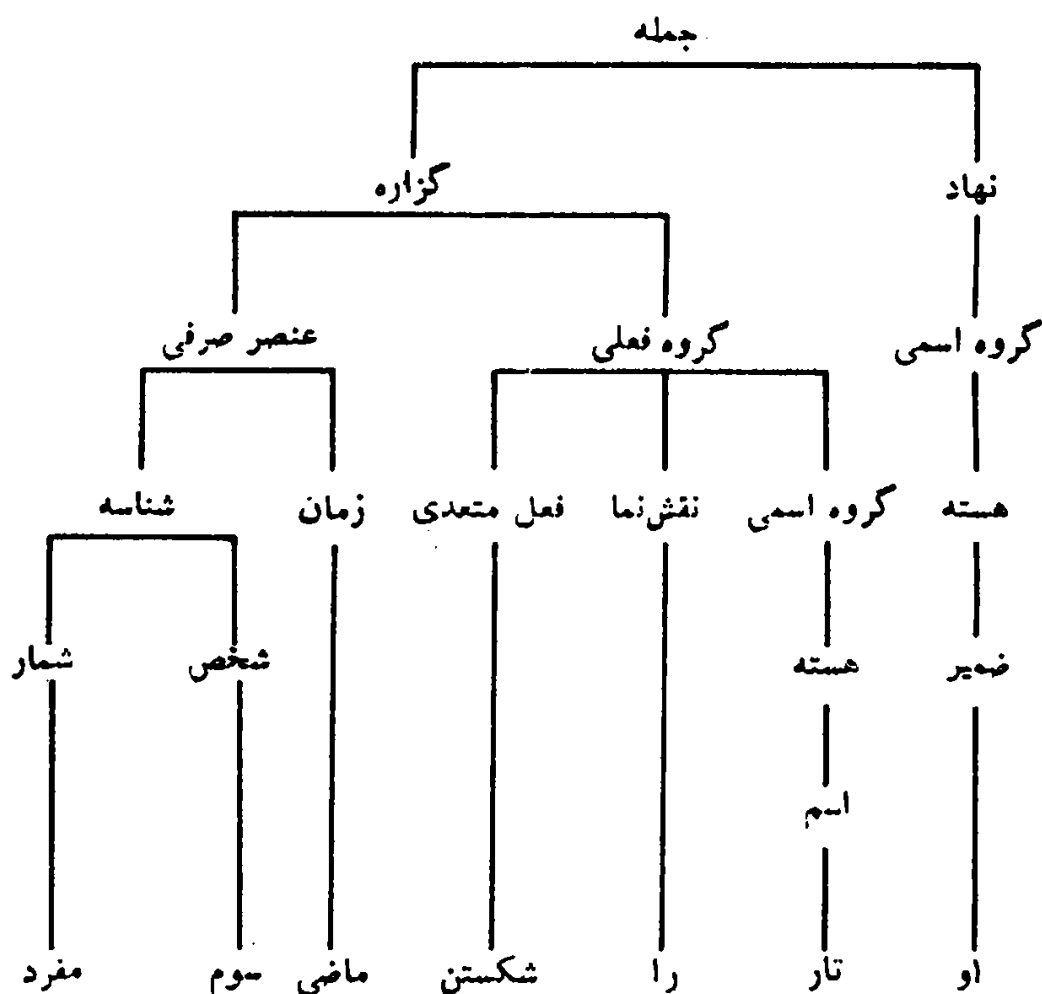
الف) نقش دستوری	شیر (اسم) - شیر (اسم) - شیر (اسم)
ب) نشانه‌های معنایی	شیر (مایع) - شیر (حیوان) - شیر (جامد)
ج) مشخصه‌های معنایی	شیر (+ لبنیات + سفید + نوشیدنی)
	شیر (+ گربه‌سان + درنده + گوشتخوار)
	شیر (+ ابزار + قطع و وصل کننده جریان جسم سیال)
د) محدودیت‌های گزینشی	شیر (+ لبنیات + ...) فعل نوشیدن
	شیر (+ ابزار + ...) فعل نوشیدن

بدین ترتیب محدودیت‌های گزینشی به ما نشان می‌دهند که شیر مایع تنها می‌تواند در جمله «شیر را نوشیدم» آورده شود.
این قواعد را می‌توان به صورت نمودار درختی نیز نشان داد.



قواعد تعبیر معنایی

این قواعد در ژرف ساخت جملات عمل می‌کنند و با کنار هم قرار دادن سازه‌ها حوزه تفسیر معنایی را محدود می‌سازند. بدین ترتیب در مورد جملاتی نظیر «او تار را شکست»، بدین صورت عمل خواهد شد:

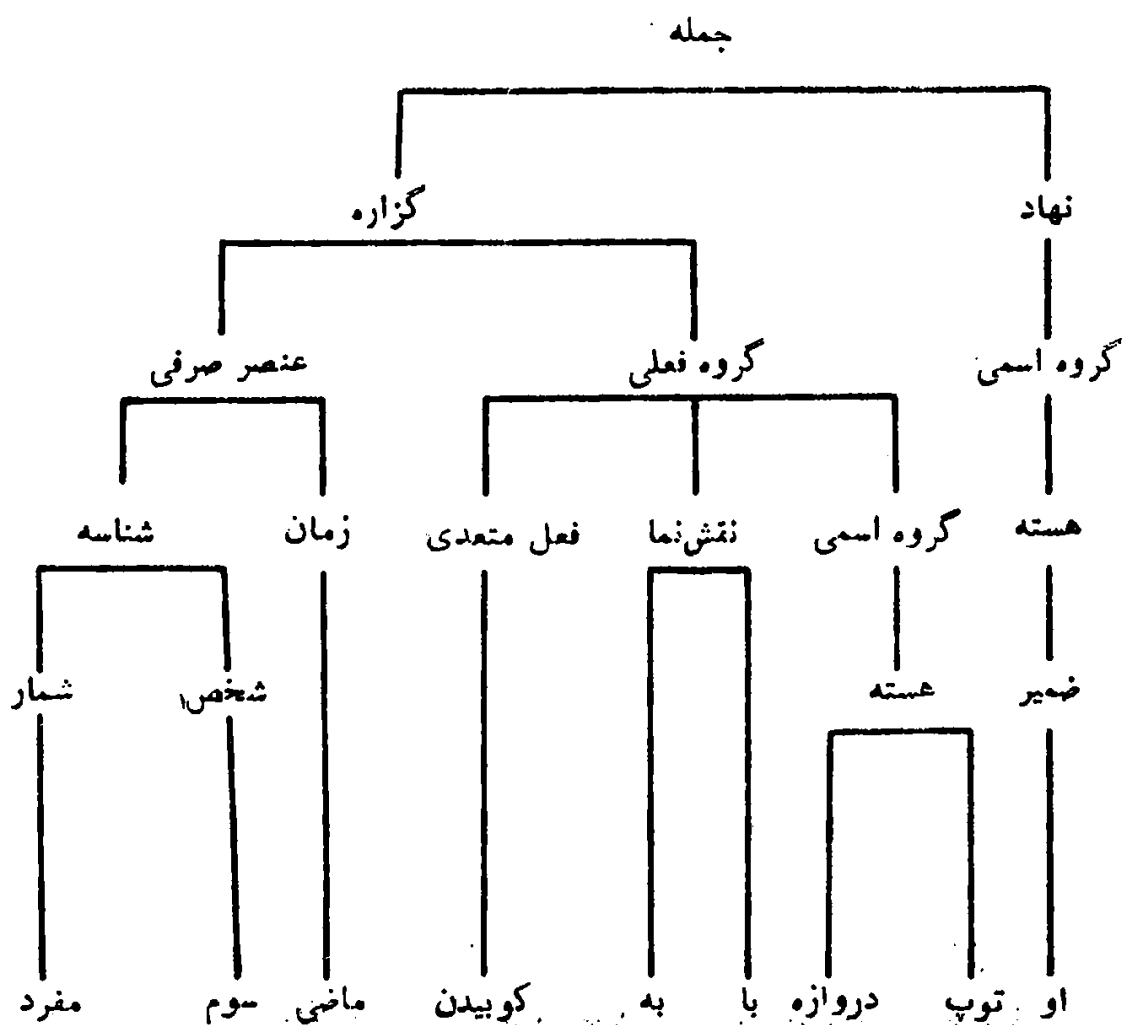


اکنون معانی مختلف سازه «شکستن» را (اگر چنین معانی مختلفی وجود داشته باشد) با معانی متفاوت سازه «تار» مقابل هم قرار می‌دهیم و معنی‌هایی که با یکدیگر مطابقت دارند با معانی مختلف سازه دیگر «او» مقابل می‌سازیم و این عمل را تا آنجا تکرار می‌کنیم که تمامی سازه‌های جمله به سازه اول اضافه گردند و معنی جمله را تا آخرین حد محدود سازند. اگر قواعد تعبیر معنایی در يك جمله نتواند معنی واحدی را مشخص سازد، باید قواعد تعبیر معنایی را در مورد جملات

قبل یا بعد از این جمله به کار بست و سازه‌های جملات مذکور را از نظر معنایی با معانی جمله مورد نظر مقابل یکدیگر قرار داد. بدین ترتیب این قواعد در نهایت، معنی جمله را تعبیر می‌کنند.

مثال: سربازان جمله کردند و او با توپ به دروازه کوبید.

می‌خواهیم معنی جمله «او با توپ به دروازه کوبید» را مشخص کنیم. ابتدا باید ژرف ساخت این جمله مشخص شود:



حال اگر معانی مختلف سازه «کوبیدن» را با معانی مختلف سازه «دروازه» در مقابل یکدیگر قرار بدهیم و معانی مختلف منتج از این مقایسه را در مقابل معانی مختلف سازه «توپ» بگذاریم و این عمل را تا آخرین سازه این جمله ادامه دهیم باز به دو معنی متفاوت می‌رسیم:

(الف) او با (توپ جنگی) به (دروازه شهر) کوبید.

(ب) او با (توپ بازی) به (دروازه حریف) کوبید.

بدین ترتیب باید قواعد تعبیر معنایی برای جمله ماقبل (در اینجا «سربازان حمله کردند») مورد استفاده قرار گیرند و پس از آن سازه‌های جمله نخست (او با توپ به دروازه کوبید) با معانی *تک تک* سازه‌های جمله دوم (سربازان حمله کردند) مقایسه شوند. بدین ترتیب تنها معنی اول برای جمله باقی خواهد ماند.

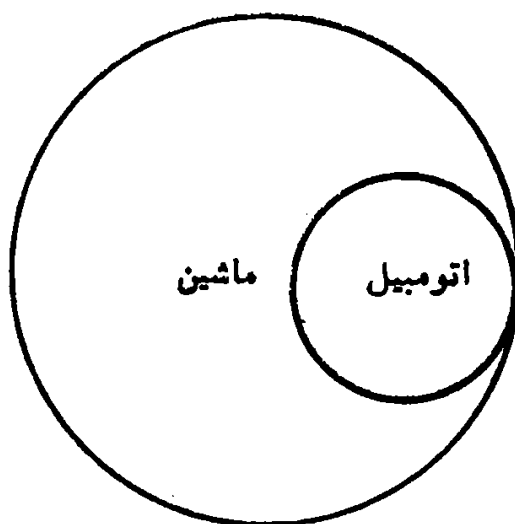
۱۰-۵ ترادف^۱ و تضاد^۲

هرگاه بتوان به جای جزء یا اجزایی از *یک* زنجیره زبانی واحد، جزء یا اجزای دیگری نشان داد، بدون اینکه معنی زنجیره تغییر یابد، عناصر مبادله شده در ترادف با یکدیگرند. مثلاً اگر در جمله «من ماشینم را در خیابان پارک کردم»، به جای «ماشین» از «اتومبیل» استفاده کنیم، بدون تغییر معنا، جمله «من اتومبیل را در خیابان پارک کردم» به دست می‌آید. لذا می‌توان گفت که «ماشین» و «اتومبیل» در ترادف‌اند.

باید توجه داشت که هم معنایی (ترادف) کامل بسیار نادر است، بدین ترتیب که دو عنصر واژگانی به طور معمول در تمامی زمینه‌ها دارای معنی یکسان نیستند. معمولاً *یک* عنصر واژگانی با عنصری دیگر از نظر معنایی صفاتی مشترک پیدا می‌کند که در نتیجه در بافتهای ویژه‌ای با یکدیگر هم معنی می‌شوند. در همان مثال بالا، در بافت ویژه‌ای، «ماشین» و «اتومبیل» با یکدیگر مترادف‌اند ولی در جمله:

من با ماشین ریشم را تراشیدم.

دیگر نمی‌توان به جای «ماشین» از واژه «اتومبیل» استفاده کرد، لذا دیگر «ماشین» و «اتومبیل» در ترادف نیستند. به خاطر عامتر بودن مفهوم «ماشین» نسبت به مفهوم «اتومبیل» است که یکی را زیر مجموعه دیگری می‌سازد:

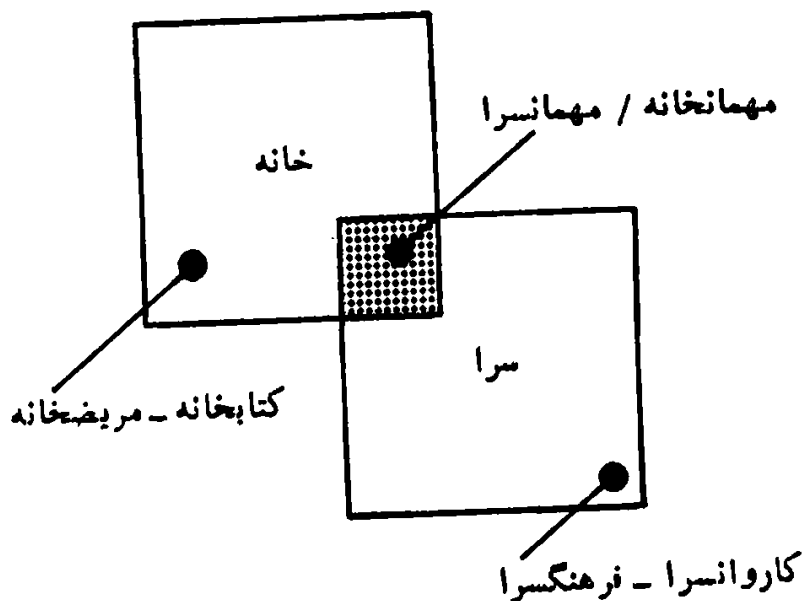


اتفاق می‌افتد که دو واژه مترادف در دو گونهٔ زبانی مختلف مورد استفاده قرار گیرند. به عنوان مثال «یادداشتن» در گونهٔ مشهدی با «بلد بودن» در گونهٔ تهرانی مترادف «به خاطر داشتن» است.

دو واژه هم معنی ممکن است متعلق به دو سبک یا دو گونهٔ موقعیتی خاص باشند. برای نمونه، واژه‌های «همسر»، «شوهر» و «آقا» در بافتها و سبکهای معینی دارای معنی یکسان‌اند. از طرف دیگر دو واژه مترادف ممکن است از نظر بار عاطفی تفاوت داشته باشند. به عنوان مثال واژه‌های «قد بلند» و «دراز» هم معنی‌اند، لیکن واژهٔ نخست دارای بار عاطفی مثبت و واژهٔ دوم دارای بار عاطفی منفی است.

دو واژه مترادف می‌توانند از نظر همنشینی با واژه‌های دیگر، دارای توزیع جداگانه‌ای باشند. برای نمونه واژه‌های «خانه» و «سرا» را می‌توان مترادف دانست ولی در مقابل ترکیب «کتابخانه» صورت «کتابسرا» وجود ندارد. نمودار زیر این پدیدهٔ معنایی را نشان می‌دهد:

به‌خاطر چنین مسائلی، معنی‌شناسان معتقد به هم معنایی مطلق در میان واژه‌ها نیستند. مطالعه واژه‌های متضاد پیچیده‌تر از مترادف‌هاست. عناصر متضاد در زنجیره گفتار معنی مخالف یکدیگر را می‌دهند. ف. ر. پالمر معتقد است که اگر دو واژه دارای يك واژه متضاد باشند این دو کلمه با یکدیگر مترادف‌اند.^۱



بدین ترتیب میان دو واژه «تاریک» و «تیره» هم معنایی وجود دارد. عناصر متضاد را می‌توان به سه دسته متمایز تقسیم کرد:

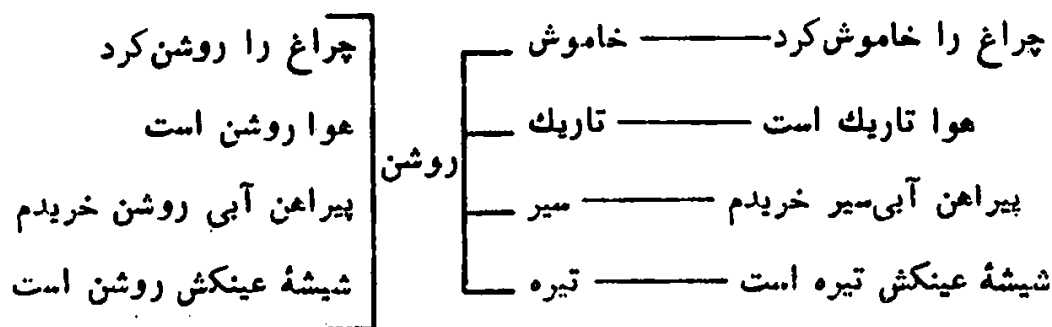


الف) واژه‌هایی که کاربرد منفی یکی، معنی مثبت واژه دیگر را می‌رساند:
 او را دیدم — او را ندیدم
 او مریض است — او مریض نیست

ب) عناصر متضادی که رابطه تضاد میان آنها به معیارهایی نسبی بستگی پیدا می‌کند. به عنوان مثال «کوچک» و «بزرگ» را در جمله‌های زیر مورد توجه قرار دهیم:

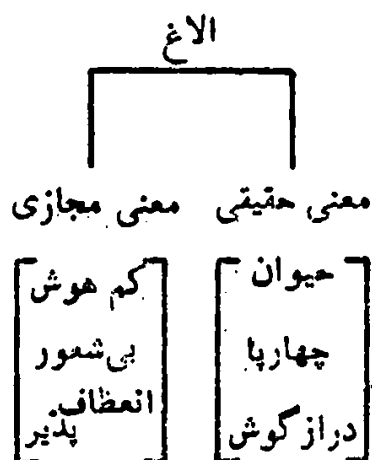
نهنگ کوچکی دیدم (در مقایسه با اندازه طبیعی نهنگ)
 قورباغه بزرگی دیدم. (در مقایسه با اندازه طبیعی قورباغه)
 در اینجا قورباغه هر قدر هم که بزرگ باشد باز از نهنگ کوچک، کوچکتر است.

(ج) يك واژه از نظر معنایی عکس واژه دیگری است:
 او مجرد است ————— او متأهل است
 چراغ را خاموش کردم ————— چراغ را روشن کردم
 يك واژه می‌تواند در یافت‌های مختلف دارای متضادهای متفاوتی باشد، برای نمونه واژه «روشن» را در نظر می‌گیریم:



۱۰-۶ معنی مجازی^۱

معنی مجازی آن معنایی است که به طور تلویحی از لفظ تعبیر می‌گردد. به عنوان مثال کلمه «الاغ» دارای معنی مجازی خاصی است:



اهل زبان در جملات مختلف میان معنی حقیقی و معنی مجازی يك واژه تمایز می‌گذارند، مثال:

او با الاغ خربزه می‌آورد.

عجب الاغی هستی!

در جمله دوم دیگر مسئله چهارپا یا دراز گوش بودن مطرح نیست، زیرا «اسب» نیز چهارپاست و «خرگوش» هم گوش دراز دارد. در این جمله معنی مجازی واژه «الاغ» (ابله، بی‌شعور) مطرح است.

۱۰-۷ معنی عام و معنی خاص

يك واژه ممکن است حوزه معنایی وسیعی را دربر گیرد که خود به حوزه‌های کوچکتری تقسیم شود. به عنوان مثال واژه «گوسفند» حوزه معنایی وسیعی را اشغال می‌کند که حوزه‌های معنایی کوچکتر واژه‌های «قوچ»، «میش» و «بره» را دربر دارد.

قوچ	میش	بره
گوسفند		

۱۰-۸ هم‌آوا^۱ و هم‌نویسه^۲

دو واژه وقتی هم‌آوا هستند که به يك صورت واحد ادا شوند ولی معانی متفاوتی داشته باشند.

غذا - قضا - غزا /qaza/

خوار - خوار /xar/

دو واژه زمانی هم‌نویسه‌اند که در صورت نوشتاری هم‌شکل و دارای معانی متفاوتی باشند.

/ʔoqâb/ - /ʔeqâb/

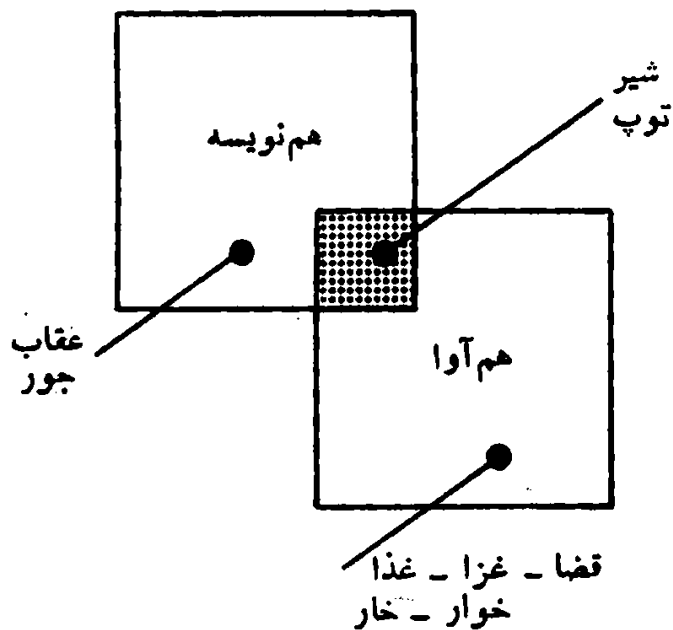
عقاب

/ǰowr/ - /ǰur/

جور

در بعضی مواقع دو واژه می‌توانند هم‌آوا و هم‌نویسه باشند:

توپ - شیر



۱۱ زبان و خط

در § ۳-۲ به دو صورت نوشتاری و گفتاری زبان اشاره شد و تقدم گفتار بر خط ثابت گردید. شکی نیست که زبان نوشتاری (خط) صرفاً برای نمایاندن زبان گفتاری (زبان) ساخته شده است. با این وجود، شاید این تردید برای ما پیش آید که براساس نظریه چومسکی، زبان نوشتاری معتبرتر از زبان گفتاری است. زیرا به دلیل امکان مذاقه و تجدید نظر در هنگام نوشتن، می توان زبان نوشتاری را تا حد بسیار زیادی به توانش زبانی (← § ۸-۴) نزدیک کرد و چون زبانشناسی جدید بررسی توانش زبانی را مبنای مطالعات خود قرار می دهد، باید نوشتار را مهمتر از گفتار دانست. متأسفانه الفبای عادی زبانهای موجود نمی توانند نماینده کامل گفتار باشند زیرا خط (به غیر از خط آوانگار) هر قدر هم که کامل باشد، نمی تواند اختلافات جزئی آوایی و خصوصیات زیر زنجیری گفتار را مشخص سازد. بدین ترتیب باز باید زبان را اصل و خط را وسیله ای ثانوی برای نمایاندن آن دانست.

درباره تاریخچه پیدایش خط و چگونگی تکامل آن نمی توان به طور قاطع اظهار نظر کرد، زیرا چنین نیست که خط معینی در جامعه معینی پیدا شده باشد و سیر تکاملی خود را در همان جامعه طی کرده باشد.

(با اینهمه، دانشمندان تا به امروز به پنج مرحله از تکامل خط دست یافته اند:

تصویر نگاری، اندیشه نگاری، واژه نگاری، هجایی و الفبایی.)

الف) خط تصویر نگار^۱

ابتدایی‌ترین نوع خط است. بعضی از پژوهشگران صورت نخستین و منشأ اولیه خط را نقاشیهایی تصور کرده‌اند که برای نمایاندن يك شی^۲ کشیده شده است.

ب) خط اندیشه نگار^۲

به دلیل نارسایی خط تصویر نگار در نمایاندن معانی و مفاهیمی چون محبت، نفرت و غیره، خط اندیشه نگار به عنوان صورت تکمیل یافته‌ای از خط تصویر نگار به وجود آمد. در این خط هر علامت برای نمایاندن مفهوم خاصی به کار می‌رفت. خط هیروگلیفی^۳ مصریان قدیم از این نوع بوده است.

ج) خط واژه نگار^۴

هر علامت در مقابل يك واژه یا يك واحد دستوری قرار می‌گیرد. خط چینی باستان را باید از این نوع دانست.

د) خط هجایی^۵

هر علامت در مقابل يك هجا قرار می‌گیرد. خطوط میخی عیلامی و بابلی از این نوع هستند.

ه) خط الفبایی^۶

علائم آن در مقابل آواهای زبان قرار می‌گیرند. اکثر قریب به اتفاق خطوطی که در جوامع کنونی به کار برده می‌شوند، از این نوع هستند. این فرض که هر حرف نماینده يك آوا باشد، صرف نظر از خطوط آوانگار (←§۵)، در مورد مابقی خطوط عادی زبان برای همیشه به تحقیق نمی‌پیوندد. تحقق این فرض در مورد زبانهای مختلف نسبی است. الفبای زبانهای مانند ایتالیایی، روسی و آلمانی بیشتر از الفبای زبانهای فارسی، انگلیسی و فرانسه نماینده صدا-

های زبان است. این امر را باید به خاطر تغییر زبان و ثابت ماندن خط دانست. برای مثال واژه «خواهر» در زبان فارسی، نشانگر این واقعیت است که در يك مقطع زمانی خاص به صورت /xâhar/ بوده و در نتیجه تحول زبانی در گفتار به /xâhar/ تبدیل شده و خط فارسی این تغییر آوایی را منعکس نساخته است.

خط کنونی فارسی آواهای زبان فارسی را دقیقاً منعکس نمی‌سازد و از این حیث دارای مختصات است که اهم آنها بدین قرار است:

- برای واکه‌های /a/، /e/ و /o/ نشانه‌ای در خط فارسی وجود ندارد و این امر گاهی باعث اشتباهات تلفظی در خواندن متون می‌شود. برای نمونه، واژه های /kerem/، /karam/، /kerm/ و /korom/ که تلفظ و معنی آنها یکی نیست، همه به صورت «کرم» نوشته می‌شوند.

- بعضی از واجهای زبان فارسی در خط فارسی با بیش از يك نشانه نمایانده می‌شوند:

/z/ به صورت ز، ذ، ض، ظ

/s/ به صورت ث، س، ص

/t/ به صورت ت، ط

/q/ به صورت غ، ق

/h/ به صورت ح، ه

/ʔ/ به صورت ع، ء

این تعدد حروف از آنجاست که بعضی از کلمات عربی با واجهایی که در فارسی وجود نداشته به فارسی وارد شده‌اند و در نتیجه فارسی‌زبانان نزدیکترین واجی را که در زبان خودشان وجود داشته به جای آنها نشانده‌اند. تمایز اصلی این آواها در زبان فارسی بکلی از بین رفته است.

- يك حرف، براساس جایگاه خود در کلمه و بسته به حروفی که در پس و پیش آن قرار می‌گیرند، به چند صورت مختلف نوشته می‌شود. مثال:

ع، ع، ه، ع (تنها، اول، وسط، آخر)

ه، ه، م، ه (تنها، اول، وسط، آخر)

ـ يك حرف ممکن است در بعضی موارد به تلفظ نیاید و ما بازاء هیچ واجی

نباشد. مثال:

«و» در بافت «خـ»: خواهر /xâhar/، خواست /xâst/

«ه» پایانی: خانه /xâne/، جاده /jâdde/

ـ يك حرف می‌تواند به چند صورت مختلف ادا شود. مثال:

«و» به صورت /u/: بود /bud/

به صورت /v/: وارد /vâred/

به صورت /ov/: موز /movz/

به صورت /o/: تو /to/

این نکات و بسیاری نکات دیگر^۱ نشانگر عدم انعکاس کامل زبان گفتاری

فارسی در خط فارسی است. تمامی خطوط الفبایی عادی زبان کم و بیش دارای این

ویژگی هستند که اشاره به یکایک آنها از حوصله این مقال خارج است.

۱- برای اطلاع بیشتر ← معتمد رضا باطنی، زبان و تفکر، تهران، انتشارات زمان،

۱۲ روانشناسی زبان^۱

روانشناسی زبان، نام رشته تازه‌ای است که از پیوند دو دانش زبان‌شناسی و روانشناسی به وجود آمده است. این شاخه علمی، همچون بسیاری دیگر از علوم جدید مانند بیوشیمی (شیمی/زیست‌شناسی)، روانشناسی اجتماعی (روانشناسی/جامعه‌شناسی)، اکونومتری (اقتصاد/ریاضیات) و غیره، نشانگر این واقعیت است که دیگر نمی‌توان میان علوم مختلف مرز مشخصی کشید و آن تقسیم کار افراطی که در گذشته میان علوم وجود داشت، کم‌کم از بین می‌رود.

برای امکان بررسی روشهایی که در رشته روانشناسی زبان به کار می‌روند، ابتدا باید علم روانشناسی را تعریف کرد.

برای يك فرد غیر متخصص متأسفانه واژه «روانشناسی» بسیار گمراه‌کننده است، زیرا این علم برخلاف نامش به هیچ وجه از چیزی به نام روان یا روح صحبت نمی‌کند و به خلاف فلسفه در پی آن نیست که ماهیت روح را بشناسد. روانشناسی به بررسی پدیده‌ها و جلوه‌های روانی و رفتار انسانی می‌پردازد و به مفاهیم و معانی متافیزیکی توجهی ندارد. بنابراین روانشناسان رفتارگرا شاید بهتر می‌بود نام علم روانشناسی را «رفتارشناسی» می‌گذاشتند.

سؤالی که در این مقام پیش می‌آید این است که اصولاً «رفتار» چیست؟ علم روانشناسی کلیه فعالیت‌های انسان را، چه عینی و چه ذهنی، رفتار می‌نامد.

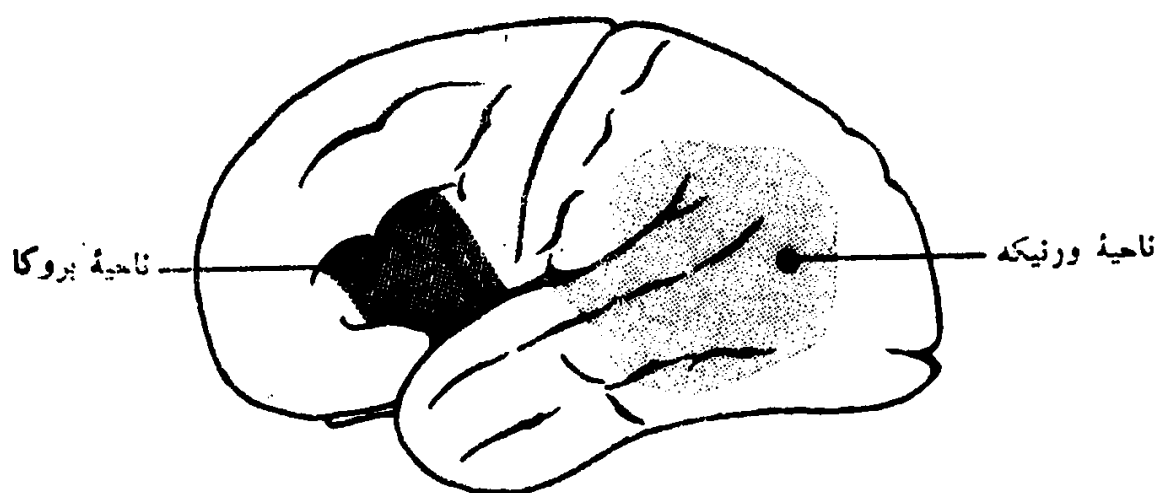
رفتارهای عینی، آن دسته از فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهند که نمود عضلانی دارند؛ مانند خندیدن، خوردن، گریه کردن و غیره. آن دسته از فعالیت‌های انسان که جنبه ذهنی دارند و بیشتر مستلزم فعالیت مغزند، مانند فکر کردن، استدلال و غیره، رفتارهای ذهنی انسان به‌شمار می‌روند.

از آنجا که زبان خود یکی از جنبه‌های رفتار انسانی است، روانشناسی به مطالعه آن می‌پردازد و آن را رفتارزبانی^۱ می‌نامد. رفتار زبانی بنیاد بسیاری از فعالیت‌های عالی ذهن مانند تفکر، استدلال، قضاوت و غیره است و بدین ترتیب مطالعه آن می‌تواند راهگشای کشف اسرار فعالیت‌های عالی ذهن باشد.

این علم، بغیر از زبان‌شناسان و روانشناسان تجربی، برای عصب‌شناسان نیز جالب است. این گروه از دانشمندان مناطق مشخصی از مغز را با تکلم و شنوایی مربوط می‌دانند.

تاکنون کوشش‌های فراوانی برای تعیین مراکز گفتار در مغز انجام گرفته‌است. در این زمینه تمامی نتایج از طریق مطالعه بیمارانی که قربانی حوادثی شده‌اند و صدمات مغزی دیده‌اند به دست آمده است. در سال ۱۸۶۱ یک جراح فرانسوی به نام بروکا^۲، پس از تحقیقات مفصل، ناحیه‌ای را در سومین غشاء چپ مغز، کمی بالاتر از گوش، برای تکلم بسیار مهم دانست. ظاهراً این ناحیه، که امروز به «ناحیه بروکا» معروف است، استعداد تکلم را در خود متمرکز نموده است. ورنیکه^۳، عصب‌شناس معروف آلمانی، در سال ۱۸۷۴ ناحیه‌ای در اطراف وزیر گوش چپ را برای سخن گفتن مؤثر دانست. این ناحیه امروز به «ناحیه ورنیکه» معروف است. علاوه بر این دو ناحیه، ممکن است پیوندهای ژرفتری نیز وجود داشته باشد که متأسفانه درباره آنها چیز زیادی نمی‌دانیم.

روانشناسان تجربی، آزمایش‌هایی را به مرحله اجرا در می‌آورند تا مسائلی از این قبیل را روشن سازند که چگونه مغز واژه‌ها را ذخیره می‌کند و چگونه جمله‌ها



در ذهن طرح ریزی می‌شوند.

جرج میلر^۱، استاد دانشگاه هاروارد، فرایندهای برنامه‌ریزی زبان در مغز را با دستورگشتاری مقایسه کرد. او با کار روی ساختهای نحوی چومسکی دریافت که زمان لازم برای ساختن جملات هسته، کمتر از مدت مورد احتیاج برای ساختن جملاتی است که مجهول، منفی یا استفهامی هستند. این نظریه تأیید می‌کند که مغز با تولید يك جمله هسته آغاز می‌کند و بر روی این جمله‌گشتارهای اختیاری را به کار می‌بندد. بدین ترتیب جمله‌ای مانند «مغازه به وسیله مأمورین بسته شد» در دو مرحله تولید می‌گردد. نخست يك جمله هسته: «مأمورین مغازه را بستند»، سپس تبدیل آن با گشتار مجهول‌ساز به جمله مجهول: «مغازه به وسیله مأمورین بسته شد».

۱-۱۲ فراگیری زبان در کودک

یکی از مهمترین مسائلی که توجه روانشناسی زبان را به خود جلب کرده است، روند فراگیری زبان در کودک است. در این مطالعه به چند نکته شگفت‌آور برمی‌خوریم: نخست اینکه کودک نظام پیچیده زبان را با سهولت و سرعتی حیرت‌انگیز در حداکثر دو سال، یعنی در فاصله بین دو تا چهار سالگی فرا می‌گیرد. دوم اینکه کودک در فراگیری این نظام پیچیده احتیاج به آموزش مکتبی ندارد و

کافی است در محیطی که زبان در آن صحبت می‌شود زندگی کند.

(یکی از ویژگیهای زبان آموزی کودک جنبه جهانی آن است) بدین ترتیب که کودکان سرتاسر جهان، قطع نظر از جامعه، فرهنگ و نحوه پرورش متفاوت، در زبان آموزی از الگوی ثابتی پیروی می‌کنند. برای نمونه کودکان طبیعی در سراسر دنیا بین ۱۰ تا ۱۲ ماهگی اولین کلمات را بر زبان می‌آورند (واکنش کودک در برابر آهنگ یا لحن کلام همیشه زودتر از واکنش او در برابر معنی کلمات است. کودکان ابتدا فهم زبانی را کسب کرده و بعد به مهارت تکلم دست می‌یابند و در حدود دو سالگی رفته رفته به ساختن جملات بسیار ساده با صورتی مقطع و ناقص می‌پردازند. برای ساختن این جملات از دستوری استفاده می‌گردد که مخصوص کودک است و با دستور زبان بزرگسالان تفاوت دارد. کودک در چهار سالگی درباره آنچه تجربه کرده می‌تواند صحبت کند و یا حرف دیگران را بفهمد.

امروزه برای توجیه چگونگی فراگیری زبان در کودک به دو نظریه متفاوت

برمی‌خوریم:

(الف) نظریه اکتسابی بودن زبان

(ب) نظریه تکاملی زبان

روانشناسان رفتارگرا، یادگیری زبان را نتیجه ایجاد رشته‌ای از پیوندها می‌دانند که بین يك دسته محرك و يك دسته پاسخ برقرار می‌گردد و بدین دلیل اعتقاد آنها به اکتسابی بودن زبان است.

ب.ف. اسکینر^۱، روانشناس رفتارگرا، در کتاب «فقد زبانی^۲ خود، یادگیری زبان را ایجاد يك رشته عادات صوتی در کودک می‌داند، بدین ترتیب که کودک به صداها و کلماتی که پدر و مادر و اطرافیان برای صحبت با وی و یا میان خودشان به کار می‌برند گوش می‌دهد و بتدریج شروع به تقلید آن صداها می‌کند. با تولید صداهایی که برای اطرافیان مفهوم است، کودک پاداشی دریافت می‌کند و این موفقیت و

پاداش سبب تشویق وی در به کار بردن مجدد آن الگوی صوتی خاص می‌گردد. اگر صداهایی که توسط کودک تولید می‌شود شبیه به صداهای بزرگسالان نباشد، پاداشی در کار نخواهد بود و این عدم موفقیت باعث از بین رفتن آن الگوی صوتی نادرست می‌گردد.

برای مثال، کودک در موقعیتهای مختلف شیء معینی را می‌بیند و واژه توپ را در ارتباط با آن می‌شنود و بدین ترتیب یاد می‌گیرد که هر وقت بخواهد به آن شیء اشاره کند باید کلمه «توپ» را به کاربرد. اگر این کودک در محیط انگلیسی‌زبان بزرگ شود، واژه *ball* را به همین منظور به کار خواهد برد.

توجیه رفتارگرایان را در این مورد باید جالب دانست، ولی متأسفانه این نظریه نمی‌تواند پاسخ قاطعی به دو پرسش اساسی بدهد:

- چرا کودک زبان مادری خود را با چنین سهولت و در چنین مدت کوتاهی فرا می‌گیرد؟

- چرا فراگیری زبان در کودک در سراسر جهان از الگوی ثابتی پیروی می‌کند؟ در سالهای اخیر برخی از دانشمندان ذهن‌گرا برای توجیه این مسائل، نظریه جدیدی که در واقع مکمل نظریه «اکتسابی بودن زبان» است، ارائه کرده‌اند و به همین دلیل آن را «نظریه تکاملی» نامیده‌اند.

(چومسکی، یکی از پیشروان این نظریه، معتقد است که ذهن انسان در هنگام تولد تصورات ناآگاه و پیش ساخته‌ای از ساخت بنیادی زبان دارد و همین امر باعث می‌گردد تا فراگیری زبان در کودک با چنین سهولت و در چنین مدت کوتاهی میسر گردد. کودک به اطلاعات زبانی که از محیط خود دریافت می‌کند، با توجه به ساخت ذهنی خود، نظام مطلوبی می‌بخشد و در هر مرحله از رشد زبانی خود «دستور» خاصی برای زبانی که در معرض آن قرار گرفته استخراج می‌کند و جمله‌های خود را بر مبنای آن «دستور» تولید می‌کند. کودک در این دستور بتدریج تجدید نظر می‌کند و سرانجام آن را به صورتی در می‌آورد که به دستور زبان بزرگسالان شباهت نزدیک

پیدا می‌کند.

این نظریه به هیچ وجه مغایر با نظریه رفتارگرایان نیست. زیرا در هر حال اگر کودک در معرض زبان قرار نگیرد، هیچگاه زبان را فرا نخواهد گرفت و این امر درباره دیگر رفتارهای انسانی که اساس تکاملی دارند نیز صادق است.

۱۲-۲ زبان و حیوانات

در آثار اقوام مختلف غالباً به کتابهایی برمی‌خوریم که در آنها حیوانات سخن می‌گویند. برای نمونه می‌توان کتاب کلیله و دمنه را مثال زد که به زبان فارسی است و در آن داستانهای بسیاری از حیوانات نقل شده است. قبل از هر چیز در اینجا باید دو گونه سخن گفتن را از یکدیگر تشخیص دهیم. سخن گفتن می‌تواند معنای «برزبان آوردن کلمات» را داشته باشد، که در این صورت طوطی که سلام می‌کند و خوش آمد می‌گوید نیز قادر به سخن گفتن است. معنی دوم «سخن گفتن» «کاربرد منطقی زبان» است، و آنچه مورد نظر است همین است. مسئله‌ای که برای روانشناسان زبان قابل بررسی است یافتن پاسخ برای این پرسشهاست:

- آیا حیوانات نیز برای خود زبان دارند؟

- آیا تفاوتی میان زبان انسان و نظام ارتباطی حیوانات وجود دارد؟

هدف ما بدین ترتیب پاسخ به این پرسش خواهد بود که آیا حیوانات توانایی کاربرد منطقی زبان را دارند یا نه؟ برای جواب به این سؤال باید ابتدا به مقایسه چگونگی ارتباط در میان حیوانات و زبان انسان پرداخت.

دانشمندان در مسیر بررسی این مسئله دو نظریه مختلف را ارائه کرده‌اند:

الف) نظریه پیوستگی: زبان انسان دنباله زبان حیوان است و تفاوت میان زبان انسان و حیوان، کمی است.

ب) نظریه گسستگی: زبان انسان از بنیاد با نظام ارتباطی حیوانات تفاوت دارد و این تفاوت کیفی است.

طرفداران نظریه پیوستگی، به نوعی میمون آفریقایی به نام «سرکوپیتکوس پیژریتروس»^۱ استناد می‌کنند که فریادهایش حدفاصل بین فریادهای پستانداران اولیه و زبان تکامل یافته انسان است.

طرفداران نظریه گسستگی، مقایسه زبان انسان و نظام ارتباطی حیوانات را همان قدر نامربوط می‌دانند که مقایسه زبان چینی با مجموعه‌ای از علایم راهنمایی را. در مورد ساخت و نقش نظام ارتباطی حیوانات تحقیقات فراوانی صورت گرفته است. بعضی از خرج‌چنگها هنگام قرار گرفتن در مقابل یکدیگر پیامهای تهاجمی رد و بدل می‌کنند و حتی مشخص گردیده که در مورد آنها بلند کردن شاخک از نظر تهاجمی تأثیر بیشتری از بلند کردن پا دارد.

در مورد علایم صوتی، بر روی پرندگان تحقیقات زیادی انجام شده است. اعلام خطر در میان بسیاری از پرندگان به صورت صفیری ممتد است و ضفیر منقطع هنگام جفت‌یابی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مورچگان برای مطلع ساختن هم‌نوعان خود از منبع گردآوری آذوقه، ترشحی از دهان خود به زمین می‌ریزند و این ترشح مسیر رسیدن به منبع را مشخص می‌سازد. زنبور عسل از طریق آنچه به نام «رقص زنبوران عسل» معروف شده است، اطلاعات لازم را درباره جهت و فاصله منبع خوراک به هم‌نوعان خود منتقل می‌کند. این زنبور با نوع لرزش و حرکاتی که به بدن خود می‌دهد فاصله کند و تا منبع خوراک را مشخص می‌سازد و با قوسی که بدن حیوان در خلال رقص به خود می‌گیرد زاویه خورشید را نسبت به محل مورد نظر معین می‌کند.

با تمامی پیچیدگیهایی که برای ایجاد ارتباط میان حیوانات وجود دارد، می‌توان يك تفاوت اساسی میان زبان انسان و حیوانات تشخیص داد و آن خلأیت و بارور بودن زبان انسان از سویی و کلیشه‌ای بودن نظام ارتباطی حیوانات از سوی دیگر است.

حیوانات تنها در مورد مسائل بسیار محدودی می‌توانند با یکدیگر ایجاد ارتباط کنند، در حالی که در مورد انسان چنین نیست. زبانهای انسانی چنان ساخته شده‌اند که می‌توانند از تعداد محدودی واژه، به یاری تعدادی محدود قاعده، تعداد نامحدودی جمله بسازند. این خلاقیت در هیچیک از نظامهای ارتباطی حیوانات وجود ندارد.

ویژگی بسیار مهم دیگری که مخصوص زبان انسان است تجزیه‌پذیری است. زنجیره گفتار بشری را می‌توان در دو سطح تکواژی (تجزیه اول) و واجی (تجزیه دوم) تجزیه نمود، در حالی که این عمل در مورد نظام ارتباطی حیوانات میسر نیست. مسئله دیگری که در زبان انسان قابل توجه است قشر شکنی است، بدین ترتیب که انسان می‌تواند خارج از محدوده زمان و مکان از زبان خود استفاده کند. مسئله استفاده از زمانهای مختلف (حال، گذشته، آینده) در ایجاد ارتباط عاملی است که در هیچیک از نظامهای ارتباطی حیوانات وجود ندارد. نظام ارتباطی حیوانات اساساً وابسته به عاطفه است و جدا از آن نیست. این مطلب یکی دیگر از عوامل تمایز میان زبان انسان و حیوان است.

بدین ترتیب، هرچند بسیاری از حیوانات دارای نظام تفهیم و تفهم خاص خود هستند، خصوصیات نظام ارتباطی آنها با زبان انسان قابل مقایسه نیست.

۱۳ جامعه‌شناسی زبان

جامعه‌شناسی زبان، به‌مانند روانشناسی زبان، یکی از علوم جدیدی است که از تلاقی دو علم (جامعه‌شناسی/زبان‌شناسی) جوانه زده است. این دانش نوپا زبان را به‌عنوان ابزاری جهت ارتباط میان افراد اجتماع و در رابطه با گروه یا جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. نمونه‌وار به شرح بعضی از مسائل گوناگون مورد بحث در جامعه‌شناسی زبان می‌پردازیم.

۱-۱۳ قلمرو زبان و محدوده کشور

در ذهن بسیاری از مردم این تصور وجود دارد که هر يك از کشورهای جهان دارای زبان مخصوص به‌خود است. بدین‌معنی که مثلاً در آلمان به آلمانی، در ترکیه به ترکی، و در سوئیس به سوئسی سخن گفته می‌شود. بدین‌سان تعریف جغرافیایی زبان، زبانهای استرالیایی، بریتانیایی و آمریکایی را از یکدیگر جدا می‌سازد و زبانهایی را که در سوئیس به‌کار می‌روند یکی می‌شمارد! (از طرف دیگر، تابعیت نمی‌تواند مشخص‌کننده زبان مورد استفاده باشد. برای نمونه می‌توان بلژیکیها را نام برد، که در عین بلژیکی بودن به زبان فرانسه صحبت می‌کنند)

(بدین ترتیب مرزهای زبانی يك کشور الزاماً بر مرزهای سیاسی آن منطبق نیست.)

زبانهایی را مانند انگلیسی و فرانسه می‌توان نام برد که قلمرو آنها از مرزهای

سیاسی چندین کشور می‌گذرد. از طرف دیگر کشورهایی مانند هندوستان و شوروی وجود دارند که در حوزه سیاسی آنها به بیش از يك زبان صحبت می‌شود. حتی می‌توان کشورهایی مانند آمریکا را نام برد که زبانی مخصوص به خود ندارند.

در برخورد با این شقوق متعدد، جامعه‌شناسان زبان به جای «زبان» از تعبیر «جامعه زبانی»^۱ استفاده می‌کنند. آنها جامعه زبانی را به عنوان گروهی از مردم که می‌پندارند به زبان واحدی سخن می‌گویند، تعریف می‌کنند. این امر که فرضاً زبانهای آلمانی و هلندی به رغم تمامی تشابهات موجود بین آنها به عنوان دوزبان جداگانه در نظر گرفته شوند و تمامی گویشهای چینی با تمامی تفاوت‌هایشان به عنوان يك زبان واحد طبقه‌بندی گردند، سیاست خاصی است که به خاطر وحدت میان مردم، آگاهانه از طرف دولت‌ها اتخاذ شده و به اجرا درآمده است.

پس از جنگ جهانی دوم در چهار گوشه جهان، بخصوص در آسیا و آفریقا، کشورهای جدیدی به وجود آمدند که اغلب به عنوان يك کشور مستقل سابقه تاریخی نداشتند. این کشورها کوشیدند تا به عنوان یکی از ارکان ملی خویش، زبانی ملی برای خود پدید آورند. برای نمونه می‌توان کشور اندونزی را مثال زد که زبان همگانی ملی به وجود آورد، یا کشور اسرائیل که زبان مرده عبری را دوباره زنده کرد و به عنوان زبان ملی خود در نظر گرفت.

۱۳-۲ گوناگونیهای زبانی

در محدوده يك کشور می‌توان شاهد کاربرد زبانهای گوناگونی بود که بر حسب ناحیه جغرافیایی، شرایط فرهنگی، طبقه اجتماعی، مذهب، وضعیت تاریخی، حرفه و بسیاری عوامل دیگر از یکدیگر متمایز می‌گردند.

بررسی این تفاوت‌های زبانی و مرتبط ساختن آنها با عوامل غیر زبانی، که در جامعه موجب تمایزاتی می‌گردد، یکی دیگر از مسائلی است که در حوزه جامعه-

شناسی زبان قرار می‌گیرد. این گوناگونیها عبارتند از:

گونه^۱: شکلی خاص و مفهوم از تلفظ زبان معیار در نواحی جغرافیایی یا موقعیتهای فرهنگی مختلف. مانند: گونه مشهدی، گونه اصفهانی، گونه جاهلی.

گوش^۲: نظام زبانی خاصی که در ناحیه جغرافیایی ویژه‌ای مورد استفاده قرار گیرد و از نظر دستوری و واژگانی با زبان معیار کاملاً متفاوت باشد، به‌طوری‌که بدون آموزش، درک آن میسر نگردد. مانند: گوش کردی، گوش گیلکی، گوش آذری.

اینکه گونه‌ها و گویشها چگونه به وجود آمده‌اند کاملاً مشخص نیست ولی فرض براین است که در يك مقطع زمانی خاص تنها يك زبان وجود داشته که تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی و غیره، در نقاط مختلف به‌طور جداگانه تحول یافته و گونه‌ها و گویشها را پدید آورده است. ضمناً یکی از گویشها به تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی حامل فرهنگ غنیتری گردیده و شاخصیت بیشتری پیدا کرده و احیاناً به‌مقام زبان ملی ترفیع یافته است.

سبك^۳: به شیوه‌ها و کاربردهای گوناگون زبان برای منظوره‌ای متفاوت روزه‌ره اطلاق می‌گردد. هر فرد به‌طور طبیعی تنها به يك زبان صحبت می‌کند ولی می‌تواند از سبکهای گوناگونی بر حسب موقعیت استفاده کند. سبك زبان را می‌توان بسته به سه عامل مهم دانست: موضوع، وسیله بیان و رابطه اجتماعی گوینده و شنونده^۴.

موضوع سخن در سبکی که به کار برده می‌شود، بسیار مؤثر است. به‌همین منظور سبك زبانی دانشمندی که در مورد فیزیک سخنرانی می‌کند با سبك زبانی همان دانشمند هنگام گفتگو با همسرش تفاوت دارد. جایجایی این سبکهای مختلف موجب خنده یا تعجب خواهد شد.

۱- dialect ۲- patois ۳- style ۴- نقل از: محمد رضا

باطنی، چهار گفتار درباره زبان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵، ص ۸۷.

این مسئله که زبان به صورت گفتار به کاربرده شود یا نوشتار، همان عامل وسیله بیان را تشکیل می‌دهد. در هر زبان میان گفتار و نوشتار به تفاوت‌هایی برمی‌خوریم که رعایت آنها لازم است. (— § ۱۱). این تفاوت‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) آوایی: چنانکه در فارسی گفتاری می‌گوییم «دیگه بسه» /dige base/ ولی می‌نویسیم «دیگر بس است» /digar basast/.

ب) واژگانی: چنانکه در فارسی گفتاری واژه‌هایی مانند «الآن، اردنگ، الم‌شنگه» را راحت به کار می‌بریم ولی در نوشتن، کاربرد آنها را مشروط و مقید می‌سازیم.

ج) دستوری: برای نمونه در فارسی گفتاری از «—ش» فاعلی، که در قدیم به کار می‌رفته، استفاده می‌شود، مانند «به من گفتش»، در حالی که در نوشتار تنها صورت «به من گفت» به کار می‌رود.

رابطه اجتماعی میان گوینده و شنونده عامل سوم تعیین است. برای نمونه، صورتهای زیر، هرچند از نظر معنایی یکسان هستند، رابطه اجتماعی گوینده و شنونده را نشان می‌دهند:

— از حضورتان استدعا می‌کنم سکوت بفرمایند.

— ساکت باشید.

— ساکت شو.

— خفه شو.

هر گوینده فارسی زبان می‌داند که در تماسهای خود با دیگران باید از سبک گفتاری خاصی، که منعکس کننده رابطه اجتماعی فیما بین است، استفاده کند.

کاربرد سبک زبانی نامناسب موجب واکنش شنونده یا خواننده خواهد شد.

این امر در ترجمه متون می‌تواند نتیجه‌ای مضحك یا نامطلوب داشته باشد.

مثال: خواهش می‌کنم اینجا بنشینید تا من برگردم.

خواهش می‌کنم اینجا بتمرکید تا من برگردم!

شیخ به رحمت ایزدی پیوست.

شیخ مرد!

جامعه‌شناسان زبان سعی بر این دارند تا سبک‌های زبانی مختلف را بازمینه‌های اجتماعی آن بنا بافتهای موقعیتی همبسته سازند. بازیل برنشتین^۱، جامعه‌شناس انگلیسی، معتقد است که خانواده‌های طبقه کارگر انگلستان تمایل به استفاده از نوعی زبان غیر رسمی و مختصر دارند و خانواده‌های طبقه متوسط از زبان رسمیتری استفاده می‌کنند. بحث در مورد درستی یا نادرستی این نظریه از حوصله این کتاب خارج است، ولی باید متذکر شویم که در این مورد هنوز مطالعاتی بر روی زبان فارسی صورت نگرفته و جا دارد که زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان ایرانی به آن توجه بیشتری مبذول دارند.

۱۳-۳ زبان میانجی

هرگاه دو فرد یا دو گروه، به زبان مادری یکدیگر آشنایی نداشته باشند و برای ایجاد ارتباط از زبان سومی استفاده کنند، وسیله ارتباطی مذکور در حکم یک زبان میانجی خواهد بود. برای نمونه، وقتی یک فرانسه زبان و یک فارسی زبان به انگلیسی با یکدیگر صحبت می‌کنند، یا یک ژاپنی و یک ترک به فرانسه مکاتبه می‌کنند، در واقع زبان انگلیسی و فرانسه را به عنوان زبان میانجی به کار می‌برند. در زبان‌شناسی برای زبانهای میانجی اصطلاح «زبان فرانکها»^۲ به کار برده می‌شود. منشأ این نامگذاری زبانی است که در هنگام جنگهای صلیبی در بنادر دریای مدیترانه، وسیله ارتباط میان اقوام مختلف بوده است. یکی از مهمترین عوامل پیدایش زبان میانجی همان وجود جوامع چندزبانه است. در چنین جوامعی، زبانی که به عنوان زبان رسمی کشور انتخاب می‌گردد،

برای کسانی که زبان مادریشان با زبان رسمی متفاوت است، حکم زبان میانجی را پیدا می‌کند. برای نمونه زبان فارسی جهت ایجاد ارتباط میان يك كرد و يك ترك به عنوان زبان میانجی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کاربرد زبان میانجی منحصر به داخل جوامع چندزبانه نیست، بلکه می‌تواند به عنوان وسیله ارتباطی میان ملت‌ها و جوامعی که زبانهای ملی متفاوتی دارند به کاربرده شود. برای مثال، زبان روسی نه تنها زبان رسمی و زبان میانجی اقوام مختلف در داخل کشور اتحاد جماهیر شوروی است، بلکه به عنوان زبان میانجی در اروپای شرقی نیز به کار می‌رود. زمانی زبان فرانسه بیش از هر زبان دیگر به عنوان زبان میانجی در سطح جهان به کاربرده می‌شد، ولی پس از چندی جای خود را به زبان آلمانی و بعد از آن به زبان انگلیسی داد.

برای سخنگویان زبانهای مختلف این امکان وجود دارد که در تماس بایکدیگر، زبان میانجی طبیعی خود را ساده کنند و عناصر قرضی فراوانی، چه دستوری و چه واژگانی، از زبان یا زبانهای دیگر در آن وارد سازند. بدین ترتیب، زبان طبیعی اولیه، پس از تغییرات بیشماری، به عنوان زبان میانجی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. زبان مخلوطی که از این راه به وجود می‌آید «پی جین»^۱ نامیده می‌شود. برای نمونه می‌توان پی جین ملانزی را نام برد که برپایه انگلیسی پرورده شده است. هرگاه پی جین مدتی دراز در يك ناحیه به کار رود، برای گروهی از مردم به صورت زبان مادری در می‌آید. به چنین زبان میانجی خاص «کریول»^۲ گفته می‌شود. در جزیره هائیتی به نوعی کریول که بر بنیاد فرانسه قرار گرفته، صحبت می‌شود.

۱۴ نسبیت در زبان

با مقایسهٔ زبانهای مختلف می‌توان به تفاوت‌هایی که میان آنها وجود دارد پی برد. این تمایزات می‌توانند مربوط به ساختمانهای دستوری متفاوت یا عدم تطابق کامل دامنهٔ اطلاق واژه‌ها در دو زبان، یا ناشی از اختلاف فرهنگ و تمدن و عادات و رسوم دو قومی که به آن دو زبان مختلف سخن می‌گویند، باشند.

اختلاف ساختمان دستوری زبانها و عدم تطابق کامل دامنهٔ اطلاق واژه‌های آنها بخشی را در زبان‌شناسی مطرح کرده است که به آن «نسبیت در زبان» می‌گویند. بنجامین لی وورف^۱، یکی از شاگردان سایپر، ساخت فکر و در نتیجه برداشت کلی هر فرد از جهان خارج را تابع ساخت ویژهٔ زبان بومی آن فرد می‌داند. بدین- ترتیب افراد هر جامعهٔ زبانی نسبت به جهان پیرامون خود نگرش ویژه‌ای خواهند داشت.

وورف با بررسی و تجزیه و تحلیل اصطلاحات مربوط به زمان و مکان در زبانهای سرخپوستان آمریکا به این نتیجه رسید که زبانهای مذکور دربارهٔ زمان و مکان نگرشی را نشان می‌دهند که تصور آن برای يك اروپایی میسر نیست^۲

بحث درمورد نسبیت در زبان ما را به این نتیجه می‌رساند که جهان‌آنچنان درك می‌شود که ترسیم شدهٔ زبان ماست، و چون هر زبان تصاویر متفاوتی از جهان

۱- Benjamin Lee whorf ۲- رجوع شود به زبان‌شناسی جدید، ص ۱۳۳.

خارج به دست می دهد، پس سخنگویان زبانهای مختلف در قالب مقولات نسبی زبان خود، جهان را درك می کنند.

به رغم تمامی مثالها و نمونه هایی که وورف برای توجیه نظریه خود ارائه می کند، هنوز نمی توان آرای وی را از نظر تجربی ثابت شده دانست. برای نمونه می توان در اینجا مقایسه ای از زبان فارسی و انگلیسی ارائه کرد:

به عنوان نمونه برای کلمه *cousin* در انگلیسی می توان نمودار زیر را ارائه کرد:

Cousin

--	--	--	--	--	--	--	--

پسر خاله دختر خاله پسر عمو دختر عمو پسر دایی دختر دایی پسر عمه دختر عمه

در زبان انگلیسی برای هشت خویشاوند مشخص تنها يك کلمه مورد استفاده قرار می گیرد. بدین ترتیب براساس فرضیه وورف، هیچ انگلیسی زبانی نمی بایست میان این هشت خویشاوند تفاوتی احساس کند، در صورتی که چنین نیست و این مسئله تنها در نامیدن خویشاوندان می تواند اشکالی ایجاد کند.

این نکته را باید قبول داشت که هر زبان به طور جداگانه، برحسب شرایط زمانی و مکانی خاص خود، ساخت و برش متفاوتی را در حل مسئله نامگذاری پدیده ها انتخاب می کند. به همین دلیل در زبان اسکیمو به کلماتی برمی خوریم که دوازده نوع یخ را از یکدیگر متمایز می سازند، در عربی برای بیش از سی نوع شتر اسامی جداگانه ای وجود دارد و در زبان ولشی (ولزی) برای دو رنگ سبز و آبی تنها کلمه *glass* به کار می رود. (این بدان معنی نیست که برای يك فارسی زبان تصور انواع شتر میسر نباشد، یا يك ولشی زبان نتواند رنگ سبز را از آبی تشخیص دهد. این برشهای گوناگون زبانی تنها به خاطر آن است که هر جامعه زبانی، برحسب میزان اهمیتی که برای حوزه ای خاص قایل است، تقسیم بندی ویژه ای برای آن در

نظر می‌گیرد. به همین دلیل، به خاطر اهمیت مسئله خویشاوندی در ایران، حوزه روابط خویشاوندی در زبان فارسی در مقایسه با زبان انگلیسی ظریفتر برش یافته، درحالی‌که زبان اسکیمو برای آبهای منجمد تقسیم‌بندی ظریفتری نسبت به آنچه در زبان فارسی وجود دارد قابل شده است. به‌رحال مسئله «نسبیت در زبان» امروزه یکی از مباحث داغ زبان‌شناسی است و اظهار نظر قطعی درباره پژوهشهایی که در این باره شده و می‌شود، احتیاج به تحقیقات مفصلتری دارد.

واژه‌نامه (I)

آ

phonemic arrangement

آرایش واجی

syllable arrangement

آرایش هجایی

phone

آوا

phonic, phonetic

آوایی

phonetician

آواشناس

phonetics

آواشناسی

articulatory phonetics

آواشناسی تولیدی

auditory phonetics

آواشناسی شنیداری

acoustic phonetics

آواشناسی فیزیکی

sound-symbolism

آوانمادی

phonetic transcription

آوانویسی

intonation

آهنگ

falling intonation

آهنگ افتان

low pitch

آهنگ بم

rising intonation

آهنگ خیزان

high pitch

آهنگ ریز

الف

phonological transformation

ابداال واجی

ambiguity	ابهام
grammatical ambiguity	ابهام دستوری
structural ambiguity	ابهام ساختی
transformational ambiguity	ابهام گشتاری
bilingual community	اجتماع دو زبانه
parts of speech	اجزای کلام
adjunct/conjunction	ادات
communication	ارتباط
communicative	ارتباطی
substantive	اسم
predication	اسناد
attributive	اسنادی
derivation	اشتقاق
derivative	اشتقاقی
idiom	اصطلاح
hushing sounds	اصوات پاشیده
back sounds	اصوات پسین
front sounds	اصوات پیشین
central sounds	اصوات میانی
pattern	الگو
duration	امتداد
organs of speech	اندامهای گفتار
ideograph	اندیشه‌نگار
closure	انسداد
stop	انسدادی
explosive/plosive	انفجاری

ب

load	بار
amelioration	بار مثبت

semantic load	بار معنایی
context	بافت
context free	بافت آزاد
situational context	بافت موقعیتی
semantic component	بخش معنایی
syntactic component	بخش نحوی
phonological component	بخش واجی
unstressed	بدون تکیه
meaning postulates	بدیهیات معنایی
languages in contact	برخورد زبانها
glossematics	بررسی مشخصات بنیادی
binary cut	برش دو شقی
retroflexion	برگشتگی
retroflex	برگشته
language planning	برنامه‌ریزی زبانی
frequency	بسامد
stop	بستواج
bilabial stop	بستواج دولبی
aspirated stop	بستواج دمیده / بستواج نفسی
stem	بن
clause	بند
plosive	بندشی
intonationless	بی‌آهنگ
clitic	بی‌تکیه
back of tongue	بیخ زبان
anomalists	بیقاعدگرایان
meaningless	بی‌معنی
interdental	بین‌دندانی
voiceless	بی‌واک

پ

interrogative	پرسشی
dorsal	پس‌زبانی
dorso-alveolar	پس‌زبانی - لثوی
guttural	پس‌کامی
retraced	پس‌کشیده
suffix	پسوند
nominal suffix	پسوند اسمی
derivational suffix	پسوند اشتقاقی
verbal suffix	پسوند فعلی
post-dental	پشت‌دندانی
dorsal	پشت‌زبانی
post-palatal	پشت‌سخت‌کامی
message	پیام
ending	پی‌بند
pre-dorsal	پیش‌زبانی
pre-palatal	پیش‌سخت‌کامی
prefix	پیشوند
corpus	پیکره محدود
agglutination	پیوند

ت

vocal cord	تارآوا
contrast	تباين
first articulation	تجزیه اول
binary analysis	تجزیه دوشقی
double articulation	تجزیه دوگانه
second articulation	تجزیه دوم
constituent analysis	تجزیه سازه
prescriptive	تجویزی

positivism	تحصیلی
structural analysis	تحلیل ساختی
immediate constituent analysis	تحلیل سازه‌های پیاپی
synonymy	ترادف
complex	ترکیب
synthetic	ترکیبی
antonymy	تضاد معنایی
semantic interpretation	تعبیر معنایی
phonetic change	تغییر آوایی
grammatical change	تغییر دستوری
linguistic change	تغییر زبانی
sound shift/sound change	تغییر صوتی
semantic change	تغییر معنایی
phonemic change	تغییر واجی
lexical change	تغییر واژگانی
mutual understanding	تفاهم متقابل
opposition	تقابل
segmentation	تقطیع
trilled	تکریری
morpheme	تکواژ
autonomous morpheme	تکواژ آزاد
derivative morpheme	تکواژ اشتقاقی
base morpheme	تکواژ پایه
conjunctive morpheme	تکواژ تصریفی
grammatical morpheme	تکواژ دستوری
morphology	تکواژ شناسی
lexical morpheme/lexeme	تکواژ قاموسی
allomorph	تکواژ گونه
bound allomorph	تکواژ گونه مقید
bound morpheme	تکواژ مقید

functional morpheme	تکواژ نقش‌نما
dependent morpheme	تکواژ وابسته
stress	تکیه
primary stress	تکیه اصلی
sentence accent	تکیه جمله
secondary accent	تکیه دوم
tertiary accent	تکیه سوم
lexical accent	تکیه واژگانی
pronunciation	تلفظ
standard pronunciation	تلفظ استاندارد
semantic distinction	تمایز معنایی
frequency	تواتر
sequence	توالی
competence	توانش
distribution	توزیع
complementary distribution	توزیع تکمیلی
discription	توصیف
discriptive	توصیفی
blade of tongue	تیغه زبان

ج

speech community	جامعه زبانی
sociolinguistics	جامعه‌شناسی زبان
substitution	جانشین‌سازی
paradigmatic	جانشینی
initial position	جایگاه آغازی
predication slot	جایگاه اسناد
final position	جایگاه پایانی
locative	جایگاهی
sentence	جمله

simple sentence	جمله ساده
compound sentence	جمله مرکب
language universals	جهانیهای زبانی

چ

glottis	چاکنای
glottal stop	چاکنایی انسدادی
polysemy	چند معنایی

ح

case	حالت
redundancy	حشو
pharynx	حلق
glottal	حلقی
larynx	حنجره
laryngeal	حنجره‌ای
expression plane	حوزه لفظ
content plane	حوزه معنا
semantic field	حوزه معنایی

خ

prosodic features	خصوصیات زبر زنجیری
alphabetic writing	خط الفبایی
ideograph	خط اندیشه نگار
pictograph	خط تصویر نگار
logograph	خط واژه نگار
syllabic	خط هجایی
productivity	خلاقیت
neutral	خنثی
neutralization	خنثی شدن

nasal	خیشوی
-------	-------

د

significant	دال
diachronic	در زمانی
axternal open juncture	درنگ باز بیرونی
binary system	دستگاه دو شقی
grammar	دستور
relational grammar	دستور رابطه‌ای
generative grammar	دستور زایشی
traditional grammar	دستور زبان سنتی
finite state grammar	دستور زبان مرحله‌ای
structural grammar	دستور ساختاری
phrase structure grammar	دستور گروه‌ساختی
transformational grammar	دستور گشتاری
transformational-generative grammar	دستور گشتاری - زایشی
linguistic change	دگرگونی زبانی
signification	دلالت
aspiration	دمش
dental	دندانی
bilabial	دولبی
duration	دیرش / امتداد

ذ

mentalism	ذهن‌گرایی
mental	ذهنی

ر

verbal behaviour	رفتار زبانی
behaviourism	رفتارگرایی

psycholinguistics	روانشناسی زبان
surface structure	روساخت
field methods	روشهای حوزه کار
stem/root	ریشه
ethymology	ریشه‌شناسی

ز

language/langue	زبان
linguistics	زبان‌شناسی
historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی
structural linguistics	زبان‌شناسی ساختاری
general linguistics	زبان‌شناسی همگانی
uvula	زبان کوچک
native language	زبان مادری
lingua franca	زبان میانجی
lingual	زبانی
suprasegmental	زیر زنجیری
speech chain	زنجیره گفتار
chain	زنجیره
terminal string	زنجیره پایانی
trilled	زنشی
pitch	زیر و بمی

ژ

deep structure	ژرف ساخت
----------------	----------

س

construction/structure	ساخت
grammatical structure	ساخت دستوری

spirant	سایشی
style	سبک
writing style	سبک نگارش
stem	سناک
hard palate	سختکام
palate	سقف زبان

ش

intuition	شم زبانی
auditory	شنیداری
object	شیء
manner of articulation	شیوه تلفظ

ص

adjective	صفت
sibilant	صفیری
sound	صوت
form/significans	صورت
free form	صورت آزاد

ض

pronoun	ضمیر
demonstrative pronoun	ضمیر اشاره
personal pronoun	ضمیر شخصی
possessive pronoun	ضمیر ملکی

ط

class	طبقه
-------	------

phonetic elements	ع عناصر آوایی
nasalisation	غ غندای شدن
subject	ف فاعل
logical subject	فاعل منطقی
extra linguistic	فرازبانی
language acquisition	فراگیری زبان
rule	ق قاعده
lexical	قاموسی
rewriting rules	قواعد بازنویدی
generative rules	قواعد زایشی
phrase structure rules	قواعد سازه‌ای
transformational rules	قواعد گشتاری
phonological rules	قواعد واجی
lexical rules	قواعد واژگانی
phonetic laws	قوانین آوایی
analogists	قیاسیون
adverb	قید
palate	ک کام
palatal	کامی
palato-alveolar	کامی - لثوی

word	کلمه
lateral	کناری
performance	کنش
instrumental	کنش ابزاری
objective	کنش‌پذیری
agentive	کنش‌کاری
dative	کنش‌گیری

گ

noun phrase	گروه اسمی
verb phrase	گروه فعلی
adverbial group	گروه قیدی
predicate/proposition	گزاره
expansion	گسترش
transformation	گشتار
obligatory transformation	گشتار اجباری
optional transformation	گشتار اختیاری
parole/speech	گفتار
throat	گلو
variant/dialect	گونه
free variant	گونه آزاد
register	گونه کاربردی
combinatory allophone	گونه وابسته
allomorph	گونه واژه
patois	گویش

ل

labio-dental	لب و دندانی
labial	لبی
alveolar	لثوی

alveo-palatal	لثوی - کامی
trilled	لرزشی
dialect	لهجه

م

substance	ماده
complement	متعمم
semiotic triangle	مثلث معنایی
passive	مجهول
paradigmatic axis	محور جانشینی
syntagmatic axis	محور همنشینی
signified	مدلول
glosseme	مشخصه بنیادی
relevent feature	مشخصه معتبر
sememe/semantic feature	مشخصه معنایی
phonological feature	مشخصه واجی
raference	مصادق
active	معلوم
meaning / sense	معنی
semantics	معنی شناسی
generative semantics	معنی شناسی زایشی
connotaion	معنی مجازی
object	مفعول
structuralism	مکتب ساختگرایی
junction	مکث
infix	میانوند

ن

onomatopoeia	نام آوا
naming	نامگذاری

windpipe	نای
syntax	نحو
velum/soft palate	نرم‌کام
velar	نرم‌کامی
sign	نشانه
animal communication's system	نظام ارتباطی حیوانات
case theory	نظریهٔ حالت
linguistic theory	نظریهٔ زبانی
extended standard theory	نظریهٔ معیار
concepts theory	نظریهٔ مفاهیم
contrastive function	نقش تباین‌دهنده
oppositional function	نقش تقابل‌دهنده
distinctive function	نقش تمایزدهنده
expressive function	نقش عاطفی
branching tree diagram	نمودار درختی
tone	نواخت
tonic	نواخت‌پر / نواخت‌دار
neo-grammarians	نو دستوریان
writing	نوشتار
apical	نوک زبانی
apico-dental	نوک زبانی - دندانی
apico-alveolar	نوک زبانی - لثوی
subiect	نهاد
half opened	نیم‌باز
half closed	نیم‌بسته

و

qualifier	وابسته
phoneme	واج
phonotactics	واج‌آرایی

archiphoneme	واج شامل
phonology	واجشناسی
place of articulation	واجگاه
allophone	واجگونه
phonemic transcription	واجنویسی
phonemic	واجی
grammatical unit	واحد دستوری
lexicon	واژگان
morpho-phonemics	واژ - واجی
word	واژه
simple word	واژه بسیط
compound word	واژه مرکب
complex word	واژه مشتق
voiced	واکدار
devoiced	واکرفته
vowel	واکه
open vowel	واکه باز
high vowel	واکه بسته
back vowel	واکه پسین
front vowel	واکه پیشین
affix	وند

ه

syllable	هجاء
accented syllable	هجاء تکیه دار / هجاء تکیه بر
head	هسته
homonym	هم آوا
homonymy	هم آوایی
consonant	همخوان

synchronic

همزمانی

language universals

همگانیهای زبانی

synonymy

هممعنایی

homograph

همنویسه

واژه‌نامه (II)

A

accented syllable	هجای تکیه‌دار / هجای تکیه‌بر
acoustic phonetics	آواشناسی فیزیکی
active	معلوم
adjective	صفت
adjunct	ادات
adverb	قید
adverbial group	گروه قیدی
affix	وند
agentive	کنش‌کاری
agglutination	پیوند
allomorph	تکواژ گونه
allophone	واجگونه
alphabetic writing	خط الفبایی
alveolar	لثوی
alveo-palatal	لثوی - کامی
ambiguity	ابهام
amelioration	بار مثبت
analogists	قیاسیون
anomalists	بیقاعده‌گرایان

animal communication's system	نظام ارتباطی حیوانات
antonymy	تضاد معنایی
apical	نوک زبانی
apico-alveolar	نوک زبانی - لثوی
apico-dental	نوک زبانی - دندانی
archiphoneme	واج شامل
articulatory phonetics	آواشناسی تولیدی
aspirated stop	بستواج نفسی / بستواج دمیده
aspiration	دمش
attributive	اسنادی
auditory	شنیداری
auditory phonetics	آواشناسی شنیداری
autonomous morpheme	تکواژ آزاد

B

back of tongue	عقب زبان
back sounds	اصوات پسین
back vowel	واکه پسین
base morpheme	تکواژ پایه
behaviourism	رفتارگرایی
bilabial	دولبی
bilabial stop	بستواج دولبی
bilingual community	اجتماع دو زبانه
binary analysis	تحلیل دو شقی
binary cut	برش دو شقی
binary system	دستگاه دو شقی
blade of tongue	تیغه زبان
bound allomorph	واجگونه مقید
bound morpheme	تکواژ مقید
branching tree diagram	نمودار درختی

C

case	حالت
case theory	نظریهٔ حالت
central sounds	اصوات میانی
chain	زنجیره
class	طبقه
clause	بند
clitic	بی‌تکیه
closure	انسداد
combinatory allophones	گونه‌های وابسته
communication	ارتباط
communicative	ارتباطی
competence	توانش
complement	متمم
complementary distribution	توزیع تکمیلی
complex word	واژهٔ مشتق / واژهٔ ترکیبی
composition	ترکیب
compound sentence	جملهٔ مرکب
compound word	واژهٔ مرکب
concepts theory	نظریهٔ مفاهیم
conjunction	ادات
conjunctive morpheme	تکواژ تصریفی
connotation	معنی مجازی
consonant	همخوان
constituent analysis	تجزیهٔ سازه
construction	ساخت
content plane	حوزهٔ معنا
context free	بافت آزاد

contrast	تباين
contrastive function	نقش تباين دهنده
corpus	پیکره محدود

D

dative	کنش‌گیری
deep structure	ژرف ساخت
demonstrative pronoun	ضمير اشاره
dental	دندانی
dependent morpheme	تکواژ وابسته
derivation	اشتقاق
derivative morpheme	تکواژ اشتقاقی
description	توصیف
descriptive	توصیفی
devoiced	والگرفته
diachronic	در زمانی
dialect	لهجه / گونه
distinctive function	نقش تمایز دهنده
distribution	توزیع
dorsal	پس‌زبانی / پشت‌زبانی
dorso - alveolar	پس‌زبانی - لثوی
double articulation	تجزیه دوگانه
duration	دیرش / امتداد

E

ending	پي‌بند
ethymology	ریشه‌شناسی
expansion	گسترش
explosive	انفجاری

expression plane	حوزه لفظ
expressive function	نقش عاطفی
extended standard theory	نظریه معیار
external open juncture	درنگ باز بیرونی
extra - linguistic	فرازبانی

F

falling intonation	آهنگ افتان
field methods	روشهای حوزه کار
final position	جایگاه پایانی
finite state grammar	دستور زبان مرحله‌ای
first articulation	تجزیه اول
form	صورت
free form	صورت آزاد
free variant	گونه آزاد
frequency	بسامد / تواتر
front sounds	اصوات پیشین
front vowel	واکه پیشین
functional morpheme	تکواژ نقش‌نما

G

generative grammar	دستور زایشی
generative rules	قواعد زایشی
generative semantics	معنی‌شناسی زایشی
glossematics	بررسی مشخصات بنیادی
glosseme	مشخصه بنیادی
glottal	حلقی / چاکنایی
glottal stop	بستواج چاکنایی / چاکنایی انسدادی
glottis	چاکنای

grammar	دستور
grammatical ambiguity	ابهام دستوری
grammatical change	تغییر دستوری
grammatical structure	ساخت دستوری
grammatical morpheme	تکواژ دستوری
grammatical unit	واحد دستوری
guttural	پسکامی

H

half - closed	نیم بسته
half - opened	نیم باز
hard palate	سختکام
head	هسته
high pitch	آهنگ زیر
high vowel	واکه بسته
historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی
homograph	هم نویسه
homonym	هم آوا
homonymy	هم آوایی
hushing sounds	اصوات پاشیده

I

ideograph	اندیشه نگار
idiom	اصطلاح
immediate constituent analysis	تحلیل سازه‌های پیاپی
infix	میانوند
initial position	جایگاه آغازی
instrumental	کنش ابزاری
interdental	بین دندانی

interrogative	پرسشی
intonation	آهنگ
intuition	شم زبانی
J	
juncture	درنگ / مکث
L	
labial	لبی
labio - dental	لب و دندانی
language	زبان
language aquisition	فراگیری زبان
language planning	برنامه‌ریزی زبانی
language universals	همگانیهای زبانی / جهانیهای زبانی
languages in contact	برخورد زبانها
larynx	حنجره
laryngeal	حنجره‌ای
lateral	کناری
lexeme	تکواژ قاموسی
lexical	قاموسی / واژگانی
lexical accent	تکیه واژگانی
lexical change	تغییر واژگانی
lexical morpheme	تکواژ قاموسی
lexicon	واژگان
lingua franca	زبان میانجی
lingual	زبانی
linguistic change	دگرگونی زبانی / تغییر زبانی
linguistic theory	نظریه زبانی
linguistics	زبان‌شناسی

load	بار
locative	جایگاهی
logical subject	فاعل منطقی
logograph	واژه‌نگار

M

manner of articulation	شیوه تلفظ
meaning	معنی
meaningless	بی‌معنی
meaning postulates	بدیهیات معنایی
mental	ذهنی
mentalism	ذهن‌گرایی
message	پیام
morpheme	تکواژ
morphology	تکواژ شناسی
morpho - phonemics	واژ - واجی
mutual understanding	تفاهم متقابل

N

naming	نامگذاری
nasal	خیشومی / غنه
nasalisation	غنه‌ای شدن
native language	زبان مادری
neo - grammarians	نودستوریان
neutral	خنثی
neutralization	خنثی شدن
nominal suffix	پسونده اسمی
noun phrase	گروه اسمی

O

object	مفعول / شیء
objective	کنش‌پذیری
obligatory transformation	گشتار اجباری
onomatopoeia	نام‌آوا
open vowel	واکه باز
opposition	تقابل
oppositional function	نقش تقابل‌دهنده
optional transformation	گشتار اختیاری
organs of speech	اندام‌های گفتار

P

palatal	کامی
palate	کام
palato - alveolar	کامی - لثوی
paradigmatic	جانشینی
parole	گفتار
parts of speech	اجزای کلام
passive	مجهول
patois	گویش
pattern	الگو
performance	کنش
personal pronoun	ضمیر شخصی
pharynx	حلق
phone	آوا
phonic	آوایی
phonemic	واجی
phonemic arrangement	آرایش واجی
phonemic change	تغییر واجی

phonemic transcription	واجنویسی
phonetic	آوایی
phonetic change	تغییر آوایی
phonetic elements	عناصر آوایی
phonetic laws	قوانین آوایی
phonetician	آواشناس
phonetics	آواشناسی
phonetic transcription	آوانویسی
phonological component	بخش واجی
phonological feature	مشخصه واجی
phonological rules	قواعد واجی
phonological transformation	ابدال واجی
phonology	واجشناسی
phonotactics	واج‌آرایی
phrase	گروه
Phrase structure grammar	دستور گروه‌ساختی
Phrase structure rules	قواعد سازه‌ای
pictograph	تصویرنگار
pitch	زیر و بمی
place of articulation	واجگاه / جایگاه تولید
plosive	بندشی / انفجاری
polysemy	چند معنایی
positivism	تحصیلی
possessive pronoun	ضمیر ملکی
post - dental	پشت دندانی
post - palatal	پشت سختکامی
predicate	گزاره / مسند
predication	اسناد
predication slot	جایگاه اسناد
pre - dorsal	پیش زبانی

pre - palatal	پیش سختکامی
prefix	پیشوند
prescriptive	تجویزی
primary stress	تکیه اصلی
productivity	خلاقیت
pronoun	ضمیر
pronunciation	تلفظ
proposition	گزاره
prosodic features	خصوصیات زبر زنجیری
psycholinguistics	روانشناسی زبان

Q

qualifier	وابسته
-----------	--------

R

redundancy	حشو
reference	مصادق
register	گونه کاربردی
relational grammar	دستور رابطه‌ای
relevent features	مشخصه‌های معتبر
retraced	پس کشیده
retroflexion	برگشتگی
retroflex	برگشته
rewriting rules	قواعد بازنویسی
rising intonation	آهنگ خیزان
root	ریشه
rule	قاعده

S

second articulation	تجزیه دوم
secondary stress	تکیه دوم
segmentation	تقطیع / برش
semantic change	تغییر معنایی
semantic component	مؤلفه معنایی
semantic distinction	تمایز معنایی
semantic feature	مشخصه معنایی
semantic field	حوزه معنایی
semantic interpretation	تعبیر معنایی
semantic load	بار معنایی
semantics	معنی‌شناسی
sememe	مؤلفه معنایی / مشخصه معنایی
semiotic triangle	مثلث معنایی
sense	معنی
sentence	جمله
sentence accent	تکیه جمله
sequence	توالی
sibilant	صفیری
sign	علامت / نشانه
significant	دال
significans	صورت
signification	دلالت
signified	مدلول
simple sentence	جمله ساده
simple word	واژه بسیط
situational context	بافت موقعیتی
sociolinguistics	جامعه‌شناسی زبان
soft palate	نرم‌کام
sound	صوت

sound – symbolism	آوانامادی
sound change	تغییر صوتی
sound shift	تغییر صوتی
speech	گفتار
speech chain	زنجیره گفتار
speech community	جامعه زبانی
spirant	سایشی / پاشیده
standard pronunciation	تلفظ استاندارد
stem	سټاک / بن
stop	بستواج
stress	تکیه / فشار
structural ambiguity	ابهام ساختی
structural analysis	تحلیل ساختی
structuralism	مکتب ساختگرایی
structural linguistics	زبان‌شناسی ساختاری
structure	ساخت
style	سبک
subject	فاعل / نهاد / مسند الیه
substance	ماده
substantive	اسم
substitution	جانشین سازی
suprasegmental	زیر زنجیری
surface structure	روساخت
syllabic	هجایی
syllable	هجا
syllable arrangement	آرایش هجایی
synchronic	همزمانی
synonymy	هم‌معنایی / مترادف
syntactic component	بخش نحوی
syntagmatic axis	محور همنشینی

syntax	نحو
synthetic	ترکیبی

T

terminal string	زنجیره پایانی
tertiary accent	تکیه سوم
throat	گلو
tone	نواخت
tonic	نواخت بر / نواخت‌دار
traditional grammar	دستور سنتی
transformation	گشتار
transformational ambiguity	ابهام گشتاری
transformational-generative-grammar	دستور گشتاری - زایشی
transformational grammar	دستور گشتاری
transformational rules	قواعد گشتاری
trilled	زنبشی / لرزشی / تکریری

U

unstressed	بدون تکیه
uvula	ملازه / زبان کوچک

V

variant	گونه
velar	نرم‌کامی
velum	نرم‌کام
verb phrase	گروه فعلی
verbal behaviour	رفتار زبانی
verbal suffix	پسوند فعلی

vocal cord	تارآوا
voiced	واکدار
voiceless	بی‌واک
vowel	واکه

W

windpipe	نای
word	واژه / کلمه
writing	خط / نوشتار
writing style	سبک نگارش

کتابنامه

الف) فارسی

باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستودی زبان فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.

..... زبان و تفکر، تهران، انتشارات زمان، ۱۳۴۹.

..... چهار گفتار درباره زبان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵.

..... نگاهی تازه به دستود زبان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.

بی‌پرویش، مانفرد. زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵.

حق‌شناس، علی‌محمد. آواشناسی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.

لاینز، جان. چومسکی، ترجمه احمد سمیعی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.

میلانیان، هرمز. «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، تهران، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۷۷، ۱۳۵۰.

واترمن، جان، تی. سیری در زبان‌شناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات حبیبی، ۱۳۴۷.

کتابنامه

(ب) انگلیسی

- Aitchison, J. *General Linguistics*, Engl. Univ. press, 1972.
- Bloomfield, Leonard. *Language*, NY. Holt, Rinehart and Winston, 1933.
- Bolinger, Dwight. *Aspects of Language*, 2d. ed. NY. Harcourt Brace Jovanovich, 1975.
- Chafe, Wallace. *Meaning and the Structure of Language*, Chicago, Univ. of Chicago Press, 1970.
- Chomsky, Noam. *Syntactic Structures* The Hague; Mouton & Co., 1957.
- . *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass: MIT Press, 1965.
- Fillmore, Charles J. *The Case for Case*, in Emmon Bach & Robert T. Harms (eds.), *Universals in Linguistic Theory*, NY. Holt, Rinehart & Winston, 1968.
- Hjelmslev, Louis. *Prolegomena to a Theory of Language*, Rev. ed. trans. by F.J. Whitfield, Madison; The Univ. of Wisconsin. Press, 1969.
- Lehmann, Winfred P. *Descriptive Linguistics*, NY., Random House, Inc. 1976.
- Lyons, John (ed.). *New Horizons in Linguistics*, Harmondsworth, Penguin, 1970.
- Palmer, F.R. *Semantics* Cambridge Univ. Press, 1977.
- Robins, R.H. *General Linguistics; an introductory Survey*, Longman, L.L. 1964.



کتابخانه و اسناد ملی ایران

بها : ۲۵ تومان